

میرزا محمد معصوم نایب‌الصدر شیوازی

مسافرت گیلان

به کوشش
دکتر هومن یوسف‌دهی



بەنام پروردگار یکتا

مسافرت گیلان

میرزا محمد معصوم نایب‌الصدر شیرازی

(معصوم علی شاه)

تبرستان

www.tabarestan.info



دینک ایلنا

تبرستان

www.tabarestan.info

مسافرت گیلان

میرزا محمد معصوم نایب‌الصدر شیرازی
(معصوم علی شاه)

تبرستان
www.tabarestan.info

به کوشش:
دکتر هومن یوسفدهی





سوشیاستنامه: مقصوم علیشاه، محمد مقصوم بن زین‌البلدين، ۱۷۰ - ۱۳۹۴ ق.
 عنوان و پدیدآور: مسافرت گیلان / محمد مقصوم نایب‌الصدر شیرازی
 (مقصوم‌علی‌شاه) به کوشش هونم یوسف‌نی.
 مشخصات نشر: شر فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهري: ۲۲۱ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰-۳۳۹-۹
 موضوع: مقصوم علیشاه، محمد مقصوم بن زین‌البلدين.
 ۱۷۰ - ۱۳۹۴ ق--سفرها--ایران--گیلان
 موضوع: سفرنامه‌های ایرانی--قرن ۱۴.
 موضوع: گیلان -- سیر و سیاحت
 ردیبندی کنگره: DRS ۲۰۹۴ / ۸۳ م ۴۳ / ۱۳۹۳
 ردیبندی دیوی: ۹۵۵ / ۲۳
 شماره کتابخانه ملی: ۳۴۱۷۶۶۳

- مسافرت گیلان (میرزا محمد مقصوم نایب‌الصدر شیرازی)
 - ذکر هونم یوسف‌نی
 - چاپ نخسته ۱۳۹۳ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه • شماره نشر: ۳۳۹
 - آماده‌سازی: کارگاه نشر فرهنگ ایلیا صفحه‌آرایی: وجود باقری
 - همه‌ی حقوق این کتاب محفوظ است.
 - شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰-۳۳۹-۹
 - نشر فرهنگ ایلیا؛ رشت، خیابان آزادگان، جنب دیبرستان دکتر بهشتی،
 (خ صفائی)، خیلیان حاتم، شماره ۳۹
 - تلفن: ۰۱۳ ۳۳۳۲۴۴۷۲۲ - ۳۳۳۲۴۴۷۲۳ • دورنگار: ۰۱۳۱ ۳۳۳۲۱۸۲۸
- Email:nashreilia@yahoo.com www.nashrillia.ir

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

۹	مقدمه
۱۱	معرفی نویسنده
۱۴	آثار
۱۸	درباره این کتاب
۲۱	بخش نخست: گنر از گیلان
۳۳	بخش دوم: سفر به گیلان
۱۲۰	تعليقات
۱۹۴	منابع و مأخذ
۱۹۷	آلبوム تصاویر
۲۰۵	نمایه

تبرستان
www.tabarestan.info



نشانی اینترنتی
www.artguilan.ir

مرکز پخش
۰۱۳۱ - ۳۲۴۵۵۷۱

یادداشت حوزه‌ی هنری گیلان

تبرستان

همواره نگاه به گذشته برای انسان‌ها دیدنی و نمایش‌آمیز است. جدا از این که شناخت گذشته می‌تواند چراغ راه آینده باشد، پیش رو قدر گرفتن این پیشینه برای ما جذاب و خاطره‌انگیز است؛ این که بدانیم مردم ما در صد سال گذشته چگونه زندگی می‌کردند و با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کردند و چه آداب و رسومی داشتند، چه امکاناتی برای آن‌ها مهیا بود یا شکل ظاهری شهرها و اماكن در طول این سال‌ها چه دگرگونی‌هایی را به خود دیده است، در ما حسی غریب می‌افزیند. حسی که شاید بیش از هر چیزی دوستش می‌داریم.

شاید یک مجموعه عکس قدیمی، ناخودآگاه نمایه‌ی کلی از این حس را به صورت آنی در ما بر می‌انگیزد، اما نوشه‌ها، تدریجی و عمیق عمل می‌کنند و بیشتر از عکس‌ها آگاهی می‌بخشند و همان حس دوست‌داشتنی را بر می‌انگیزد.

گیلان به دلیل موقعیت جغرافیایی و جذابیت‌های طبیعی اش، تاکنون مسافران زیادی را پذیرا بوده است. اما آنان که در سفر به گیلان، سفرنامه نوشته‌اند، انگشت‌شمارند و البته بیشتر این نویسنده‌گان غیر ایرانیانی هستند که به دلایل مختلف، مدتی را در گیلان سپری کرده‌اند.

از جمله سفرنامه‌نویسان ایرانی که حاصل سفرش به گیلان را در قالب سفرنامه ارائه کرده، «میرزا معصوم نایب‌الصدر شیرازی» است، که بین سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ ق. به گیلان سفر کرده و حاصل مشاهداتش را (همراه با سفرنامه‌های دیگر اماکن) به طور مفصل در کتابی با عنوان «طرایق الحقایق» آورده است. با توجه به این که نایب‌الصدر شیرازی از افضل زمان خود بوده، سفرنامه‌ی او لطائف و ظرایفی با نثر پخته دارد که خواندنی است. در این سفرنامه، هم‌چنین تکهات ارزشمند اجتماعی و سیاسی از گیلان عهد ناصری گردآوری شده است و این‌امر، آن را بیشتر حایز اهمیت می‌کند.

حوزه‌ی هنری گیلان ضمن سپاس از تلاش‌های دکتر هومن یوسفدهی که این اثر را آماده‌ی انتشار کرده است، آن را به همه‌ی دوستداران این خطه از ایران زمین تقدیم می‌نماید.

مقدمه

امروزه سفر به نقاط مختلف جهان آسان شده است ولی در گذشته با دشواری‌های بسیاری همراه بود و به همین خاطر افراد برای سفر کردن و در واقع خطر کردن، نیاز به انگیزه قوی، همت عالی و پیوچ جستجوگر داشتند. در این میان مسافرانی هم بودند که صرفاً به قصد سیاحت به این سوی و آن سو می‌رفتند و از میان آنان عده‌اندکی به نگارش و قایع سفر و مشاهدات خود می‌پرداختند و هنوز هم چنین است. این سیاحان باهمت اطلاعات ارزشمندی را در زمینه تاریخ و جغرافیا و زندگی مردمان گذشته برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند که همگی قابل تأمل و بررسی است.

ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و جاذبه‌هایش، مسافران و سیاحان بسیاری را به خود جلب کرده است و تا کنون سفرنامه‌های متعددی توسط ایرانگردان نوشته شده است. سفرنامه‌هایی که توسط یگانگان نوشته شده، مخصوصاً آنان که با هدف خاصی به ایران آمده‌اند، حاوی اطلاعات فراوانی هستند و به زبانی ساده نوشته شده‌اند؛ ولی سفرنامه‌های ایرانیان کاملاً متفاوت است. ایرانیان چنان‌که ویژگی فرهنگی آنان است، اهل اطلاعات و آمار نیستند، بیشتر به حواشی می‌پردازند و در برخی موارد مبالغه می‌کنند، ترجیح می‌دهند مکنونات قلبی خود را ابراز نکنند و در پرده سخن می‌گویند و معمولاً اطلاعات علمی و ادبی خود را هم در نوشته‌های خود می-

گنجانند و طنز و شوخ طبعی را هم چاشنی آن می کنند. به همین دلیل سفرنامه های آنان نیاز به شرح و توضیح و گاه رمزگشایی دارد. میرزا محمد معصوم نایب الصدر شیرازی از همین سفرنامه نویسان است.

نایب الصدر در طول عمر خود به مناطق بسیاری سفر کرد و همت کرده و مشاهدات خود را مکتوب نموده است. در سفرنامه های او اطلاعات ارزشمندی را می توان یافت و به همین دلیل باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و اطلاعات آن به تفکیک منطقه جغرافیایی طبقه بندی شود. نگارنده پیش از این شرح دو سفر او به هندوستان را در کتابی فراهم آورد و آن را با افزودن مقدمه و تعلیقات و تصاویر در ایام اقامت در هند منتشر کرد. این کتاب در سال ۱۳۹۱ توسط مرکز تحقیقات فارسی وابسته به خانه فرهنگ ایران در هند در دهلی نو منتشر شد و نسخه الکترونیکی آن هم بر روی اینترنت موجود است.

آن تجربه و علاقه ام به گیلان شناسی مرا واداشت که شرح سفرهای نایب الصدر به گیلان را هم با حواشی و توضیحات منتشر کنم و «مسافرت گیلان» حاصل این تلاش است. امید که مورد استفاده محققان قرار گیرد.

معرفی نویسنده^۱

حاجی میرزا «محمد معصوم» نعمت‌اللهی شیرازی، سیاح و تذکره‌نویس معروف، متخلف به «معصوم» و ملقب به لقب حکومتی «نایب‌الصدر» و لقب طریقی «معصوم علی شاه» است. او طبق شرح حال مفصلی که در جلد سوم کتاب طرایق‌الحقایق از خود به دست داده است، در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۷۰ق در شیراز و در خانواده‌ای اهل عرفان و فقاهت و تجارت که اصلتاً قزوینی و ساکن شیراز بودند، به دنیا آمد.
www.tartashestan.info

پدرش حاجی زین‌العبدین نایب‌الصدر شیرازی (۱۲۰۸-۱۲۷۸ق) دارای لقب طریقی «رحمت‌علی شاه» از اقطاب سلسله شاه نعمت‌اللهی در ایران و نخستین کس از خانواده‌اش بود که به صوفیه گرایش پیدا کرد و مرید و خلیفه میرزا زین‌العبدین شیروانی ملقب به «مست‌علی شاه» (م. ۱۲۵۳ق) شد. او چندی بعد با فرمان محمد شاه قاجار با لقب نایب‌الصدر به ریاست اداره وظایف فارس منصوب گردید.^۲

میرزا محمد معصوم از چهار سالگی در زادگاهش شیراز به فرآگیری ادبیات فارسی و عربی پرداخت. هشت ساله بود که پدرش را از دست داد و تحت تکفل برادر بزرگترش میرزا محمد حسین نایب‌الصدر شیرازی ملقب به «منصور‌علی» (۱۲۹۵-۱۲۵۵ق) قرار گرفت و یازده سال دیگر به تحصیل علوم رایج زمان نزد وی و دیگر استادان پرداخت. پس از آن در

۱. این قسمت از مقدمه با تغییرات و اصلاحاتی از کتاب «مسافرت هندوستان» که شرح سفر نایب‌الصدر به هندوستان است و به کوشش نگارنده در دهلي به چاپ رسیده نقل شده است.

۲. کار نایب‌الصدر ناظارت بر وظایف و مرسومات و رساندن مستمر ارباب توقع و استحقاق و سمتی بیشتر تشریفاتی بود. (نایب‌الصدر، تحفة‌الحرمین و سعاده‌النارین، مقدمه، ۲)

سال ۱۲۸۸ق و در سن ۱۸ سالگی برای ادامه تحصیل عازم عتبات عالیات عراق شد و پنج سال نزد علمای نامدار آن دیار از جمله فاضل اردکانی (متوفی ۱۳۰۵ق)، میرزای شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ق) و امیر سیدعلی جعفری یزدی تلمذ کرد. او به دلایلی از جمله مشکلات مالی به شیراز بازگشت و از آنجا به همراه برادرش منصورعلی نایب‌الصدر و عمومی پدرش آقا محمد شیرازی (منورعلی شاه) عازم تهران شد. او در تهران به محضر استادان بنامی چون آقا میرزا علی مدرس زنوزی (م. ۱۳۰۷ق)، آقا سید ابوالحسن جلوه (م. ۱۳۱۴ق)، آقا محمد رضا قمشه‌ای اصفهانی (م. ۱۳۰۶ق)، ملأ اسماعیل سبزواری (م. ۱۳۱۸ق) و میرزا محمد حسین سبزواری (م. ۱۳۱۸ق) شتافت و از دانش آنان بهره‌ها برد.

نامبرده پس از درگذشت برادرش در سال ۱۲۹۵ق، با فرمان ناصرالدین شاه ملقب به نایب‌الصدر شد و عهده‌دار منصب خانوادگی اداره وظایف فارس گردید. ولی دو سال بعد در سال ۱۲۹۷ق عازم هندوستان شد و دو سال در آن حدود به سیر و سیاحت پرداخت که شرح آن به نقل از کتاب طرایق‌الحقایق وی خواهد آمد. نایب‌الصدر در سال ۱۲۹۹ق از هند به عتبات عراق رفت و تا سال ۱۳۰۲ق یکی دو بار به شیراز و تهران سفر کرد و در سال ۱۳۰۳ق عازم سفر خراسان شد و در بیدخت به حاجی ملأ سلطان‌علی گنابادی (۱۲۵۱-۱۳۲۷ق)، رئیس فرقه طاووسیه نعمت‌اللهیه، دست ارادت داد و ده ماه در ملازمت او به تحصیل و تزکیه مشغول شد.

پس از آن به تهران بازگشت و در سال ۱۳۰۵ق از راه گیلان و باکو و قسطنطیه عازم سفر حج شد و از آنجا برای بار دوم به هند رفت و در بمبئی با سلطان محمد شاه محلاتی (آفاخان سوم)، پیشوای اسماعیلیه، معاشر

بود و در همانجا در سال ۱۳۰۶ق شرح سفر خود به حجاز را، در کتابی به نام *تحفة الحرمین و سعاده الدارین* منتشر کرد. وی از آنجا برای چندمین بار به عتبات عراق رفت و از راه قصر شیرین و کرمانشاه به تهران مراجعت کرد. در فاصله سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ق سفرهایی به گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان، ترکستان و کرمان کرد که شرح مشاهدات و ملاقات‌هایش در این سفرها را به تفصیل در *طرایق العجایق* آورده است.

نایب‌الصدر پس از آن به تهران بازگشت و در همین شهر مقیم شد. نامبرده با آنکه به دلیل سوابق خانوادگی و فضل و ڈانش خود، بیش از هر کس دیگری شایسته ریاست طریقت نعمت‌اللهی و جانشینی حاج محمدحسن اصفهانی (صفی‌علی شاه) بود؛ ولی صفی‌علی شاه، میرزا علی‌خان ظهیرالدوله (صفاعلی شاه) را که داماد ناصرالدین شاه بود، به جانشینی خود تعیین کرد؛ البته گذشت زمان نشان داد که این تصمیم درست بوده و موجب حفظ پیروان صوفیه نعمت‌اللهی در وقایع مربوط به انقلاب مشروطیت شد.

نایب‌الصدر با برخاستن نغمه مشروطه‌خواهی در ایران، در سال ۱۳۲۲ق به عضویت مجمع سری مشروطه‌خواهان درآمد و پس از صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ق، انجمن شیرازیان ساکن تهران را که بعداً انجمن فارس و سپس انجمن جنوب نام گرفت، در خانه مسکونی اش تشکیل داد. لیکن در سال ۱۳۲۶ق پس از به توب بسته شدن مجلس شورای ملی و قلع و قمع مشروطه‌خواهان به دستور محمدعلی شاه، به لطایف‌الحیل از تهران گریخت. بدین صورت که در تابوتی خواید و چند نفر او را به عنوان مرده به خارج شهر حمل کردند. او پس از آرام شدن اوضاع با اجازه شاه به

مشهد رضوی رفت و چندی هم رئیس اوقاف گناباد بود. نایب‌الصدر شیرازی پس از چندین سال اقامت در خراسان، عاقبت در ۱۱ شعبان ۱۳۴۴ق (۱۳۰۴ش) در سن ۷۴ سالگی در مشهد بدرود حیات گفت. نایب‌الصدر از همسر اویش که شیرازی و از منسویانش بود، صاحب سه فرزند به نام میرزا محمدحسین، آجودان تقی‌خان و خدیجه خانم شد و از همسر دوم هم که اهل رشت بود، سرهنگ مهدی خان^{برستان} به دنیا آمد.

آثار

تألیفات نایب‌الصدر متعدد نیست ولی آنچه هست، ارزشمند و هفید است. آثار او عبارتند از:

۱. طرایق‌الحقایق: این کتاب مهم‌ترین اثر نایب‌الصدر شیرازی محسوب می‌شود و از نظر کمی و کیفی قابل توجه است. این کتاب که در سه جلد قطور تدوین شده، متنضم‌فوايد بسیار علمی، ادبی، تاریخی و جغرافیایی است. جلد نخست آن در شرح مبانی تصوف و دفاع از عقاید صوفیه؛ جلد دوم در معرفی سلسله‌های تصوف و شرح حال مشایخ هر سلسله؛ و جلد سوم در معرفی جامع سلسله نعمت‌اللهی و تاریخ آن از شاه نعمت‌الله ولی ماهانی کرمانی تا عصر مؤلف است. مؤلف همچنین در خاتمه جلد سوم به طور مشروح به شرح زندگی خود، نیاکان، استادان، خویشان، معاصران خویش پرداخته و شرح سفرهای متعددش به نقاط مختلف هند و ایران و ترکستان را درج کرده است.

متأسفانه با آنکه این کتاب چند بار به چاپ رسیده ولی به دلیل حجم کتاب و تنوع اطلاعات آن، توجه دقیقی به بخش‌های مختلف آن نشده است. برای مثال جلد نخست کتاب یکی از مهم‌ترین منابع موجود در

خصوص مبانی فکری عرفان اسلامی و عقاید صوفیه است و جلد دوم نیز حاوی اطلاعات ارزشمندی در خصوص منشأ سلسله‌های متعدد صوفیه در جهان اسلام و مشایخ و خلفای هر سلسله است. در جلد سوم کتاب هم اطلاعات ارزشمندی در خصوص طریقه نعمت‌اللهی در ایران و هند ارائه شده و شرح سفرهای نایب‌الصدر به نقاط مختلف ایران از جمله گیلان و مازندران و سرزمین‌های هند و ترکستان بسیار خواندنی و حاوی فواید بسیار ادبی و تاریخی است.

مجلدات سه گانه طرایق الحقایق نخستین بار در زماله‌جیات مؤلف با مقدمه میرزا محمدحسین ذکاء‌الملک فروغی و در فاصله سال‌های ۱۳۱۷-۱۳۱۹ در قطع رحلی در تهران چاپ سنگی شد و پس از آن با تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب شیرازی به همراه فهارس اعلام در فاصله سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۵ اش به چاپ سربی رسید و در سال ۱۳۸۲ اش بار دیگر توسط انتشارات طهوری تجدید چاپ شد.

۲. تحفه‌الحرمین و سعاده‌الذارین: این کتاب گزارش روزانه سفر نایب‌الصدر از ایران به مکه و از مکه به هند در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ اق است. این کتاب نخستین بار در همان سال حضور نایب‌الصدر در هند توسط میرزا محمد ملک‌الكتاب شیرازی در ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶ در بمبهی به چاپ سنگی شد. بعدها همان چاپ سنگی بار دیگر در سال ۱۳۶۲ اق تحت عنوان تحفه‌الحرمین (سفرنامه نایب‌الصدر شیرازی در زیارت مکه و سیاحت ایران و هند) توسط انتشارات بابک به صورت عکسی در تهران به چاپ رسید و مجلدآ پس از بیست‌ویک سال چاپ انتقادی آن با عنوان سفرنامه مکه به کوشش هارون و هومن توسط نشر پانیذ در سال ۱۳۸۳ اق منتشر شد و به

دلیل اقبال خوانندگان به چاپ بعدی هم رسید.

این اثر در واقع شرح سفر نایب الصدر از مسیر قزوین، گیلان، باکو، تفلیس، طرابوزان، باطوم، قسطنطینیه، ازمیر، اسکندریه، سوس، مصر، جده به مکه مكرمه در حجaz است و او در صفحات پایانی کتاب به دلیل آن که از حجaz برای دومین بار به هند سفر کرده، چند صفحه‌ای را بدان اختصاص داده است و از حیث اشتمال بر اطلاعات مفید، قابل مقایسه با شرح سفر نخست او به هندوستان نیست؛ ولی با این حال گزارش این سفر هم که در سال ۱۳۰۶ق صورت پذیرفت، به همراه حواشی و توصیحات در بخش دوم کتاب حاضر آورده شده است.

۳. جنگل مولا: مرحوم آقابزرگ تهرانی در *الذریعه الى تصانیف الشیعه* از اثری به نام جنگل مولا متعلق به مخصوص علی شاه شیرازی یاد کردند و متذکر شده‌اند که نسخه‌ای از آن را در مشهد نزد شیخ اسماعیل تبریزی معروف به مستله‌گو دیده‌اند؛ ولی اطلاعات بیشتری درباره آن به دست نداده‌اند.^۱ اما در سایت اینترنتی آقابزرگ که اختصاص به نسخ خطی دارد، منظومه‌ای به همین نام و بدون نام سراینده معرفی شده است که مطلع آن چنین است:

حمد بر آن خالق حی و دود کاین همه آثار صنع خود نمود
نسخه‌ای از این منظومه که ظاهرآ به خط مؤلف است و در نوروز
۱۲۸۹ق کتابت شده، در مجموعه حسین مفتح در تهران موجود است و
نسخه دیگری از آن هم در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره دو)

۱. آقابزرگ، *الذریعه*، ۵/۱۶۹ و مدرس، *ریحانة الادب*، ۵/۳۴۴.

نگهداری می‌شود.^۱ با توجه به نام این اثر و زمان کتابت نسخه اول، به احتمال زیاد این منظومه سروده نایب‌الصدر شیرازی است، ولی اثبات آن نیازمند مطالعه و بررسی دو نسخه موجود است.

^۴. دیوان معصوم علی شاه: از آنجا که نایب‌الصدر شاعر بوده و علاوه بر منظومه جنگل مولا، اشعار دیگری هم داشته که برخی از آن‌ها در طرایق‌الحقایق و تحفه‌الحرمین درج شده است، دور نیست که دیوان اشعاری هم داشته، ولی اطلاعی از کم و کیف آن به دست نیامد.^۲

^۵. مسافرت هندوستان: این اثر شرح دو سفر نایب‌الصدر به هندوستان است که در واقع بخش‌هایی از دو کتاب او تحفه‌الحرمین و طرایق‌الحقایق است و نگارنده آن را در یک جلد مدون ساخته و به همراه مقدمه و حواشی و توضیحات در سال ۱۳۹۱ش در دهلی نو به چاپ رساند. سفر نخست او به هندوستان در اوایل ذی‌قعده سال ۱۲۹۷ق آغاز شد و تاریخ‌الآخر سال ۱۲۹۹ق ادامه یافت و دوئمی در سال ۱۳۰۶ق صورت پذیرفت. البته مؤلف بعداً مطالبی را به یادداشت‌های نخستین سفر خود افروده است، زیرا آخرین تاریخی که در آن درج شده، سال ۱۳۰۸ق است؛ ولی سفرنامه دوم او یا همان تحفه‌الحرمین مقارن با زمان نگارش، یعنی در سال ۱۳۰۶ق در هند به چاپ رسید.

۱. سایت آقابزرگ به نقل از نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دفتر ۷ ص ۲۶۲) و فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۲ / جلد ۲).

۲. برای آگاهی بیشتر درباره نایب‌الصدر و آثارش نک: نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، مصحح دکtor محمد جعفر مجحوب، ۳۹۶-۲۴۰۷، ۴۹۵-۵۰۹، ۵۳۵-۵۶۰، ۵۷۰، ۵۹۸، ۶۸۰-۷۴۸؛ بامداد، ۷۶-۳۶۵؛ مدرّس تبریزی، ۳۴۳/۵-۳۴۴؛ مدرّسی چهاردنهی، ۶۷۳

درباره این کتاب

آنچه در این کتاب می‌خوانید، شرح دو سفر میرزا معصوم نایب‌الصدر شیرازی به گیلان است که بار اول به قصد عبور و جهت تشرف به حج در شوال ۱۳۰۵ق صورت پذیرفته و بار دوم به قصد سیاحت در گیلان در سال ۱۳۱۴ق انجام شده است. در سفر اول نایب‌الصدر اقاماتی کوتاه در گیلان داشته و سپس با کشتی از بندر انزلی عازم قفقاز و عثمانی و حجاز شد و به همین خاطر اطلاعاتی که به دست می‌دهد، اتفاق است؛ اولی در سفر دوم پس از چندین روز اقامات در رشت، به لاهیجان و زوفیه و تنکابن رفت و از همان مسیر به تهران بازگشت و سفرنامه او حاوی نکات و اطلاعات ارزشمندی است.

نایب‌الصدر سفر دوم خود به گیلان را با حرکت از تهران در روز پنجشنبه ۵ آذر ۱۲۷۵ش، مطابق ۲۰ جمادی‌الآخر ۱۳۱۴ق آغاز کرد و از مسیر قزوین و منجیل خود را به رشت رساند. او پس از ۳۷ روز اقامات در رشت از ۵ ربیع‌الاول شعبان، از راه لاهیجان و روسر و رامسر عازم تنکابن شد. نایب‌الصدر از ۱۹ شعبان تا ۱۱ ذی‌قعده نزدیک به چهار ماه در تنکابن بود و به سیاحت در این شهر و توابع آن پرداخت و با افراد مختلف نشست و برخاست کرد و پس از آن از همان راهی که رفته بود، به رشت و از آنجا به تهران بازگشت.

با آنکه شرح سفر نخست او به گیلان از منظر گیلان‌شناسی اهمیت کمتری دارد، ولی به دلیل اطلاعاتی که خواهی نخواهی در آن آمده و اشارات و ارجاعاتی که در سفرنامه دوم بدان شده، ناگزیر نقل آن ضروری بود.

شرح سفر نخست او به گیلان در ضمن سفرنامه حج او که تحت عنوان *تحفه‌الحرمین* به چاپ رسیده، درج شده و شرح سفر دوم او در جلد سوم *طرائق الحمقى* تحت عنوان «ذکر بعضی گزارشات اسفاری که از طریق شمال و مشرق نموده و ترجمة برخی اختیار که در آن دیوار دیدار نموده» آمده است.

به جهت اهمیت مطالب این دو سفرنامه و به سبب سبک نگارش نویسنده که جای جای نیازمند توضیح برای *خواننده امروزی* است، ناگزیر اطلاعاتی بر کتاب افزوده شد؛ از جمله ترجمه آیات قرآن و ایيات عربی، معرفی مشاهیری که از آنها نام برده شده و نیز معنی لغات و اصطلاحاتی که امروزه کاربرد ندارد. همچنین برای سهولت استفاده خوانندگان، توضیحات کوتاه به صورت پاورقی در هر صفحه آورده شده و توضیحات طولانی‌تر تحت عنوان تعلیقات پس از متن اصلی آمده است. نام افراد و موضوعاتی که در تعلیقات، توضیحات بیشتری درباره آنها آمده، در متن با ستاره مشخص شده است.

نکته دیگر آن که نایب‌الصدر چنان‌که خواهید دید، شیوه خاصی در نگارش داشته؛ بدین صورت که از نگاه خواننده امروزی در کاربرد ضمایر و افعال و صرف آن‌ها بی‌مبالغت بود. به همین خاطر برای سهولت خواندن، برخی ضمایر، حروف اضافه و ربط و افعال در داخل قلاب افزوده شده و متن نشانه‌گذاری گردید. همچنین تصرفات او در ایيات و عبارات بیان شده است. با آن‌که کاربرد برخی کلمات متن امروزه غلط محسوب می‌شود، ولی چون ویژگی سبکی است، وانهاده شد؛ نظیر جمع بستن کلمات فارسی با علامت جمع عربی (مثل گزارشات).

در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از مدیر کوشای و کارکنان محترم نشر فرهنگ‌ایلیا تشکر و قدردانی کنم که با همه دشواری‌ها و کج تابی‌های زمانه، انتشار آثار مربوط به گیلان و گیلانیان را وجهه همت خود قرار داده و بدین طریق خدمت ارزنده‌ای به تاریخ و فرهنگ گیلان نموده‌اند. از خداوند برایشان آرزوی سعه صدر و توفیق روزافزون دارم.

تبرستان هومن یوسف‌دھی
تهران - آبان ۱۳۹۲ ش.

www.tabarestan.info

بخش نخست
گذر از گیلان - ۱۳۰۵ق

تبرستان

روز سه شنبه هشتم [شوال ۱۳۰۵ق]

وارد منجیل شده، یاور تلگرافخانه به دیدن آمدند. تلگرافی سرکار معتمدالسلطان جناب حسین قلی خان مخبرالملک^{*} - زید اجلاله[†] فرمودند، ابلاغ نمودند؛ مبنی بر اظهار لطف. جوابی خدمت ایشان از سلامتی عرض نموده، بعد از ساعتی عالی شان حاجی علی معمار کاشانی^{*} که برای تعمیر پل رودخانه منجیل^{*} حسب الامر اقدس اعلیٰ حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه قاجار]^{*} - خلّدالله ملکه[‡] - معین است، به دیدن آمده صرف چای شده. گفتند مناسب آن است که تا مهتاب تمام نشده و ماه غروب نموده عبور از پل نمایید که «زیر پل منزلگه رندان بود».[§] نماز شام و خفتن خوانده به اتفاق سوار به فاصله نیم ساعت به معبر رود رسیده. واقع دعای اعلیٰ حضرت شهریاری را باید از جان و دل همه بگوییم.

۱. یعنی: بزرگی اش افزون باد.

۲. یعنی: پاینده باد سلطنت او.

۳. این مصراع بخشی از مثل سائر ذیل است که گوینده آن معلوم نیست:

زیر پل منزلگه رندان بود هر که از پل بگذرد خندان بود

این دو سه منزل خزان و منجیل تا به دارالمرز راه‌های^۱ سخت را که به تحریر نمی‌گنجد، چه مصارف فرموده‌اند، از تلگراف‌خانه و قراول‌خانه و جاده‌سازی، [که] با وصف این همه سختی^۲ تمام اهالی عبور و مرور می‌نمایند در کمال سهولت و امنیت و آسانی و در این کوه‌ها و جنگل‌ها یکیک می‌روند و می‌آیند به سلامتی. اللَّهُمَ طول عمرة و أَدِمْ رایاته و آیاته. غالب درخت‌های این جنگل زیتون است و هر جلبرستن^{www.tabarestan.info} ممکن باشد زراعت می‌شود و در این جنگل و کوه‌سار، ماران خزانه‌جو^{الله} یاران زنده بی‌شمار است.

روز چهارشنبه نهم [شوال ۱۳۰۵ق]

قریب به ظهر وارد قهوه‌خانه امامزاده هاشم (ع) گردیده. قهوه‌خانه‌های متعدد سر راه در وسط جنگل برای منزلگاه واردین ساخته‌اند [و] بعضی مأکولات از قبیل نان و غیره دارند و خود امامزاده در بلندی کوه مزارش واقع؛ نیم فرسنگ تقریباً می‌شود تا آنجا. از منجیل به اینجا شش فرسنگ است. اندکی رفع کسالت شده، لقمه نانی صرف، به خواب رفت. حوالی غروب بعد از ادای فرایض، طعامی حاضر و بنای عزیمت است. در راه‌ها به فاصله یک فرسخ و نیم فرسخ در قهوه‌خانه‌ها غلیان و چای موجود [است]. بعضی اوقات پیاده می‌شد، غلیان و پیاله چای میل نموده، می‌گذشت. تمام در جنگل می‌رود. یک ساعت به طلوع فجر به قریه معموری رسیده، گفتند از [اکبر خان] بیگلربیگی^{*} رشت است و نام اینجا دوشنبه‌بازار است و

۱. متن کتاب: راه‌های

۲. متن کتاب: سختی از

اهل شهر از کسبه و اهل معامله و بعضی برای تماشا و جمعی از اهل دهاقین روز دوشنبه می‌آیند و از هرگونه جنس مبایعه می‌شود. عمارت عالی بیکلریگی ساخته و اجاره کلی محض این بازار دریافت می‌شود. به شهر دو فرسنگ مسافت دارد. یک ساعت به طلوغ آفتاب مانده، نماز صبح در قهوه‌خانه قریب به شهر خوانده.

تبرستان

روز پنجشنبه دهم [شوال ۱۳۰۵ق]

و تحويل شمس به برج سرطان و چله بزرگ تابستان و متنه بلندی روز و غیبت قائم - عجل الله فرجه [در] سنة ۲۶۵ [ق]. وارد شهر ^{کیلان} شده، در کاروانسرا معرف به گمرک منزل گرفته، ساعتی صرف چای [شده] و به حمام رفته. حمام خوبی است. بدن را کیسه کشیده، بیرون آمد. در این حال جناب حاجی میرزا خلیل عمّه‌زاده، پسر مرحوم آقا محمد الشهیر به عرب، که سال‌هاست از شیراز برایأخذ مطالبات در دارالمرز متوقف شده‌اند، مطلع [شده]، بدون مهلت و درنگ به دولت‌منزل خود انتقال دادند.

نواب والا ابوالنصر میرزا حسام السلطنه^{*} که الحال حکمران و والی رشت و گیلانات هستند، اظهار لطف نموده با نواب عبدالجواد میرزا^۱ سرهنگ تلگرافخانه مبارکه که الحق نواب عبدالجواد میرزا - زید اجلاله - در محبت و انسانیت تمام‌اند، وعده‌خواهی فرموده. شب را در خدمت بوده، صرف شام و اطعم طعام [شد].

۱. عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافخانه رشت و اanzلی در سال ۱۳۰۶ق ۲۶ نفر کارمند داشته که ۹ نفر در رشت و بقیه در سایر نقاط بودند. کارکنان تلگرافخانه رشت عبارت بودند از: ۳ نفر تلگرافچی، ۱ نفر نویسنده، ۵ نفر غلام که وظیفه رساندن تلگراف‌ها و خدمات دیگر را بر عهده داشتند (چهل سال تاریخ ایران، ۴۰۷/۱).

[شورش رشت]

در ضمن صحبت به مناسبتی از شورش پنج روز قبل بعضی آقایان رشت که همیشه بنای هر یک بر صلاح و فلاح حال رعیت است، سخنی رفت. خلاصه عرایض عارضین آنکه:

از بهر خدا که مالکان، جور
چندان نکنند بر ممالیک
شاید که به پادشه بگویند
نصیحتی عرض شد:
دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی
ولی زیان حال به این مقال مترنم: «من گوش استماع ندارم لمن تقول».
وداع نموده مرخص شد.

[شوال ۱۳۰۵] روز جمعه یازدهم

اول صباح جمعی فقیرنوازی نموده از تجارت و اخیار که از آن جمله آقا میرزا حسن جوزا تخلص بودند و در چند سال قبل در مسافرت هند در پونه و بمبایی ملاقات شدند و در بعضی علوم غریبه و نیرنجالات با اطلاع [اند]، به ملاقات آمده. در این حال فرآش پستخانه پاکی به اسم ضعیف از وزارت عظماًی خارجه بود، آورد [که] به توسط جناب [میرزا احمدخان] صدیق‌الملک^{*} – دام اجلاله – فرستاده بودند. یک طغرا ملغوفه مبنی بر التفات و درویش‌نوازی که متحتم است بر عموم کارگزاران واقفین دولت روس و

۱. ایات از ترجیع بند شیخ سعدی شیرازی است.

۲. این بیت نیز از قصيدة سعدی شیرازی است.

۳. لمن تقول: به آنچه می‌گویی. این مصراع بخشی از بیت ذیل از غزل سعدی است:
بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لمن تقول

عثمانی در ذهاب و ایاب ملاحظه نمایند و اگر کاری و گرفتاری باشد، بدون مضایقه انجام دهنند. انعام فرآش را محول نموده، رفت و جوابی هم عرض شد به جناب و رارت کبری که:

دعاگوی این دولتم بندوهوار خدایا تو این سایه پاینده دار^۱

حاجی میرزا خلیل زحمت کشیده نزد کارپرداز رشت رفته، تذکره و باشبرد^۲ گرفته و امضای کارگزار دولت روس و عثمانی هم شد، آوردنده و بیش از آنچه نباید دریافت نمایند، گرفتند و رفته^{پرسنل استان}

محض سفارش دو ساعت به روز مانده، برازین^۳ [!] برآمد که حمل اثقال و شد رحال^۴ نمایند، حاضر [و] در مبلغ یک تومان چهار رأس تا پیربازار که تقریباً یک فرسخ است کرایه [شد]. وداع دوستان گفته و رفته، وجه تسمیه پیربازار پرسیدم، دو طور گفتند: یکی آنکه شخص کاملی مدفون است در کنار مرداب [و] به این واسطه می‌گویند پیربازار؛ یکی دیگر آنکه پیرانه‌بازار است و هردو وجهی دارد.

اول غروب لتكه و کرجی گرفته، تا به انزلی مبلغ دوهزار و پانصد دینار

۱. بیت از باب هشتم منظومة بوستان سروده شیخ سعدی شیرازی است.

۲. باشبورد: گذرنامه، همان پاسپورت (passport) انگلیسی است.

۳. برازین: معنی این کلمه را نیافتم احتمالاً تصحیف کلمه دیگری است که ربطی به «بار» یا «باره» (به معنی اسب) دارد. شاید هم برای بازی با لفظ «زین» قاف را در کلمه براق به زبدل کرده. میرزا محمدحسین فراهانی در سفرنامه خود می‌نویسد: در پیربازار یابوی پالانی و زینی کرایه و گاری باربر موجود است (عباسی، گیلان در سفرنامه سیاحان ایرانی، ۸۸).

۴. بازین: دارای زین.

۵. شد رحال: از جایی به جای دیگر کوچ کردن، سفر (دهخدا).

و همه جا اهل قایق در کنار به دوش کشیدند؛ تا نزدیک به صبح هواى مناسب به طرف ما بود، شرایع کشیده، اوئل روز وارد انزلی شده. «... رَبُّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ»^۱ [مؤمنون / ۲۹].

روز شنبه دوازدهم [شوال ۱۳۰۵ق]

در کاروانسرای حاجی معین وارد، ساعتی رفع کسالت نموده، دو صورت تلگراف: یکی حضور جناب اجل اکرم وزیر علوم [خبرالدوله] - دام ظله^۲ - و دیگر به حضرت وزیراعظم [امینالسلطان] ملاذالفقراء^۳ - لازل عنایته^۴ - عرض نموده، به غازیان فرستاده، گفته شود. غازیان در مقابل انزلی و اتصال دارد از طرف خشکی به رشت. چون تلگراف دریایی اسباب دیگری لازم دارد و مسافت انزلی به غازیان بسیار کم است؛ لهذا لتكه محض ارسال و مرسول مطالب تجارت و دیگران حاضر است؛ فی الفور می‌رسانند تلگرافخانه.

در این حال میرزا زین العابدین^۵ نایب‌الحكومة بندر انزلی که از جانب [اکبر خان] بیگلریگی معین است، به ملاقات آمده، گله نمودند که چرا در عمارت صدری^۶ منزل ننموده [ام]. عمارت صدر[ای] بسیار جای خوب و

۱. یعنی: پروردگارا مرا در جایی پربرکت فرود آور و تو نیکترین مهمان نوازان هستی.

۲. دام ظله: سایه‌اش پایدار باد.

۳. ملاذالفقر: پناهگاه دراویش.

۴. لازل عنایته: عنایتش زوال نیابد.

۵. میرزا زین‌العابدین پس از سال ۱۳۰۰ق تا زمان درگذشت اکبر خان در سال ۱۳۰۷ق نایب‌الحكومة انزلی بود و پس از وی علی خان معین دیوان نایب‌الحكومة شد.

۶. این عمارت به دستور میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم مقارن با سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ق ساخته شد.

باصفا [است] و اتصال به عمارت قصر ناصری که شمس‌العماره^۱ لقب دارد و هردو مخصوص اعلیٰ حضرت اقدس همایونی ساخته شده. سرایدارهای باتمیز و طبقات رفیعه دارد و الحق خوب عمارتی است و نزدیک به دریا و هوای خوبی دارد. عرض نمود: چون زمان قلیلی پیشتر بنای توقف نیست، مزاحمت ندارد.

دو ساعت به غروب آفتاب مانده، سرکار میرزا محمد تقی خان یاور تلگرافخانه ارزلی زحمت کشیده، به ملاقای قریب امده، تلگرافی از حضرت اتابک اعظم آقای امین‌السلطان^۲ - ادام الله بقاہ - و جناب معارف - نصاب خان شیبانی^۳ - زید افضل‌الله - رسید و زیارت شد. کمال بزرگ‌منشی و فقیرنوازی فرموده بودند. همانا بی‌سبب نیست که ذکر جمیل آن حضرت بی‌عدیل در افواه تمام خلائق چون نیشکر است.

ملیک^۴ [عدا]^۵ فی کُلْ بَلَدَةِ إِسْمَهُ عَزِيزًا وَ مَحْبُوًّا كَيْوُسْفَ فِي مِصْرِ...
وَ لَوْ كَانَ كَسْرَى فِي زَمَانِ حَيَوَتِهِ أَزْرَى^۶ لَقَالَ: الَّهُ أَشْدَدُ بِدَوْلَتِهِ أَزْرَى^۷

۱. کاخی پنج طبقه که ناصرالدین شاه قاجار در سفر گیلان در سال ۱۲۸۶ ق درستور ساخت آن را داد و میرزا محمد‌حسین خزانه نایب‌الحكومة گیلان در سال ۱۲۹۰ ق آن را به پایان رساند. این بنا که از فراز آن نمای دریا و جنگل و شهر قابل دیدن بود، در سال ۱۳۰۶ ش ۱۳۴۶ ق. کاملاً تخریب شد.

۲. این شخص شناخته نشد و معلوم نیست که منظور کدام یک از اعضای خاندان معروف شیبانی است.

۳. متن کتاب: علی؛ بیت بر اساس کلیات سعدی تصحیح شد.

۴. این ایيات از مرثیه عربی شیخ سعدی شیرازی در مرگ خلیفه المعتصم بالله عباسی و واقعه بغداد است و معنی آن چنین است: پادشاهی که بامدادان در همه شهرها نامش چون یوسف مصری عزیز و محبوب بود ... و اگر کسرا در زمان حیاتش می‌بود، می‌گفت خدایا پشت مرا به دولت او محکم گردان.

یک ساعت به روز باقی مانده، یکی از آدمهای گمرک خبر داد که پراخت^۱ یعنی کشتی آتشی مسمی به «الکستندر» الحال از طرف مازندران در بارگاه وارد و معجلًا می‌رود باکو. تا رفقا دست و پا را جمع نموده، به روشنایی شمع کشید. وقتی به گمرکخانه رسید، بارکاس^۲ یعنی کشتی کوچک بخاری آگلت که وکیل کشتی هاست، رفته؛ محتاج به کرجی و قایق گشته، مبلغی گزار قرار و همگی نشسته فرسخی طی مسافت شد. دریا به حدی به جوش و خروش که یقین به غرق و تلفی به مرگ دردادند [و] دست از جان شسته. در بارگاه هم پراخت دیگر درنگ ننموده. در آن حال موحد شده و جز به حضرت حق ملجمًا و پناهی نیافته. قایقچی گفتند: چه صلاح است در این موج و طوفان و بدحالی اخوان و لنگر برداشتن کشتی؟ گفتند: بهتر آنکه عود به انزلی [شود] تا قسمت از لی چه باشد. می‌گویند غالب اوقات اینجاها همین کولاک هست و صدمات می‌رسد. چون مقدار بود چهار پنج روز دیگر در این سرای سپنج باقی باشد، به سلامتی وارد گمرکخانه [شدید]. رفقا احدي بحال نبودند. خان یاور تلگرافخانه به ملاحظه محبت و یگانگی بعد از آنکه به دورین مشاهده وضع و حال را نموده، همان آن تشریف آورده، نگذارند منزل روز ورود رفته، به غازیان در تلگرافخانه بردنده و حکیم‌باشی نظام توپخانه با دواهای مناسب آمدند. تا پنج ساعت از شب گذشته، رفقا حالشان بهتر، شام صرف شد و آرام گرفتند. شوخی در آن میانه به مناسبی خواند:

تا دست سر زلف دلارام گرفتند شب بر سر دست آمد و آرام گرفتند

۱. پراخت: پراخوت، نوعی کشتی بخاری کوچک.

۲. بارکاس: لفظ روسی است: Barkas

«فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۱ [عنکبوت / ۶۵]

روز یکشنبه سیزدهم [شوال ۱۳۰۵ق]

بعد از ادای فریضه صبح قدری راه رفته، در کنار دریا کشتی اعلیٰ حضرت همایونی را ملاحظه نموده. کوماندر^۲ کشتی آدم مؤذبی^۳ بود.^۴ می‌گفت مخارج تعمیر این کشتی زیاد است و هرساله مبلغی محسوب می‌دارند به دیوان اعلیٰ؛ ولی عمدۀ آنکه چون غالب در یک حا مقیم است، چرخ و بعضی اسباب را رطوبت ضایع می‌نماید. اگر در ماهی^۵ مرتبه سفری نماید، دو فایده دارد: یکی آنکه اجزاء چرخ‌ها ضایع نمی‌شود و دویگر به قدر تعمیر خودش عاید می‌نماید. عود به تلگراف‌خانه نموده، نهاری^۶ صرف و حاجی میرزا خلیل که به مشایعت آمده بودند، به واسطه شغل تجارت و داع نموده، به رشت بر فتند.

۱. یعنی: پس چون به سوی خشکی رساند و نجات‌شان داد به ناگاه شرک می‌ورزنند.

۲. کوماندر: فرمانده کشتی، همان واژه انگلیسی commander است.

۳. متن کتاب: مأذبی.

۴. میرزا محمدحسین فراهانی که سه سال پیش از نایب‌الصدر از گیلان گذشته، درباره فرمانده کشتی شاهی چنین می‌نویسد: کپتان کشتی آقا نامی است که از اهالی بادکوبه و تبعه دولت روس و در انزلی زن گرفته و توطئ اختیار نموده. گفتند ده دوازده نفر عمله- جات کشتی بیشتر ندارد که قریب سیصد تومان مخارج آنها در سال بیش نیست و این واپور (کشتی) هیچ حرکت نمی‌کند، مگر به اذن و اجازه حکومت گیلان و واپور تا دهنۀ رودخانه پیربازار بیشتر نمی‌رود (عباسی، گیلان در سفرنامه سیاحان ایرانی، ۸۷).

۵. متن کتاب: نهاری.

روز دوشنبه چهاردهم [شوال ۱۳۰۵ق]

صبح مزاحم حال خان یاور، بعد از صرف چای و لقمه‌الصباح قدری راه رفت. در آن نزدیکی امامزاده‌ای است از بنات حضرت موسی بن جعفر (ع) نسبت می‌دهند.^۱ طاق و رواق مختصراً دارند؛ زیارت نموده. دو درویش جلالی^۲ در حوالی آن جنگل دوده و دمی داشتند. یکی از خدام تلگرافخانه برای غلیان آتشی از درویش خواست. گفتم: نشینیده‌ای شیخ چه فرموده؟ آتش از خانه همسایه درویش مخواه
برستان

کآنچه بر روزن او می‌کند دود دل است^۳

در پیش درویش معلومی بنهی و دلش به دست آری بهتر از آن که زحمتش و مرا غلیان. درویش از استماع این سخن بی‌خویش گردید. به نزد ضعیف آمد به رسم ادب و می‌گفت: «حال درماندگان کسی داند که به احوال خویش درماند».^۴

ساعتی به ظهر مانده، عود به تلگرافخانه [شد]. یاور گفتند از شیراز مرتضی خان یاور تلگرافی نموده‌اند [و] بعد از سلامتی متعلقان، التفات‌های نواب ارفع والا [اویس میرزا] احشام‌الدوله^{*} – دامت شوکه – نسبت به حقیر ابلاغ داشته. دعای دولتش گفتم و دوام عزّتش از حق خواستم.

۱. منظور بقعة معروف به بی‌بی حوریه است.

۲. درویش جلالی؛ درویش جلالی که به آنها دراویش کوچه‌گرد جلالی هم گفته می‌شود، پیرو یکی از فرق صوفیه هستند که مرکزشان کرمانشاه است و هم‌مرام دراویش خاکسار و عجم هستند و ظاهراً سلوکشان مقبول فرق دیگر از جمله نعمت‌اللهیه نیست. گریا امروزه خاکسار جلالی یک فرقه است.

۳. بیت از شیخ مصلح‌الذین سعدی شیرازی است.

۴. این عبارت از باب هشتم گلستان سعدی است.

یک ساعت به روز مانده، از رشت تلگراف رسید که نواب حسام‌السلطنه به انزلی می‌آیند. سرایداران عمارت شاهنشاهی را اطلاع دهند. دو ساعت از شب با کشتی همایونی وارد شدند. حالی از ضعیف پرسیده، چون حالتی نداشتند، عذری خواسته. تا فردا چه شود. «چو فردا شود فکر فردا کنیم».^۱.

روز سهشنبه پانزدهم [شوال ۱۳۰۵ق]

بعد از ادای فریضه صبح، پرانحُت یعنی کشتی پوسته مقلّزی مسمی به ترکمان وارد و عازم باکو است. لوازم راه را گرفته و آنچه قرار کرایه بود، به کمپانی وکیل اگنت برده؛ مرتبه نازل تنی پنج منات، سایر مراتب صعود نسبت به هر مرتبه نزول، ثلث علاوه مقرر است.^۲

رفع زحمت از خان یاور نموده، در بارکاس نشسته، به بارگاه رسیده، در کشتی سوار [شد]. به فاصلهٔ دو ساعت خان یاور به بدرقهٔ آمدنده و تلگرافی از جناب اجل وزیر علوم [علی‌قلی خان مخبرالدوله]^{*} که حال فقیر خود را مستفسر شده بودند، ابلاغ نمودند. سلامتی حالات با تشکرات دعاگو را گفتم به حضرتش عرض نمایند.

۱ بیت مثل سائر و برگرفته از بیت ذیل از شرفنامه نظامی گنجوی است:

چنان به که امشب تماشا کنیم چو فردا شود فکر فردا کنیم

۲ میرزا محمدحسین فراهانی که سه سال پیش از نایب‌الصدر همین مسیر را طی کرده می‌نویسد: اغلب کرایه از انزلی به بادکوبه به نمرة سه که سطح باشد، تا قریب پنج منات و نمرة دو که قمره دوم باشد، نه منات و نمرة سوم که قمره اول باشد، چهارده منات است و گاهی بیشتر و کمتر می‌شود و قیمت منات بیشتر به اختلاف اوقات است؛ از سه قران الى سه قران و نیم ایران است (عباسی، گیلان در سفرنامه سیاحان ایرانی، ۸۶-۸۷).

هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد^۱ خداش در همه حال از بلا نگهدارد^۲
اول غروب آفتاب جمع کثیر و جمّ غفیری^۳ از اهل گیلان و سایر بلاد
وارد کشته شدند و از آن جمله حاجی اسکندر خان که مدّت‌ها در خدمت
مرحوم [میرزا یوسف] مستوفی‌الممالک* و صدراعظم و چندی حکومت
بزد را نموده و با فقیر اظهار محبتی داشتند، با عیال وارد [و] همگی عازم
زیارت بیت‌الله الحرام می‌باشند. سه ساعت از شب گذشته، لنگر کشیده از
بارگاه رو به درگاه الله می‌رود و آخر شب به قرب سحر بنای نزول مطر^۴ به
شدتی است که وصفش حدی ندارد.

۱ بیت از خواجه حافظ شیرازی است.

۲ جمّ غفیر: عده زیاد.

۳ مطر: باران.

بخش دوم سفر به گیلان - ۱۳۱۴ق

چون روز جمعه هفدهم ماه ذی القعده الحرام سال هزار و سیصد و سیزده آفتاب به دایرۀ نصف النهار رسید، بنای حرکت به گیلان بود که ابن‌ملجم^۱ ثانی میرزا رضای کرمانی* در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) به قلب جهان‌نمای سایه یزدانی و مالک دیهیم و تخت کیانی [ناصرالدین شاه قاجار] تیر زد و روز روشن را بر جهانی تیره گردانید.

تغیرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغير قبیح^۲

و تاریخ آن قضیه را به عبارات مختلفه گفته‌اند؛ از آن جمله است:
یکی آمد برون ز مجمع و گفت: «روز جمعه به شاه تیر زند». لهذا تراخی^۳ و تقاعده^۴ از سفر روی داد تا آنکه سال سیزده رفت و محرم چهارده آمد.

جهان فرتوت باز جوانی از سر گرفت

به سر زیاقوت سرخ شقايق افسر گرفت^۵

۱. عبدالرحمن ابن‌ملجم مرادی (م. ۴۶ق) از قبیله کنده و از خوارج بود و به جهت

این‌که امام علی (ع) را به شهادت رساند، در ادب فارسی نماد خباثت محسوب می‌شود.

۲. این بیت مشهور منسوب به حضرت آدم (ع) و بخشی از مرثیه او بر مرگ پسرش هایل است. یعنی: شهرها و آنکه در آن است، تغیر کردند؛ پس چهرۀ زمین به زشتی گرایید.

۳. تراخی: درنگ و سستی کردن.

۴. تقاعده: در اینجا باز ایستادن از کاری (لغتنامه دهخدا).

۵. این بیت مطلع مسمطی از قآلنی شیرازی است.

مظفرالدین شاه*

ملک جم را شید^۱ رسید و [مظفرالدین شاه قاجار] بر اورنگ شهریاری متکی گردید و هریک از این دو جمله «جلس مظفرًا فعلی اعدائه غالب»^۲ تاریخ جلوس آن شاهنشاه مناسب آمد و چون با دعاگویان خاص دولتش و درویشان حقیقت اختصاص حضرتش مرحمتی مخصوص مقرر است و ترفیه و آسايش آنان هماره در خاطر مهر مظاهر همایون اقدسش مخمر و مقدّر و چنانچه شاهنشاه مبرور قطب السلاطین^۳ و شاه شهید^۴ را با والد ماجد^۵ عواطف ملوکانه بود، به منطق «الحب يتوارث»^۶ اعلیٰ حضرت ظل‌اللهی را اشعة انوار آفتاب جهان تاب بر سر این بی‌مقدان پرتو افکند. نواب اسعد والا جهانسوز امیرنوبان^۷ صدق نیت و خلوس عقیدت دعاگو را به عرض رسانید که:

شاه بیدار بخت را هرشب ما نگهدار افسر و کلهیم.^۸

۱. شید: روشنی (غیاث‌اللغات). نویسنده در به کار بردن دو لفظ «جم» و «شید» به نام «جمشید» پادشاه معروف نظر داشته است.

۲. یعنی: پیروزمندانه نشست، پس بر دشمنانش چیره شد (جلس مظفرًا = فعلی اعدائه غالب = ۱۳۱۴).

۳. منظور محمد شاه قاجار (حک: ۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ق) است که به تصویف و عرفان گرایش داشت.

۴. شاه شهید عنوانی است که برای ناصرالدین شاه قاجار به کار می‌رفت.

۵. منظور رحمت‌علی شاه شیرازی پدر میرزا معصوم نایب‌الصدر است. درباره او به مقدمه همین کتاب مراجعه کنید.

۶. بخشی از حدیث نبوی است به این مضمون که: «الْحُبُّ يَتَوَارِثُ وَ التَّغْضُّ يَتَوَارِثُ وَ لَا خِيرٌ فِي قَرَابَةٍ مِّنْ دُونِ مَوْكَدَةٍ» یعنی: محبت و کینه به ارث می‌رسد و در قرابت بدون دوستی خیری نیست.

۷. بیت از خواجه حافظ شیرازی است.

به توسط نواب معظم^۱ که اعطای طاقه شال بی‌همال کشمیر و فرمایشات فرمود که با داعیان خاص در حلقه ذکر الهی و هنگام ورد صبحگاهی به دعای پادشاهی رطباللسان^۲ باشند. خیال زیارت و سیاحت در سر آمد و این امر مبارکه در مدّ نظر «أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَاتَّارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا»^۳ [روم / ۹].

روز پنجشنبه پنجم قوس مطابق بیستم جمادی الآخره هزار و سیصد و چهارده هجری^۴ چهار ساعت به غروب مانده، از دارالخلافه حرکت نموده و شب را در امامزاده حسن بیتوه. «تطاول لیلی بالا ثمد و نام الخلی و لم ارقد، کلیله ذی العایر الارمد».^۵

جمعه بیست و یکم [جمادی الآخره ۱۳۱۴ق]
میهمان خانه شاه‌آباد منزل نمود. تمام اجناس قیمتش فزوون از وهم و قیاس، نامش را میهمان کش گویند، انسب است. از طهران تا به آنجا چهار فرسخ

۱. رطباللسان: ترزيان، شيرين زيان (لغتنامه دهدزا).

۲. یعنی: آیا در زمین نگردیده‌اند تا بیستند فرجام کسانی را که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آن‌ها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و پیش از آنچه آن‌ها آبادش کردند، آن را آباد ساختند.

۳. برابر با ۵ آبان ۱۲۷۵ شمسی.

۴. یعنی: شبیم با تهی‌دستی و تنها خفتن و خود را به خواب زدن سپری می‌شود؛ همانند شب‌های خاکستری ذی‌العایر. این عبارت عربی تصریف در سخن امرالقیس بن عائش و به روایتی امرالقیس بن حجر کنندی است که می‌گوید:

تطاول لیلک بالا ثمد و نام الخلی و لم ترقد
و بات و بات له لیلة کلیله ذی‌العایر الارمد

است. سه ساعت به غروب مانده برای مهمانخانه حصارک روانه شده، چهار فرسخ است. دهات خوب بر سر راه است؛ از آن جمله دیه کلک بر وزن نمک. رودخانه کرج پلی دارد بی حرج گذشتیم و در قریه کرج عمارتی ممتاز از خاقان مغفور به یادگار است روی به انهدام آورده. در جاده آب افتاده بود و گل و باتلاق شدید پدید شد. لاحول گویان رد شده، میرزا حسین و یعفور با ناله و شین از عقب رسید. گفتم: چرا دیر آمدی؟ گفتا: خرم در گل بخفت.

شنبه بیست و دوم [جمادی الآخر ۱۳۱۴ق]

برای مهمانخانه ینگی امام می‌روند. بلوک فشنده بر وزن سمند بر شمال راه و جای خوش آب و هوا و مردمانش با آب و رنگ و دلبرانش شوخ و شنگ‌اند. ینگی یعنی تازه و چون دلوحه امامزاده که نام یکی هادی و دیگری علی نقی از اولاد حضرت امام رضا (ع) در بین قبور مندرسه یافتند، آن بلوک را ینگی امام گفتند و آثار امامزادگان گند و صحن و طاق و رواقی است.

یکشنبه بیست و سیم [جمادی الآخر ۱۳۱۴ق]

باید مهمانخانه قشلاق رفت. هنگام حرکت جمعی از آشنايان از طرف گیلان آمده، طهران می‌روند؛ از آن جمله: حاجی میرزا ابراهیم ضیاء‌الاطباء* خلف الصدق ملا حسن معروف به معلم گیلاتی آدم نیک‌محضر و طیب خوش‌منظر است و از معارف بهره‌ور. صبیة مرحوم یحیی میرزا، برادر نواب والا جهانسوز میرزا امیرنوبیان، زوجة اوست و فرزند دلبند وی آقا اسماعیل به همراه بود و دیگر حاجی آقا محمد معین التجار* پسر مرحوم

حاجی محمد محسن، تاجر گیلانی با پسر نیک سیرش به استعلام طهران می‌روند. حاجی از متمولین شماره اول است ولی چندی است که چشمش پوشیده و از ندیدن مالیه مغز سرش جوشیده. به فرنگستان هم رفته و ثمری نبخشیده. اول ما خلق الله^۱ وی بجا نیست. چهار به غروب مانده وارد قشلاق شده در یک فرسخی آنجا قریه‌ای است نامش زیاران [و] معدن ذغال سنگ خوبی دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

دوشنبه بیست و چهارم [جمادی الآخر ۱۳۱۴ق]

باید برویم مهمانخانه گونده به فتح کاف فارسی. در این امتداد که چهار فرسخ است، آبادی کم و استعداد زیاد دارد [و] مثل سایر بایر [است].
برد نقش پای ره گم کردگان ما را ز راه

ورنه از ما این قدرها راه تا منزل نبود

سه شنبه بیست و پنجم [جمادی الآخر ۱۳۱۴ق]

باید برویم قزوین بین راه به دیه شریف آباد رسیده، معموره و آباد است. قبل از ظهر وارد قزوین شده، در محله خیابان کاروانسرای آقا باقرخان سعدالسلطنه^{*} فرود آمدند.

گویند قزوین معرب کزوین است. کتاب گزیده و نزهه القلوب حمد الله مستوفی^{*} در اوصاف آنجا کافی است و امروزه که خبری جز ویرانی از آن مانده، مردمان بزرگ از قزوین بسیار بروز نموده؛ مانند مؤلف ابواب الجنان^۲

۱. ناظر است به اول ما خلق الله عقل.

۲. منظور ملا محمد رفیع واعظ قزوینی^{*} است که شرح حال او در تعلیقات آورده شده است.

و صاحب تاریخ گزیده و ترجمه بعضی از اعاظم متأخرین سبق ذکر یافت و مزار امامزاده حسین (ع) از اولاد امام موسی‌الکاظم (ع) و شیخ احمد غزالی* و جمعی ابرار در آن دیار است و تا یکشنبه سلخ در آن بلده توقف و بعضی مشاهد و برخی از ارباب معارف را ملاقات نموده.

جناب شریعتمدار آقا شیخ محمدباقر شیرازی سال‌ها در عتبات خدمت یک استاد هم‌درس بودیم و آن جناب برای زیارت مشهد رضوی به قزوین رسید و برحسب تقدیر با سادات محترمہ آتصال یافته، به وصال مخدّرهای نایل گردید. قصد رحیلش بدل شده به اقامت.

حاجی میرزا تقی آقا ابن آقا میرهاشم ابن حاجی میر عبدالباقی ابن حاجی میرحسن از سلاطه سادات عظام و من ذوی‌البیوت الکرام است. اگرچه روزگار، بنا بر شیوه خود با اختیار، در حق وی کوتاهی ننموده و غالب اموال آن زبده ذریثه آل را به یغما داده و ضرر بسیار از اشرار به او رسانیده. ولی با همه پریشانی، محفلش همیشه مجمع ارباب حال است. مردی است کریم‌الطبع، رحیم‌القلب، سلیم‌النفس [و] مهمان‌دوست. در محضرش یکی از راقم مسئله تجسم اعمال کما هوالتحقيق سئوال نمود. جوابی دقیق گفته شد. حاضرین را پسند آمد. جناب حاجی حکایتی بالعیان که مناسب این بیان است، نقل نمود:

حکایت: حاجی میرزا عبدالکریم عم ناقل را املاک موروثی بود و به واسطه سعایت اشرار ضبط دیوان اعلی شد. به علاوه محصلی شدید‌العمل مبلغ گزاری نقد مطالبه می‌نمود. در فضای بیرونی چند درخت انار داشت، پای عم را به آن درختان بست و از شاخه آنها چوب بر پای آن سید عالی جناب می‌زد؛ تا آنکه چند کیسه زر که از ذخایر پدری بود، مهلтанه گرفت و چون

از هستی و مایملک چیزی نماند [و] با کثرت عیال، پریشانی حال به کمال رسید، به خدمت نواب والا عبدالله میرزای دارا^{*} پورخاقان که حاکم زنجان و خمسه بود، شتافه [و] آن شهنشاہزاده املاک خالصه دیوانی را به عم سپرد. اتفاقاً در قریه معلومه برای انتظام رفتیم. وقت مغرب داخل شد و صدای اذان نیامد. تحقیق نمودیم، گفتند اهل این قریه نماز نمی خوانند که محتاج به مؤذن باشند. آدم خود را گفتم اذان بگوید. چون صدای تکییر بلند کرد، صاحب خانه که در منزل او بودیم و پیرمردی بود، پیش دوید و گفت در ده ما اذان مگویید که آمد برای ما نمی کند. تعجب نمودیم. چند درخت انار در آن خانه بود، پای او را بدان بستند و از شاخه های آن درختان به پایش نواختند. به چند کیسه زر خود را از آن عقوبت خلاص نمود. چون مهر آن کیسه ها را نظر کردیم، علی الحسینی بود. از وی پرسیدند: اگر شما سید هستید، چرا منکر اذان می باشید؟

گفت: حکایتی از کیسه ها و درختان انار دارم. در سال های قبل نوکر دیوان بودم و مأمور به گرفتن سیدعلی و سید عبدالکریم نامی شدم. در خانه آنها ورود نمود، این کیسه ها را به مهلتانه دادند و چون انار با غرچه آنها خوب بود، چند شاخه بریدم و در این خانه غرس نمودم.

از شنیدن این کلام از قادر متهم بسی ترسان شدم و معلوم شد که جزا و مكافات عمل است و حق به من له الحق رسید. «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ» (حشر/۲).

چونکه بد کردی بر او ایمن مباش زانکه تخم است و برویاند خداش^۱

۱. این بیت از دفتر چهارم مثنوی مولوی است و ضبط صحیح آن چنین است: چون که بد کردی بترس ایمن مباش.

یکشنبه سلخ [جمادی الآخر ۱۳۱۴ق]

با یاران قزوین و داع و به سمت گیلان می‌روند. منزل قریه آقابابا و چهار فرسنگ است و این نام به نام بانی نامی شده. چون از باغات انگور گذشتیم، بر سر دو فرسخی به دوراهی رسیدند: یکی به نظام آباد می‌رود و دیگری به حسین آباد. هر دو معمور و آباد است. معدن آب گرم و سنگ مرمر به کوه شمالی نشان دارد. یله‌گرماب و یله‌گند نیز گویند [برستان] و محادلات آقابابا می‌باشد.

دوشنبه غرّه رجب [۱۳۱۴ق]

به فتوای حکیم انوری:

روزِ می خوردن و شادی و نشاط و طرب است

ناف هفته است اگر غرّه ماه رجب است

و میلاد امام پنجم - اللہمَ آتی اسْتَلْكَ بالمولودینِ فی رجبٍ - و ندای «این الرّجیعون»^۱ بلند است. منزل قریه خرزان و معبر گدوک مشهوران. یک فرسخ که آمدیم از محادلات قریه معموره مسممه به مزرعه گذشته، چاپارخانه و کاروانسرا دارد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو^۲

اول سختی راه و گردنه و گدوک است و در وسط کل که یک فرسخ

۱. پروردگارا! به واسطه متولدین ماه رجب از تو درخواست می‌کنم.

۲. یعنی: کجا یند رجیعون؟ و ناظر است بر حدیث نبوی بدین مضمون که خداوند فرشته‌ای را در آسمان هفتم قرار داده است که چون ماه رجب فرامی‌رسد، از شب تا

صبح فریاد می‌زند: این الرّجیعون؟

۳. بیت از خواجه حافظ شیرازی است.

دیگر آمده، چند خانوار و چشمۀ آبی و پناهی برای مسافرین است در ایام بارندگی و سردی. نامش اسمعیل آباد، محصولش گدم و جو دیمی است. پیاده شده، هوا هم خوب و مساعد، صرف ناهار شد و به شکرانه نعم غیرمتفرقه، خاصه گرمی هوا، در نیمه قوس و نیمه خرزان به نحو قول و سمع خواندن: «الحمد لله الذي اشهدنا مشهد خرزان و عقبتها في رجب و اواجب علينا من شكر نعمه و التجاوز عنها مع العافية فـ السلام ما قد وجب. فسبحان من جعل الثلج والبرد جنة و سلاما» و بتوابع www.tabarzin.info مزید نعمت سماور را به ذکر قلبی مشتعل [کردند] و چای را مسلسل پیمودند. بیم فرسخ دیگر که آمدیم مختصر آبادی و دو سه خانوار بر سر راه بود. برای هنگامه کولاک رافع تاپاک^۱ است. نیم فرسخ دیگر که آمدیم، به اصل دیه خرزان رسیدند. خاقانی راست:

هدايت ز اهل دين آموز و قول فلسفی مشنو

که طوطی کان ز هند آيد، نجويid کس ز خرزانش
جاي معموره است، کاروانسرا و حمام خوبی دارد و اين گرمابه را به امر
نواب اسعد والا حاجي معتمددالدوله فرهاد ميرزا^{*} ابن عباس ميرزاي
نایب السلطنه ساخته‌اند؛ در هنگامي که به سفر مکه حرکت می‌نمود و به
ملحظه آنکه ذئب^۳ عقبه^۴ خرزان را قطع نمایند، تا فرصت است نیم فرسخ

۱. خدای را سپاس که ما را در توفگاه خرزان و متعاقب آن در ماه رجب حاضر ساخت و واجب‌ترین‌ها بر ما شکر نعمت و گذشت از آنجا با عافیت و سلامت است و انجام هرچه واجب است. پس پاک و منزه است آنکه قرار داد برف و سرما را بهشت و سلامت.

۲. تاپاک به معنای اضطراب و بیقراری است (نایب‌الصدر).

۳. ذئب: دم، دنباله (معین).

۴. عقبه: راه دشوار در کوه، گردنه (معین).

دیگر راندند. مختصر آبادی می‌باشد؛ نامش منداب [و] آبش گنداب. منزل نمودند. مجموع مسافت امروز چهار فرسخ است؛ اما از سختی، هر قطعه راه دوزخی است. بین راه یک باتری توب کروب به نحو تجزیه^۱ بر تخت‌ها مانند تخت روان بسته، قاطرها می‌کشیدند و آدمی را به حال آن‌ها گریه می‌آمد. بعضی می‌گفتند عطیه امپراطور روس [نیکلای دوم]^{*} است که برای جشن پنجه‌هم [سلطنت ناصرالدین شاه] فرستاده بود؛ چون بدأ حاصل شد، حال برای تبریک جلوس می‌برند.

این آبادی منزل درستی ندارد؛ هیزم و کاهی دارد؛ اطاقی که فرود آمده [و] یک طرفش کاه انبار [است] و از تسییح خروس که در آنجا بود، تا صبح خواب نتوانست نمود. ظریفی مناجات حضرت موسی را مصحف نموده می‌خواند: «یارب أَقْرِيبْ أَنْتَ فَانْجِيَكَ أُمْ بَعِيدْ فَانْدِيَكَ»^۳. سمت دیگر آن گاو و گوساله بود؛ نعره آن‌ها آرام و قرار زهره را برد بود.^۴ جارالجنب^۵ دیگر الصاحب بالجنب^۶ بود؛ لری به لغت عیید زاکان^۷

۱. به نحو تجزیه؛ به صورت جدا شده.

۲. بدأ حاصل شد؛ وضع تازه پیش آمد.

۳. بخشی از حدیث مقول از امام جعفر صادق (ع) است به نقل از تورات و طبق این حدیث حضرت موسی از خداوند می‌پرسد: خدایا! آیا به من نزدیکی که با تو نجوا کنم؟ یا از من دوری که با تو بلند سخن بگوییم؟
۴. متن کتاب؛ بودند.

۵. جارالجنب؛ همسایه بیگانه، همسایه غیر کسان و نزدیکان و همسایه دور، همسایه‌ای که از خویشان و اقربا نباشد (لغتنامه دهخدا).

۶. صاحب بالجنب؛ در اینجا رفیق سفر، یار سفر (لغتنامه دهخدا).

۷. عیید زاکانی شاعر طنزگوی قرن هشتم و صاحب رساله دلگشا، اخلاق‌الاشراف، تعریفات، صدپند و موش و گریه و

ذوالقرنین است.^۱ با مرجان و ذر^۲ مغازله داشتند. بواب^۳ آنجا سگی بود که نواب^۴ جرأت بیرون رفتن نداشت و از همه خوشتراک شپشک مرغ و کنه گاو است.

وَذلِكَ مِنْ نَبِيٍّ جَانِيُّوَرَ خُبُرَتَهُ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ^۵

خط تلگراف را از قریه مزرعه به راه معروف به دره ملا علی کشیده‌اند و راه شوسه روسیه به گیلان نیز از آن جاست به واسطه ^{برستان} همواری.

سه شنبه دوم [رجب ۱۳۱۴ق]

مولود امام نهم است، باید بروند منجیل. پنج فرسخ است؛ یک فرسخ که آمدند، به دهی رسیدند نامش پاچنار. راه دره ملا علی با طریق خرزان اینجا یکی می‌شود. خط تلگراف و چاپارخانه نمودار است. آب‌های دره ملا علی و رود شاهرود و رود قزل‌اوزن در منجیل یکی می‌شود و سفیدرود معروف گیلان را تشکیل نماید و به دریای خزر می‌ریزد. البته وقتی آید که آب شاهرود جلگای قزوین را احیا نماید؛ ولی خدا داند که کی و کی خواهد بود. در سر پل شاهرود پیاده شده، صرف نان و قلیان گردید و اینجا راه

۱. منظور تعریف طنزی است که عیید زاکانی در رساله تعریفات خود از ذوالقرنین به دست داده است و نوشته: ذوالقرنین آنکه دو زن دارد.

۲. مرجان و ذر: استعاره از لب و دندان هستند.

۳. بواب: دریان، نگهبان.

۴. نواب: وکیل، گماشته، بسیار نیابت کننده و از دوره صفویه به شاهزادگان اطلاق می‌شد (نک: لغت‌نامه دهخدا).

۵. بیت متعلق به امرؤ القیس و ادامه ایاتی است که در صفحه دوم آمده. یعنی: او با خبری نزد من آمد و از حال ابوالاسود آگاهی داد.

نصف است تا منجیل. بلوک طارم که پیازش چون خربوزه گرگاب^۱
ضربالمثل است، بر ناحیه جنوب این رود واقع است در نشیب و فراز این
راه که به کناره این رود می‌رود. شعر مرحوم صبا* در شهنشاهنامه مناسب با
یابوی کجاوه ماست:

خراشید و پوشید شبديز شاه به سُم پشت ماهی، به دُم روی ماه
 نزدیک به غروب وارد منزل شدند و به استصحاب^۲ نهار، فریضتین
 پیشین و پسین^۳ خوانده شد. منجیل قصبه‌ای است باصفا در دره و بین جبل
 واقع شده و جزو حکومت قزوین. تلگرافخانه و پستخانه و دکاکین و
 تجار دارد. از پل منجیل به بعد جزو حکومت گیلان است. عجب آن است
 که چند سال قبل که به عزم مکه معظمه از این طریق عبور نمود، دو دهن
 طاق بزرگ وسط پل خراب شده و مشغول ساختن بودند و چوب‌های
 قوی بر دماغه‌های پایه‌ها انداخته، عبور می‌شد. حال هم به همان نحو
 خراب و از معبور چوبی می‌گذرند؛ تا خیال روسیان چه باشد.

چهارشنبه سیم [رجب ۱۳۱۴]

منزل رستم آباد^۴ چهار فرسخ است. از چارپایان که بارکش قند و چای و
 نفت و برنج می‌باشند، به واسطه سختی راه نهایت خجلت حاصل است.

۱. گرگاب: روستایی است واقع در شهرستان برخوار و میمه در شمال استان اصفهان.

۲. استصحاب: ملازمت، همراهی.

۳. فریضتین پیشین و پسین: دو نماز ظهر و عصر.

۴. رستم آباد: از مناطق باستانی گیلان و از دهستان‌های روdbار است که اشیائی مربوط به
 تمدن سکاها و آماردها در آن کشف شده است. آبادی‌های معروف آن عبارتند از: جوین،
 کلورز، شمام و پشته (سرتیپ پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۲۱۹).

اگرچه به جهت امتیاز راه به روسیان رفع خجالت بزودی می‌شود، ولی متظر بلیات^۱ دیگر باید بود. نیم فرسخ که از پل گذشتیم، بلوک رحمتآباد^۲ که جنگل‌های زیتون و کاج و از نزهت بهشت است، نمودار شد؛ ولی افسوس که امتیاز کشیدن روغن زیتون با روسی است و ساکنین این بلوک مملوک آن‌ها شده‌اند. آسیای دارستان برای ناهار پیاده شده، صرف غذا و چای و رفع خستگی گردید. روانه شدنند گنجه؛ قریه خوبی است برای میان منزل. جلگای رستمآباد قابل آبادی بسیار است. کوره‌باد رستمآباد معروف و مارهای آن‌جا مشهور است. میرزا فتح‌الله خان بیگلریکی گیلانی^۳ و میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک^۴ پیوسته‌وی، از رشت به چاپاری^۵ وارد شده، ساعتی صحبت داشت. به طهران می‌روند برای قرار گمرکات.

پنجشنبه چهارم [رجب ۱۳۱۴ق]

منزلگاه کوتم^۶ و چهار فرسنگ است. بین راه به راهدارخانه نقل‌بر^۷ رسیدند.

۱. بلیات: بلیه‌ها، گرفتاری‌ها، بلاها.

۲. رحمتآباد: بخشی از شهرستان رودبار و مرکز آن توتکابن است (سرتیپ‌پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۲۱۸).

۳. کوره‌باد: متن به همین صورت است؛ شاید در اصل کوره‌آباد به معنی آبادی کوچک باشد.

۴. به چاپاری: به تندی، با سرعت.

۵. کوتم: کوتم که به صورت کوه‌نم و کُهْنم هم نوشته می‌شود، دهستان وسیعی بین امامزاده هاشم و سنگر است و آبادی‌های آن عبارتند از: دهنه، قاضیان، سراوان و لات (برای آگاهی بیشتر نک: سرتیپ‌پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۴۱۶-۴۱۷).

۶. در متن کتاب «نقل‌بر» ضبط شده بود که سهو یا اشتباه است و در تداول اهل گیلان «نقله‌بر» خوانده و نوشته می‌شود. نقله‌بر یا نغله‌بر در دوره قاجار راهداری‌شته هم نامیده می‌شد (نک: سرتیپ‌پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۵۹۲).

برای ناهار پیاده شده و ساعتی بعد روانه شده، از محاذات امامزاده هاشم (ع) گذشتند. مهندسین و عمله روئی برای تصفیه و تسطیح راه مشغول کار بودند. «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا».^۱

امشب ليلة الرغائب است و في النهاية^۲: الرغائب، جمع رغيبة، اي ما يرغب من الثواب العظيم وبه سميت صلوة الرغائب و في المجمع^۳: وهى الّتي تصلّى في أول جمعة من رجب^۴؛ و در شماره پیستوشش سال شانزدهم روزنامه اختر عبارتی مذکور است به مناسبت رغائب آورده می شود: شب جمعه پیش که به قولی ليلة رغائب باهر المواهب^۵ بود، به سپاس احترام آن شب فرختنده که نور پاک شاهنشاه سریر لولاک^۶ تجلی بخش رحم

۱. مصراع دوم بیت ذیل از سنایی است که مثل سائر شده است (دهخدا، امثال و حکم، ۶۴۶/۲):

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا.

۲. النهاية: نام اختصاری فرهنگی است عربی از ابوالحسن علی بن ابوالکرم محمد معروف به ابن‌اثیر با عنوان «النهاية في غريب الحديث».

۳. المجمع: نام اختصاری فرهنگ عربی «مجمع البحرين و مطلع التّبرين» نوشته فخرالدّین محمدعلی طریحی نجفی است.

۴. و در نهاية آمده است: الرغائب جمع رغيبة است، یعنی آنچه پاداش عظیم را جلب می کند و آن نماز رغایب خوانده می شود و در مجمع آمده است: و آن نمازی است که در اوّلین جمعه ماه رجب خوانده می شود.

۵. باهر المواهب: ظاهر کننده عطیه‌ها و بخشش‌ها.

۶. ناظر است بر حدیث قدسی «لولاک لما خلقتُ الأفلاك» (اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی آفریدم) خطاب به پیامبر اکرم (ص) است. بنابر این منظور از شاهنشاه سریر لولاک هم آن حضرت است.

مادر شده است، در مناره‌های همه جوامع و مساجد شریفه قنادیل روشن شده، رجال دولت ابد فرجام موافق دیدن دیرین^۱ [؟] سلطنت در حضرت سپهر سلطنت به ایفای مراسم تبریک و تهنیت آن شب با سعادت پرداخته‌اند» انتهی و لعل^۲ برای تشریف و تبریک آن، انعقاد نماز رغائب قرار شده باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

جمعه پنجم [رجب ۱۳۱۴ق]

منزل دارالمرز رشت است. چهار فرسخ مسافت بیش نیست و راه هموار و هوا ملایم و جنگل خرم و سبز [و] بلبلان گیلکی در جوش و خروش. ملک گیلان که عربان جیلان گویند، به کثرت آب و حضرت^۳ زمین موصوف، مشتمل بر بلاد معموره و جبال پُردرخت و بیشتر ولایاتش کنار دریای خزر واقع است و رود سفید که می‌گذرد و به دریا داخل می‌شود، آن ولایت را دو قسمت نموده: یکی لاهیجان و نواحی آن و قسمتی رشت^۴ و توابع آن. سابقًا معموره لاهیجان بوده و حالیه سواد اعظم رشت است و به واسطه بارندگی و رطوبت هوا و عدم توجه حکام، عبور از مسالک آنجا مخصوص زمستان صعب است.

بعضی گویند عدد «گیلان» با «کوفه» یکی است^۵; لهذا در نفاق اتفاق

۱. دیرین: این کلمه در اینجا بی معنی و قطعاً تصحیف کلمه دیگری است.

۲. لعل: در اینجا به معنی شاید، باشد که، ممکن است که.

۳. حضرت: سرسبزی.

۴. در متن چاپی: دشت.

۵. منظور ارزش عددی این دو کلمه به حساب ابجد است.

دارند؛ کما انَّ الکوفی لایوفی^۱. آب و هوایش به واسطهٔ مجاورت اشجار متوب^۲ [?] است و برنج و ابریشم و توتون آنچا خوب می‌شود و با آن‌که برف بسیار می‌بارد، اشجار نارنج و پرتفال فراوان و زیان ولایتی آن مملکت، اگرچه فارسی‌الاسلوب است، ولی زبانی مخصوص است که فهمش موقوف به دانستن اصطلاح است و به واسطهٔ آن که خانه‌ها از چوب و نی است، خطر سوختن نزدیک است و مکرر غالب آن شهر آتش گرفته و نفوس و اموال تلف شده و به واسطهٔ تنگی بازار و اتصال خانه‌ها، اگر خانه‌بی آتش گرفت، هزاران باب درگیرد و اسباب اطفائیه^۳ با این وصف هنوز ندارند.

مرغ‌های جنگلی مانند قرقاوی که شبیهٔ خروس است و ماهی دریایی به اقسامهٔ خوب و فراوان است و به جهت مجاورت با خارجه تمام اجناس گران و زندگانی غرباً که ملک ندارند، سخت است. مردمان خوب از عرفا و علماء و شعرا و حکماء از آن دیار بسیار برخاسته؛ مثل شارح گلشن راز^۴ [شیخ اسیری لاهیجی]^{*} و شیخ زاهد اویل^{*} و ثانی^{*} و شیخ محمدعلی حزین^{*} از

۱. یعنی: چنان‌که [در مثل است] همانا کوفی وفا ندارد.

۲. متوب: در لغت دیده نشد ولی در صورت صحّتِ ضبط، شاید در معنی تبخیز و تب-آور به کار رفته است. یا شاید برعکس «متوب» به معنی شفابخش صحیح باشد، زیرا در عربی ثاب المريض (شفا یافت مریض) می‌گویند و شاید هم اشتباهاً کلمه «مرطوب» بدین صورت درآمده است.

۳. اطفائیه: آتش‌نشانی.

۴. گلشن راز: نام کتابی است معروف از شیخ محمود شبستری که شروحی هم بر آن نوشته شده و از مهم‌ترین آن‌ها شرحی است به نام «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» نوشته شیخ شمس‌الدین اسیری لاهیجی. این شرح با مقدمهٔ کیوان سمیعی در سال ۱۳۷۱ش. توسط انتشارات سعدی به چاپ رسید.

احفاد شیخ زاهد و شارح تجرید^۱ [مَلَا فِي أَضْلَالٍ لَاهِيجِي]^{*} و شیخ نورالدین محمد بن خالد [جیلی]^۲، کان شیخاً عظیماً ظاهرالکرامات، له مصنفات فی عجایب احواله و مشاهدة الملائكة و الجنّ و احوال الاموات و الجنة والثار و خواص الآيات و الاذکار و کان فی حدود ستمائه و عشرين [= ۶۲۰ق] و امروزه غالب ساکنین آن مملکت جز جمع مال خیالی و غیر از قوطی برنج و تلمبار ابریشم حالی ندارند و قول ابوعلیل لبید بن ریبعه^{*} مناسب حالیه است:

عَفَتِ الدِّيَارُ مَحَلَّهَا فَمُقَامُهَا
بِمِنِّي تَأَبَّدَ غُولُهَا فَرِجَامُهَا^۳
«عالَمَ از نَالَهُ عَشَاقَ مِبَادَا خَالِي»^۴.

حاجی میرزا نصیر گیلانی

جناب حکمت‌آب عوارف و معارف نصاب حاجی میرزا نصیرالدین گیلانی جامع او صاف سابقین و بقیة ماضین خلف الصدق حاجی عبدالله‌خان از خانواده محترم آن دیار و اصلاً از اسکوار تبریز، جد اعلایش حاجی سمیع^{*} برحسب تقدیر به گیلان آمده، تأهل اختیار کرده، هشت پسر و هفت

۱ تجرید: نام اختصاری کتاب «تجریدالاعتقاد» نوشته خواجه نصیرالدین طوسی است و تا کنون شروح متعددی بر آن نوشته شده است و از آن جمله دو شرح است که ملا عبدالرزاق لاهیجی بر آن نوشته: یکی مبسوط به نام «شوارق الالهام» و دیگری مختصر به نام «مشارق الالهام».

۲. متن کتاب: تامد یدعولها که قطعاً اشتباه است.

۳. یعنی: سرزمین معشوق که محل رفت و آمد و اقامت او بود ویران گردید. افسوس در سرزمین من و دامنه کوههای غول و رجام اثری از او نیست.

۴. مصراع از بیت ذیل از خواجه حافظ شیرازی است:

عالَمَ از نَالَهُ عَشَاقَ مِبَادَا خَالِي که خوش‌آهنگ و فرج‌بخش هوایی دارد

دختر از او به ظهور رسید و ماشاءالله طایفه حاجی سمیع امروز در ملک گیلان هر یک از اعیان و صاحبان ملک و اعتبارند.

خلاصه جناب حاجی در عنفوان جوانی اکتساب فنون علوم را سرمایه جاودانی دانسته، پس از تکمیل مقدمات به قزوین رفته، در مدرسه مرحوم ملا صالح برغانی^{*} چند سال توقف و حکمت را نزد مرحوم ملا آقای حکمی^{*} که ترجمه‌اش گذشت و بعد از آن با مرحوم آقا علی مدرس [زنوزی]^{*} سابق‌الذکر به اصفهان رفته و مدت زیادی در خدمت میرزا حسن خلف‌الصدق ملا علی نوری^{*} حکمت را تکمیل و بعد از عود به گیلان در خدمت پدر از راه شام به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف و پس از معاودت در امورات عمدۀ دیوانی که شرحش طولانی است، اوقات می‌گذرانیده و حال قریب سی سال است که ترک همه را گفته و رفیق توفیق شده، جز مطالعه کتاب حکمت و عرفان و صحبت با ارباب معارف و ایقان کاری ندارد.

در سفر اوّل شاه شهید [ناصرالدین شاه] به مشهد رضوی، در ذهاب و ایاب چون به سبزوار رسیدند، شرفیابی حضور فیلسوف اعظم حاجی ملا هادی [سبزواری]^{*} را فوز عظیم دانسته. ده سال قبل به عزم مجاورت عتبات و سر بردن بقیه عمر را در آن مشهد، به عراق عرب رفت. چون تقدیر نبود، بعد از چند ماه اخبار اغتشاش و بی‌نظمی املاک گیلان به وی رسیده، عزم اقامت تبدیل به رحیل شد. به طهران بازگشت [و] مدتی بماند و چهار سال قبل راقم را با جنابش اخلاص به هم رسید و حضرتش را با حقیر التفاتی و انس به کمال حاصل گردید و چون از نیت مسافرت فقیر به سمت شمال و مشرق اطلاع یافت، تدارک حرکت خویش را به گیلان

فراهم آورد و در خدمت بوده. تا به سرحد وجود این همه راه آمده‌ایم^۱ و اینک در منزل میزبان گرامی نهایت مسرّت حاصل. کمتر کسی این قدر سیر کتب و رسائل حکماء و عرفان نموده؛ فتوحات مکّی^۲ را تماماً از بد و تا ختم دیده، اشعار مثنوی را غالب در حفظ دارد [و] با آنکه از هشتاد پنج مراحل عمرش متجاوز، قوی و جوارح صحیح و سالم؛ مخصوص حافظه او. املاک موروثی و ابتداعی در حومه و اتصال به شهر بسیار دارد؛ از آن جمله باغ و عمارت واقعه در کرد محله، بیرون شهر^۳، نهایت مصفّاً و در خوبی از حد توصیف بیرون است. حمامی احداث و بنا در آنجا نموده که در تمام شهر به آن وسعت و نظافت گرمابه نیست و آب جاری که در شهر نیست، در آن باغ به اتصال جریان دارد. آنجا را به قصد خانقاہ و تکیه مرتب فرموده؛ ولی کمتر وقتی روزگار وی را در آن مکان قرار گذاشته.

خلاصه یک ماه و نیم تمام در شهر رشت مقیم بوده [ام] و در ضمن ایام بعضی از گزارشات^۴ آورده می‌شود.

۱. این مصراح تصرفی در بیت ذیل از خواجه حافظ شیرازی است:

رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

۲. فتوحات مکّیه: کتابی است معروف در موضوع تصوف، نوشته محبی اللذین ابن عربی، عارف مشهور که از امّهات کتب صوفیه محسوب می‌شود.

۳. امروزه کرد محله داخل شهر رشت است.

۴. گزارشات: جمع بستن لفظ فارسی «گزارش» با علامت جمع عربی، ظاهرآ از بدعت‌های نویسنده‌گان دوره قاجار است که امروزه هم در بین عامه مردم رایج است.

شنبه ششم [رجب ۱۳۱۴ق]

اوئل آفتاب به حمام حاجی معین التجار که ذکرش در راه قزوین گذشت، رفته. آب خزانه تمیز بود؛ ولی دلّاک^۱ همچون جنس قریب^۲ پوست می‌کند. دندان هم به شدّت درد می‌کرد. سنایی فرماید:

در دهان دار تا بود خندان

چون گرانی کند بکن دندان^۳

و مولانا این مضمون را به این بیان فرموده:
چون که دندان تو را کرم او فتاد

نیست دندان برکش ای اوستاد

تا که باقی تن نگردد زار از او

گرچه بود آن تو، شو بیزار از او^۴

یکشنبه هفتم [رجب ۱۳۱۴ق]

بعضی دیدن نمودند از آن جمله آقا میر محمد علی لاهیجی ملقب به صدرالاسلام و دیگر آقا میر قاسم [پیربازاری]^۵؛ سیدی عالی جناب و مالک پیربازار رشت است و دیگر آقا میرزا سید علی خان تفریشی^۶؛ محاسبات

۱. دلّاک: کیسه‌کش حمام؛ دلّاکان در حمام‌های قدیمی سر مردم را هم می‌تراشیدند و موی تن آنان را می‌ستردنده و بدنشان را می‌مالیدند.

۲. جنس قریب: جنس نزدیک، منظور تیغ سرتراشی است که ابزار کار دلّاکان محسوب می‌شد.

۳. بیت از باب هفتم منظومة حدیقة الحقيقة سنایی غزنوی است.

۴. این ایيات از دفتر سوم مثنوی معنوی است؛ با این تفاوت که صورت صحیح مصراج نخست چنین است: چونک دندان تو کرمش در فتاد.

دفتری حکومت حاليه گilan با اوست و مشاراًلیه از مرحوم حاجی ملا محمدحسن عبدالعلی کاشانی^{*} به تلقین ذکر و فکر مشرف شده، نسخ را خوب نویسد. قرآنی به خط وی زیارت نمودم، نهایت خوشنویسی را به کار برده بود.

دوشنبه هشتم [رجب ۱۳۱۴ق]

برای حفظ صحّت و سیاحت بعضی مشاهد شهر حرکت نموده؛ از آن جمله زاهدان نام محله‌ای است که بنگاه ماست. گویند جناب شیخ زاهد گیلانی و اصحاب در این مکان توقف داشته، لهذا به محله زاهدان معروف شده. آثار مقبره و بقیه در آن نزدیکی است؛ گفتند نامش آبادی الله^۱ می‌باشد. بقیه دیگری بود، گفتند امامزاده واجب‌التعظیم آقا سید ابراهیم(ع) است. قدری پیش‌تر رفیم، مسجد و محل شیخ صفی‌الدین اردبیلی^{*} ظاهر شد. گویا فصل زمستان برای قشلاق و ریاضت و اربعین در آنجا به سر می‌برده‌اند. بازار و دکاکین و کاروان‌سراهای رشت از نظافت عاری است. سبزمیدان که جلوخان حکومتی است، ممکن است به اندک توجهی سبز و پاکیزه شود، در آن نزدیکی قبور بسیار و زیارتگاهی بود نامش سید ابوجعفر. فاتحه خوانده و بارندگی شروع شد. معجلًا عود به منزل نمود. عصر را آقا محمد‌کاظم پسر آقا محمد‌ابراهیم ابن آقا زین‌العابدین یزدی که با مرحوم منورعلی شاه [شیرازی]^{*} نسبت خاله‌زادگی دارد، دیدن نمود و ضمناً مطلبی داشت که راجع به مقرّب‌الحاکمان آقا میرزا محمد‌علی‌خان [رحمت‌آبادی]^{*} بنی‌عمّ و داماد جناب میزان بود، اصلاح شد. شب را

۱. آبادی الله: در تداول عامه به صورت بادی الله تلفظ می‌شود و گویا تصحیف آقا بدیع‌الله است.

آخوند ملّا علی‌اکبر روضه‌خوان شفتی گیلانی به اغانی ما را مستغنى نمود. شفت به سکون دوم، در شش فرسخی رشت، آباد و بیلاق است. مرحوم حجۃ‌الاسلام حاجی سید محمدباقر [شفتی]^{*} از آن بلوک برخاسته و در اصفهان نشسته.

سه‌شنبه نهم [رجب ۱۳۱۴]

هوای صاف و آفتاب شفاف [است و] به عنیر راه رفت و تماشای کارخانه ابریشم کشی از منزل بیرون آمده. این کارخانه متعلق به حاجی محمدحسن اصفهانی ملقب به امین دارالضرب^{*} است ساکن طهران. رئیس کارخانه خواجه آساطور از ارامنه اصفهان و آدم با تربیت و محبت است [که] از متمولین تجار ذوی‌الاعتبار بوده. روزگار به رسم خویش در حق او بنای کج‌تابی^۱ نهاده، سرمایه را از وی ریود؛ لهذا در کارخانه کج‌تابی، اشتغال دارد به درست‌تابی^۲ و الحق کلاف‌های ابریشم که از این دستگاه بیرون می‌آید، اگر بهتر از فرنگستان نباشد، کمتر نیست. بعد از تماشای کارخانه به زیارتگاه خواهر امام (س) رفته، می‌گویند مزار فاطمه طاهره همشیره حضرت رضا(ع) است. العلم عند الله.

ظهر را برحسب دعوت به منزل جناب آقا میرزا محمدعلی خان مذکور رفته؛ سرایی است چون کف کریم‌گشاده و مانند خلق شریف‌ش مصفّاً؛ مشتمل بر عمارت‌عالیه و سایر ملزمات از حمام و غیره در نهایت استحکام. مگر آنکه در کلیه گیلان مرتبه تحتانی مرطوبی است، مراتب فوقانی را لازم دارند؛ ولی چون از تخته و چوب است، دو خطر دارد: یکی

۱. کج‌تابی: اینجا به معنی ناسازگاری است.

۲. درست‌تابی: در اینجا به معنی درست باقتن به کار رفته است.

از آتش بخاری و غیره و یکی آن که به اندک راه رفتن تمام عمارت متحرک است. آرام نمی توان گرفت و مثلاً قلیان روی زمین باشد، می افتد و عجب است با همه مخارج بسیار که برای آنجا می نمایند، این دو عیب را رفع نمی کنند. «حضر الطعام و قل الكلام ولا يجوز القيام».^۱ در گیلان با فراوانی نعم و تکلفات بیش و کم، در امر طبخ به کمال نرسیده‌اند [!]؛ ولی منزل جناب حاجی و خان متنه درجه خوبی و مأکولی غذا را ثابت نموده‌اند و رفته‌رفته سایرین در فکر اقتباس از آن خانواده هستند.

چهارشنبه دهم [رجب ۱۳۱۴ق]

ولادت امام محمد تقی (ع) است به قولی. روانه صومعه بجار شدیم «بجار» به «با» و «جیم» ابجد بروزن «کنار» به لغت گیلی مزرعه و زارت را گویند و چون آن مزرعه وقف صومعه شیخ زاہد بوده، به آن اسم خوانده‌اند و امروزه جزو شهر است و محله چله‌خانه قریب به صومعه است و دیگر جز اسم رسمی نمانده.

پنجشنبه یازدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

به تماشای باغ ناصری^۲ رفت. مرحوم قاسم خان والی^{*} که همیشه میلش به آبادی بوده و هرجا حکومت داشته، آثار نیک نهاده؛ بنای عمارت و باغی به نام شاه شهید در حکومت رشت گذاشته به سمت جنوب شهر. مکان

۱. یعنی: طعام حاضر است، سخن کوتاه کن و برخاستن جایز نیست.

۲. باغی بوده واقع در صحراهای ناصری در بیرون شهر و امیر قاسم خان والی عمارت ناصریه را در آنجا احداث کرد که بنایی دو طبقه با غلام در گردش بود. صحراهای ناصریه در محدوده میدان فرهنگ و گونی‌بافی امروزی واقع بود.

با صفاتی است؛ ولی افسوس که گل‌ها و درخت‌های آن از میان رفته [و] جز وسعت و فضایی و عمارتی که در شرف انهدام است، چیزی باقی نیست و عجب است که در تمام ملک گیلان جز حاصل برنج هیچ زراعتی و درختی آب نمی‌خواهد و با این وصف سبزی مأکول نایاب و در غرس اشجار مسامحه دارند؛ مخصوصاً چوب آزاد که بهتر درختی است برای سقف و تخته. به طرف مغرب باغ ناصری باغات و عمارت‌های خیابان مشجر خوبی است از اعیان گیلان.^۱

جمعه دوازدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

به طرف مشرق شهر قدم زدیم. صحرایی بود، گفتند باغ شاه است. به علاقهٔ ماکان و مایکون عود به منزل نمود. جناب مشکوٰة‌السلطنه میرزا اسحق خان^{*} خلف میرزا عبدالرحیم خان^۲ برای دیدن آمده بود. معظم له با شاه شهید [ناصرالدین شاه] خاله‌زاده هستند.

شنبه سیزدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

اول ایام‌البیض^۳ و به قول مشهور میلاد حضرت خاتم‌الولایة (ص) و به قولی نیز روز ولادت امام دهم (ع) است و بعضی گفته‌اند میلاد امام اول هفتم شعبان است. به رسم معمول به سمت مغرب رهسپار شده، به محلهٔ

۱. از جمله این باغ‌ها باغ صفا و باغ محتشم بود.

۲. نایب‌الصدر در ثبت نام پدر مشکوٰة‌السلطنه اشتباه کرده؛ زیرا نام پدرش میرزا عبدالله خان لنگرومدی و از خاندان منجم‌باشی بود.

۳. ایام‌البیض؛ روزهای سیده؛ به روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ هر ماه از سال قمری گفته می‌شود و وجه تسمیه آن کامل بودن ماه در این سه روز است. مسلمانان برای این سه روز اشراف‌فضایلی قابل هستند و آدابی را بجا می‌آورند.

خمیران رسیده و اگر خماران بخوانند انسب است. شوخ‌چشمی به ما
برخورد و شمع انجمن گردید و معنی این ترانه سرود:

تو کدامی و چه نامی که چنین خوب خرامی
خون عشاق حلال است زهی شوخ خرامی

بیم آن است دمامد که چو پروانه بسوزم

از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامی

در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش

مرغ زیرک به حقیقت منم امروز و تو دامی

طاقتمن نیست ز هر بی خبری سنگ ملامت

که تو در سینه سعدی چو چراغ از پس جامی

معنى خذوا العلم من أفواه الرجال^١

سئل سائل عن معنى «خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ». قَلَتْ: حَكِيَ السَّيْخُ مُحَمَّدُ الدَّيْنِ فِي الْمَسَامِرَاتِ قَالَ: قَالَ لِي بَعْضُ الْأَذْبَاءِ، قَالَ مُصْعَبُ بْنُ زَيْرٍ: إِنَّ النَّاسَ يَتَحَرَّفُونَ بِأَحْسَنِ مَا يَحْفَظُونَ وَ يَحْفَظُونَ أَحْسَنَ مَا يَكْتُبُونَ وَ يَكْتُبُونَ أَحْسَنَ مَا يَسْمَعُونَ؛ فَإِذَا أَخَذْتَ الْأَدْبَرَ فَخُذْهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ إِلَّا مُخْتَارًا وَ لُؤْلُؤً مَنْثُورًا.^٢

١. حدیثی است منقول از پیامبر اکرم (ص)، بعنی: علم را از دهان اهل آن بگیرید.
٢. یعنی: پرسنده‌ای از معنی «خذوا العلم من افواه الرجال» پرسید، گفتم شیخ محبی‌الدین [عربی] در [محاضرات و] مسامرات حکایت کرده و گفته که بعضی ادبای برایم گفتند که مصعب بن زیر گوید: همانا مردم میل می‌کنند به بهترین‌هایی که در خاطر دارند و به خاطر می‌سپارند بهترین‌هایی را می‌نویسند و می‌نویسند بهترین‌هایی را که می‌شنوند. پس اینگونه ادب را کسب می‌کنند. پس کسب ادب کن از دهان‌ها (سخنان) بزرگان که از آنان جز سخنان برگزیده و ارجمند نمی‌شنوی.

جناب حاجی میزبان [میرزا نصیر طایفه] کتابی مسمی به «تمهید فی شرح قواعد التوحید» از مؤلفات مرشد المحققین حسام الدین^۱ به نظر رسانید، ماتن^۲ جد شارح است و نامش خواجه فضل الدین ابو محمد^۳ المشتهر به ترکه^{*} مطالب حکمت را در آن کتاب با مقاصد معرفت تطبیق نموده و عجب محققانه نوشته.

یکشنبه چهاردهم [رجب ۱۳۹۴ق]

به محله خمیران زاهدان رفته، به طرف جنوب شرقی [که] اوّل بدون قید علم است و ثانی مع القید و در مراجعت به محله چاربراران^۴ آمد؛ منخفف چهار برادران. به مناسبت شب نیمه و اوّل چله و حلول شمس به برج جدی و لیله یلدا هرکس به خیالی و حالی است. برخی میوه و بعضی شیشه می‌زنند و می‌گویند: «شیشه می در شب یلدا شکست»^۵. ما هم قصیده حکیم سنایی را خواندیم:

۱. نایب الصدر به اشتباه حسام الدین نوشته؛ ولی صائب الدین^{*} صحیح است. دریاره وی به تعلیقات نگاه کید.
۲. ماتن: صاحب متن، منظور نویسنده قواعد التوحید است.
۳. نام و کنیه نویسنده رسالة قواعد التوحید هم اشتباه است؛ زیرا این اثر نوشته صدر الدین ابو حامد محمد بن حبیب الله ترکه اصفهانی حکیم و عارف قرن ۷ و ۸ است. دریاره او به تعلیقات نگاه کید. ولی از آنجا که نایب الصدر نسخه خطی را در دست داشته، بعید نیست که این اشتباهات از نسخه نقل شده باشد.
۴. در متن کتاب «چاربراران» آمده؛ ولی اهل رشت «چاربراران» می‌گویند و احتمالاً در اصل همین طور نوشته و سهواً به «چاربراران» تبدیل شده، زیرا ضبط چاربرادران نیازی به توضیح پس از آن ندارد.
۵. این مصراع برگرفته از مطلع ذیل از غزل عبدالرحمٰن جامی شاعر بزرگ قرن ۹ هجری است: از غم زلت دل شیدا شکست شیشه می در شب یلدا شکست

به صاحب دولتی پیوند، اگر نامی همی جویی
که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا
در برهان گوید یلدا نام یکی از ملازمان حضرت مسیح است. یکی از
دوستان از مراحل عمر را قم پرسید، گفته شد از اربعین متجاوز است و به آن
تناسب از این خبر بحث شد: «من بلغ اربعین ولم یتعصّل عصا فقد
عصا». ظاهر تفسیر آن است که کسی که به چهل سال رسید و تکیه به
عصا و چوب‌دستی ننماید، نافرمانی کرده؛ یعنی فعل مکروه‌ای به جای آورده و
موافق اخبار و فتوی مستحب است عصا به دست گرفتن «ولایخفری ان
ترک المندوب لیس بمکروه علی ما هو التّحقیق كما هو حق فی محله»^۱ و
برحسب تأویل ممکن است گفته شود: چون به چهل رسید، اگر به غیر حق
متکی شود، معصیت نموده و تکیه به عصا علامت اتکال به حق است و قید
به چهل به ملاحظه آن است که پیش از آن عذرش مسموع^۲ است.

**دوشنبه پانزدهم [رجب ۱۳۱۴ق]
یوم الاستفتح^۳ و اعمال امداد^۴ مباح است. هوا طربانگیز و فتنه**

۱. مخفی نماند که طبق تحقیقی که در جای خود صورت گرفت، ترک مستحب مکروه
نیست.

۲. مسموع: شنیدنی، قابل شنیدن.

۳. یوم الاستفتح: روز طلب گشایش که به نیمة رجب اطلاق می‌شود.

۴. اعمال امداد: در زمان خلافت منصور عباسی هشت نفر از سادات حسنی از جمله
داود بن حسن مثنی بن امام حسن (ع) در سرداری در محلة هاشمیة کوفه زندانی شدند.
حسن بن مثنی در اثر دعایی که امام صادق (ع) به مادرش امداد و فاطمه بنت عبدالله بن
ابراهیم تعلیم داد، از زندان رهایی یافت؛ ولی هفت نفر دیگر که نواده‌های دختری امام
حسین (ع) محسوب می‌شدند، در همان سردارب درگذشته و همانجا دفن شدند.

شونچشمان شمشادقدان خونریز است. به باغ حکیم فانوس ارمنی اصفهانی که در شمال شهر واقع و بسیار باصفاست حرکت نموده، انجمنی شد. «صالح و طالح متاع خویش نمودند»^۱.

ذکری از میرزا سید باقر خان معروف به حکیم صبوری گیلانی^{*} پسر مرحوم آقا سید محمد در میان آمد که خطه مصر و اروپ را سیاحت نموده و فن طب را تکمیل کرده و در سخن موزون طبعی روان داشته و در [هزار و] سیصد و دو خانه و لانه ترتیب داده و اجلشی رسانیده، طرح عمارت به سرای دیگر کشید. او راست:

مناز از آنکه تو مستغثی و ما محتاج

که حسن روی تو از عشق ما گرفت رواج

به دار رفتن و حق گفتن امر آسان نیست

که این کمان نکشد هر کسی بجز حلاج

* * *

چگر سوخته و چشم پُرآبی دارم

چشم بد دور کبابی و شرابی دارم

* * *

مرا به وعده قتلى که داده بود «صبوری»

ز قتل شادم و اماز انتظار ملولم

۱. مصراج نخست از بیت ذیل از خواجه حافظ شیرازی است:
صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتاد و که در نظر آید

سه شنبه شانزدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

به کردمحله و باغ جناب میزبان [حاج میرزا نصیر طایفه]، مهمان پور پرنور او معتمدالسلطان آقا میرزا ابراهیم مستوفی هستیم. از لطافت هوا و نظافت فضا و ظرافت عمارت و انواع نعمت مستغنى از وصف است. یک قسم درخت سیب در آنجا دیده شد که آن را «گرجی سیب» نامند. درختش از یک ذرع بیش بلند نشد و بسیار بار دهد. جمعی مدعو بودند، به وقت آمدند؛ من جمله: میرزا نعمت‌الله نام کرمانی^۱ که به اغانی‌یدی و لسانی عراقیان را به نوای مخالف شوری در سروش بود. می‌گفت در خدمت نواب والا فیروز میرزا نصرت‌الدوله^{*} از کرمان به طهران آمده و دو سالی است در گیلان رحل اقامت اندخته و این دو غزل خواجه و شیخ را باهنگ صفاها نی و حجاز خواند:

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود.^۱

* * *

جزای آنکه نگفته‌یم شکر روز وصال
شب فراق نخفته‌یم لاجرم ز خیال^۲

* * *

پس از آرامی سکر و حصول صحوا مولانا می‌فرماید:
بعد از سمع گویی کآن سوره‌ها کجا شد
یا خود نبود چیزی یا بود و آن فنا شد

۱. مطلع غزل خواجه حافظ شیرازی این است:

۲. بیت از شیخ سعدی شیرازی است.

منکر مباش و بنگر اندر عصای موسی
یک لحظه آن عصا بود، یک لحظه اژدها شد
گویند چگونه باشد آمد شد معانی؟
اینک به وقت خفتن بنگر گره گشا شد

چهارشنبه هفدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

اوقات به بازدید بعضی آقایان گذشت.

پنجشنبه هجدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

با نواب والا بشارت السلطنه اکبر میرزا^{*} خلف الصدق محمد مهدی میرزا که
بالارث و الاستحقاق ریاست تلگرافخانه گیلان را دارد و جناب ملّا محمد
زهربی که از تجّار سیاسی دان است، روز را به شب آورده. از تلقب^۱ به
«زهربی» سؤال نمودند، گفت: در اوایل عمر در خدمت بوده پدرم به اصفهان
برای تحصیل رفته و روزی پدر مرا به حضور حجّة‌الاسلام رشتی حاجی
سید‌محمد باقر برد و آن جناب این عبارت را که در خطبهٔ شرح تصریف^۲
است پرسید: «آن اروی^۳ زهر تخریج فی ریاضِ الکلامِ مِنَ الْأَكْمَامِ»^۴ یعنی
چه؟ تحقیق حقیقی نمودم. به وکیل خود امر نمود پارچه‌یی آورده، به دست

۱. تلقب: ملقب شدن

۲. شرح تصریف: کتابی است نوشته سعدالله بن مسعود بن عمر نفتازانی (م. ۷۹۱ق) و آن
شرح کتابی معروف به نام «تصریف العزی» تألیف علامه عبدالوهاب زنجانی است در
موضوع علم صرف.

۳. متن چاپی: اروی؛ ولی در متن اصلی کتاب اروی است.

۴. سیراب می‌کنم (باز می‌گویم) شکوفه‌ها (نکاتی) را که در باغ سخن از غلاف‌ها
برآمده‌اند.

خود عمامه پیچیده، بر سرم نهاد و فرمود: «أنتَ زَهْرَى»^۱ و چون مرحوم حاجی ملّا رفیع شریعتمدار گیلانی^{*} در آن زمان خدمت سید حاضر بود، همه جا نوشت و گفت «ملّا محمد زَهْرَى». «اقول و فی القاموس و الزَّهْرَةُ و تحرک النّبات و نوره و الاصفر منه، جَمِيعَةُ زَهْرَهُ و أَزَهَارٍ و جَمِيعُ جَمِيعِ أَزَاهِيرٍ»^۲ و به این بیان در نسبت باید زَهْرَى و زَهْرَى به فتح گفت.

صحبته از موریانه و چوب در میان آمد. گفت: به تجربه رسیده هر درختی که در سه روز اوّل و آخر ماه قطع شود، گریم موریانه می‌خورد و اگر در باقی ایام باشد، نخواهد خورد. از آبادی قدیم گیلان می‌گفت که حال مثل سابق نیست. در سال هزار و دویست و چهل و هشت به مرض طاعون از خود شهر قریب هفتاد هزار نفر مردند و توابع را خدا داند.

اوایل شب جناب آقا شیخ حسن سیرجانی^{*} که در ترجمة رحمت‌علی شاه^۳ ذکر وی شده و جناب میرزا ابوالقاسم معین‌الاطباء به دیدن آمدند. چون طیب خاصه نوایب والا رکن‌الدوله محمد تقی میرزا^{*} است [و] در حکومت شیراز هم در خدمتش فارس رفته، اظهار دوستی نمود.

جمعه نوزدهم [رجب ۱۳۱۴ق]

مقرّب‌الحقّاقان میرزا عبد‌الله خان ملقب به «نوایب»^{*}، منشی اوّل قونسل خانه روس به دیدن آمد. اصل او از لنکران گیلان و زبان روسی را به کمال می‌داند و با ارباب حال اظهار وداد می‌نماید. باغ و عمارتی در سر پل دارد

۱. یعنی: تو شکوفه منی.

۲. می‌گوییم و در قاموس است که «زَهْرَه» نمو گیاه و شکوفه آن و خاصه نوع زرد آن است و جمع آن زهره و ازهار و جمع جمع آن ازاهیر است.

۳. پدر مؤلف (← مقدمه).

مسماً به «رضویه»، بعضی خوارق عادات نقل نمود که در آن باع مشاهده شده و در شب جمعه چراغ روشنی^۱ و مجلس گلشنی دارد.

شب بیست [رجب ۱۳۱۴ق]

قادصی از تنکابن رسید و پاکی از محترمی آورد که دعوت به آن ناحیه فرموده بود؛ تا مقدار چه باشد. حاجی تاج خراسانی که مدتی در طهران بود و اهل منبر و در آن فن پرهنر است و به استانبول رفته و تازه برگشته، به خیالی دیدن آمد و از هر مقوله سخن رفت. میر حسین هروی^{*} گوید: فرق است میان سخنِ عشق و عشق سخن گفتن. آن را که سخن عشق گفتن است، از «من» برآید و آن را که عشق سخن گفتن است، بر «منبر» برآید.

یکشنبه بیست و یکم [رجب ۱۳۱۴ق]

بنای بازدید است.

دوشنبه بیست و دوم [رجب ۱۳۱۴ق]

آقای حاجی شیخ عبدالحسین واعظ طهرانی^۲ ساکن رشت دیدن نمود. مذکور شد میرزا محمدعلی خان ثقة‌الملک^{*} از بنی اعمام حاجی میزان [میرزا نصیر طایفه] به مأموریت گمرکات آذربایجان می‌رفت، در میانه تبریز^۳ وفات یافته و مجلس فاتحه از فردا مقرر است.

۱. متن کتاب: «چراغی روشن»، که به قرینه ترکیب بعد ناشی از سهو مؤلف یا کاتب است.

۲. نباید او را با مجتهد معروف حاج شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ‌العراقین (م. ۱۲۸۶ق) اشتباه گرفت.

۳. منظور شهر میانه در آذربایجان شرقی است.

سه شنبه بیست و سیم الی پنجم شنبه بیست و پنجم [رجب ۱۳۱۴ق]

به ترحیم و فاتحه خوانی گذشت. در مسجد مرحوم حاجی سمیع و رسم رشت آن است که قبل از ظهر و مغرب که مجلس فاتحه را ختم می‌نمایند، باید دوستان یا نزدیکان صاحب مصیبت را به خانه خود ببرند، صرف نهار و شام نمایند؛ بر عکس ولایات دیگر. لهذا روز را در منزل میزبان [میرزا نصیر طایفه] همگی می‌آمدند و شب را در سایر سراهای اقوام.

جمعه بیست و ششم [رجب ۱۳۱۴ق]

جمعی از آقایان دعوت دارند به منزل جناب میزبان [خطاب حاجی میرزا نصیر طایفه] از آن جمله عمدة العلماء حاجی ملا محمد خمامی^{*}؛ نسبت [او] به خمام است به ضم خاء معجمه، بر وزن غلام؛ نام دیهی است از نواحی رشت. اصول فقه را کامل نموده در عتبات و چون عود به وطن کرده و به نتیجه اجتهاد رسیده، از جمع املاک یقین به آخرت را گم نموده و اصل برائت و عدم عالم دیگر را محکم دانسته.

دیگر جناب حاجی ملا مهدی ملقب به شریعتمدار^{*} خلف الصدق مرحوم حاجی ملا رفیع [شریعتمدار] مذکور [در قبل]. در مطالب سیاسی اوّل شخص گیلان است. هوش و حافظه عجیبی دارد؛ ولی افسوس که تمام در فایده شخصی صرف می‌شود.

دیگر جناب آقا میرزا ابوالفضل [رشتی]^{*} جامع معقول و منقول است و از طایفه حاجی سمیع. امشب را لیلة المراج گویند و نعم ما قبل.

مرغ الهیش قفس پر شده قالبش از قلب سبکتر شده^۱

* * *

۱. این بیت از مخزن الاسرار نظامی گنجوی و در موضوع مراج است.

قرب نز^۱ پایین به بالا جستن است

قرب حق از قید هستی رستن است^۲

شنبه بیست و هفتم [رجب ۱۳۱۴ق]

یوم المبعث [است]. به حمام سرخانه جناب حاجی [میرزا نصیر] که تمیز و پاکیزه است رفته، بیرون آمد. فضلای روز قبل در مجلس میعاد جمع شدند. بعد از صرف غذا که نه در سینه جای نفس و نه در ^{تدریست} سفره قسمت کس بماند، حاجی خمامی را با آقا میرزا ابوالفضل در متنیه‌ای کلامی مباحثه افتاد و سلسله سخن چون شب يلدا و زلف لیلی دراز گشت و بحث از وجود در میان آمد. حاجی خمامی از وحدت وجود می‌گریخت، گرفتار وحدت موجود شد و تقریرات رد وحدت موجود می‌نمود [که] اثبات وحدت موجود بود. چون از اقامه دلیل گردید، بر سنت جاهلان سقط گفتن آغاز کرد.

یکشنبه بیست و هشتم [رجب ۱۳۱۴ق]

حاجی مانعلی که درویش بی‌تشویش است، به دیدن آمد. کلاهی که به دسترنج خویش بخیه زده، هدیه آورد. سال‌ها در ممالک عثمانی سیاحت نموده، زبان ترکی را نیکو فرا گرفته. اصلش کرمانشاهی است و از اصطلاح موسیقی اطلاعی دارد؛ ولی گرفتار کشیدن افیون است.

۱. متن کتاب: بز.

۲. این بیت از دفتر سوم مثنوی معنوی مولانا است (بیت ۴۵۱۵). مصراج نخست به این صورت هم ضبط شده: قرب نه بالا نه پستی رفتن است.

دوشنبه بیست و نهم [رجب ۱۳۱۴ق]

پس از ادای وظیفه صبحگاهی، بر حسب مواعده به منزل حاجی میرزا فتحعلی خان احتشام دیوان^{*} رفته؛ سرایی نیکو و عمارتی مینو دارد. جمعی از آقایان هم بودند. صرف نعم الهی شده و حرف غیر از قوطی برنج و تلمبار ابریشم گفته نشد.

[سه شنبه اول شعبان ۱۳۱۴ق]

روز سه شنبه بر حکم تقویم غرّه شعبان است. «مله شعبان مده از دست قدح»^۱. گفته عمر و بن کلثوم^۲ رافع هموم است:

اَلَا هَبَيْ بِصَاحِنِكِ فَاصْبَحِينَا وَلَا تُقْنِي خُمُورَ الْأَنْذَرِينَا^۳
و فرموده محقق نراقی^۴ است در خزانی:

ترسم نشده غوره انگور، خزان آید یا می نشده انگور، ماه رمضان آید
بهتر از همه مناجات و دعای مؤثر از حضرت امیر است که در این ماه می خوانده اند و از فقرات آن است: «إِلَهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَئْرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضَيَاءِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ»^۵.

۱. بخشی از بیت معروف ذیل از خواجه حافظ شیرازی است:
ماه شعبان مدح از دست قدح کاین خورشید از نظر تاشب عید رمضان خواهد شد
۲. عمر و بن کلثوم: ابوالاسود یا ابوالعباد عمر و بن کلثوم التغلبی از مشاهیر شعرای عرب جاهلی و صاحب یکی از معلقات سبع است که بر دیوار کعبه آویخته بود. او در ۱۵ سالگی از سرداران قوم خود شد (معلقات سبع، ۸۳).
۳. یعنی: هان [ای ساقی!] بیدار شو و به قدح خود ما را شراب صبحگاهی بنوشان و شراب آندرین را از ما درین مکن.
۴. بخشی از مناجات شعبانیه است؛ یعنی: خدایا نهایت بریدن [از غیر تو] و پیوستن به تو را روزی ام نما و چشمهای قلبمان را به دیدن روشن کن.

چهارشنبه دوم [شعبان ۱۳۱۴ق]

در منزل حاجی میرزا ابوالقاسم معین‌الاطباء دعوت است. انجمنی از اعیان بود و این سخن در میان آمد که «اولی» افعل تفضیل است: «أُولَى النَّاسِ يَإِبْرَاهِيمَ»^۱ [آل عمران: ۲۸]، «أُولَوْا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أُولَى بِبَعْضٍ» [۷۵ انفال]^۲ و «النَّبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۳ [۶ احزاب] ای احقرهم به و اقربهم منه^۴ و اصله مِنَ الْوَلِيٍّ وَ هُوَ الْقَرْبَ وَ فِي القاموس: الْوَلِيُّ الْقَرْبُ وَالدُّثُورُ و لکن در کلمات فصحای بلیغ گاهی همان معنی وصف غیرتفضیلی خواسته می‌شود و علامت تفضیل فارسی که «تر» باشد، به آن الحاق نمایند. سعدی راست: «و ادای چنین خدمت در غیبت اولی ترا حضور». خاقانی راست: اگرچه هست بدین سان، خداش مرگ دهاد

که کور بهتر و یا آنکه دفن اولی تر

از معنی این بیت که در مجلد چهارم منشوی در قصه سیا مذکور است،

بحث شد:

امّة العشق خفي في الامم مثل جود حوله لوم السقم^۵

بعضی «جود» به جیم و «لوم» به میم و بعضی «خود»^۶ به فتح خاء معجمه و «لون» به نون خوانده‌اند و بنا بر معنی ثانی «حولها» به ضمیر تأییث

۱. یعنی: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم... .

۲. یعنی: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است... .

۳. توضیح درباره آیه ماقبل است: یعنی [پیامبر نسبت به مؤمنان] برحق تر و نزدیک‌تر است.

۴. و ریشه آن ولی است و آن قرب است و در قاموس ولی قرب و نزدیکی است.

۵. معنی این بیت چند سطر بعدتر آمده است.

۶. خَوْد: زن جوان نازک‌اندام (فرهنگ جامع نوین).

باید باشد. محقق سبزواری^۱ در شرح مثنوی می‌فرماید: «امّة العشق الخفى صفة العشق»؛ مثل جود به فتح الجيم باران درشت؛ لوم السقّم لوم ملامت و هول و ثانی مناسب است. خلاصه آن است که: امّت عشق در میان امم دیگر مثل باران درشتی است که در آن هول ناخوشی‌ها باشد. چه باران بسیار هوا را رطب می‌کند و ابدان را مستعد قبول امراض می‌سازد و لهذا اصحّ الاهویه ایسها^۲ و اگر به ضمّ جيم بخوانیم و لؤم به همزه به معنی لامّت بدانیم، کلام از سلاست می‌افتد.^۳ كما لا يخفى^۴.

پنجشنبه سیم [شعبان ۱۳۱۴ق]

بنای باران است و موافق مشهور میلاد امام سیم (ع) است. فی الكافی^۵: «ولَدَ فِي سَنَةِ ثَلَثٍ وَ قُبْضٍ فِي شَهْرِ مُحْرَمٍ سَنَةً أَحَدِي وَ سِتِّينَ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً»^۶ و در توقعی است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمُؤْمُنِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

۱. در اینجا منظور از محقق سبزواری حاج ملا هادی سبزواری (→←) شارح مثنوی معنوی است؛ ولی در تداول علماء محقق سبزواری عنوان شیخ‌الاسلام ملا محمدباقر سبزواری (م. ۱۰۹۰ق) است که شاگرد مجلسی اوّل، شیخ بهایی و میر فندرسکی بود. (نک: مدرس، ریحانة‌الادب، ۲۴۲/۵ ذیل محقق سبزواری)

۲. یعنی: به همین خاطر سالم‌ترین هواها خشکترین آنهاست.

۳. در آن صورت معنی مصراع دوم این می‌شود: ... مثل بخشندۀ‌ای است که اطرافش را پستی بیماران گرفته باشد.

۴. یعنی: چنان که پنهان نیست.

۵. الكافی: منظور کتاب اصول کافی نوشتۀ شیخ محمد بن یعقوب کلینی (م. ۳۲۹ق) است که از مهمترین و معتبرترین کتب حدیثی شیعه محسوب می‌شود.

۶. یعنی در کافی کلینی آمده است که: [امام حسین (ع)] در سال سوم هجری به دنیا آمد و در ماه محرم سال ۶۱ هجری قبض روح شد و ۵۷ سال داشت.

بِشَهادَتِهِ قَبْلَ أَسْتِهْلَالِهِ وَ لَادِتِهِ بَكْتَهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا^۱
و به روایت شیخ طوسی^{*} پنجم این ماه میلاد آن حضرت است.

جمعه چهارم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باران قطع نشده و به مطالعه تفسیر روح البیان^۲ روزی را به شب می‌رساند.
در آنجا از تأویلات نجمیه بسیار نقل می‌نماید. نمی‌دانم مقصود کدام نجم
است. چون سخنان عالی است، ظاهراً نجم الدین کبری^۳ باشد.

قوله تعالیٰ: «أَمْ حَسِيبَتْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ» [۹/ کهف] الخ. قال
إشارة إلى النبي؟ أى انك ان حسبت ان احوال اصحاب الكهف والرقيم،
كانت من آيات احسانا مع العبد عجبا. فإنَّ فِي أُمَّتِكَ مِنْ هُوَ أَعْجَبُ حَالًا
منهم و ذلك. ان فيهم اصحاب الخلوات الذين كفهم الذى يأوون اليه.
بيت الخلوة و رقيمهم قلبوهم المرقومة برقم المحبة فهم محبى و محبوبى و
الواح قلوبهم مرقومه بالعلوم اللذئه و ان كان اصحاب الكهف اووا الى
الكهف خوفاً من لقاء دقيانوس؛ فإنَّهُم اووا الى كهف الخلوة شوقاً الى لقائى.^۴

۱. بخشی از دعای متفوّل از امام حسن عسکری (ع) است؛ یعنی: خدایا از تو می‌خواهم
به حق مولود در این روز؛ مولودی که به او وعله شهادت داده شده بود، پیش از این که
بانگش در این دنیا بلند شود و به دنیا آید و گریستند آسمانها و هر که در آنها است و
زمین و هر که بر آن است

۲. تفسیر روح البیان نوشته شیخ اسماعیل حقی از مفسران قرن ۱۱ و ۱۲ است.

۳. سخن خدای تعالیٰ است: «گویا دانسته‌ای اصحاب کهف و رقیم ... الى آخر. خطاب
به پیامبر گوید؛ یعنی همانا می‌دانی که [سرگذشت] اصحاب کهف و رقیم از آیات
شگفت احسان ما با بندگان است. پس همانا در امت تو کسانی هستند که حالشان
شگفت‌تر از آنان است و در میان ایشان اهل خلوت هستند که ایشان را کهفی است که
بدان پناه می‌برند. خانه خلوت و کوه رقیمشان قلب‌های آنان است که م نقش به نقش ←

قوله تعالى: «وَنَقْلَبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» [١٨/ كهف] الخ. فيه اشارة لطيفة و هي ان المرید الذى يربى الله بلاواسطة المشايخ [و] يحتاج الى ان يكون كالملیت بين يدى الغسال مسلما نفسه بالكلية اليه مدة ثلاثائه سنة و تسع سنین؛ حتى يصلح مبلغ الرجال و المرید الذى يربى الله بواسطه المشايخ لعله يصلح مبلغ الرجال البالغين بخلوة أربعين يوماً أو خلوتين أو خلوات معدودة و ذلك إن هؤلاء خلفاء الله بواسطه المشايخ ^{و صورة لطفه كما ان الاشجار في الجبال تربى بواسطه فلاتتمر كما تتمر الاشجار في البساتين بواسطه الدهاقين و تربيتهم.}^١

ز من ای دوست این یک پند بپذیر

برو فتراک صاحب دولتی گیر

که قطره تا صد را در نیابد

نگردد گوهر و روشن نتابد

عشق است. پس ایشان عاشق من اند و معشوق من اند و الواح قلبشان به علوم الهی نوشته شده است و اصحاب کهف از بیم دیدار دقیانوس به کهف پناه بردنده؛ ولی ایشان به شوق دیدار من به کهف خلوت پناه می برند.

۱. سخن خدای تعالی است: «آنان را به پهلوی راست می گردانیم ...». در آن اشارت لطیفی است به این که مریدی هست که توسط خدا و بی واسطه مشايخ پرورش می یابد و محتاج آن است که مانند مرده در دستان غستاخ باشد و نفس او تماماً تسليم حق باشد به مدت ۳۰۹ سال، تا این که به جایگاه مردان حق برسد و مریدی هم هست که خدا او را به واسطه مشايخ پرورش می دهد، چنان که با یک چله (خلوت چهل روزه) یا دو چله یا چند چله به جایگاه کاملان می رسد و بدین سان آنان جانشینان خدای اند به واسطه مشايخ و ظاهر لطف او چنان است که درختان در کوهها بی واسطه پرورش می یابند، ولی ثمر نمی دهند و درختان در بستانها به واسطه دهقانان و پرورش ایشان ثمر می دهند.

شنبه پنجم [شعبان ۱۳۱۴ق]

ضیاءالاطباء گیلانی که در منزل ینگی امام مذکور شد [که] به طهران می‌رفت، عود نموده، به دیدن آمده. پرسیدند: تلمیز را در چه ماده لغویّین نوشته باشند؟ گفتم: صاحب قاموس^۱ در باب میم در ماده «تل» می‌گوید: «و تَلَامُكَسَحَابٌ، التَّلَامِيزُ، خَلْفَ الذَّالِّ وَ لَمْ يَذْكُرُ الْجُوهرِيَّ غَيْرُهَا وَ لَيْسَ مِنْ هَذِهِ الْمَادَةِ إِنَّمَا هُوَ مِنْ بَابِ الذَّالِّ»^۲ و عجب آن که فیروزآبادی خود در باب ذال عنوان ننموده و در صحاح^۳ همین قدر می‌گوید: «التلام بفتح التاء، التلامید سقطت منه الذال»^۴. امروز را میلاد سید سجاد (ع) نوشتند.

یکشنبه ششم [شعبان ۱۳۱۴ق]

بنای آمدن برف و شنیدن حرف است الی چهارشنبه نهم. خلاصه بعد از پانزده روز باران، چهل و هشت ساعت برف شدید آمده. تمام طرق و شوارع مسدود و ابواب مخابرات بسته و چوب تلگراف شکسته. قصيدة کمال الدین اسماعیل^۵ مناسب حال است:

مانند پنهانه که در پنجه تعییه است

اجرام کوههاست نهان در میان برف

۱. صاحب قاموس: ابوطاهر مج dallین فیروزآبادی (م. ۱۱۷ق) نویسنده فرهنگ عربی با نام کامل «قاموس المحيط و القابوس الوسيط الجامع لمذاهب من كلاماً لعرب شماطيط».

۲. و تلام [در وزن] مثل ستحاب، تلامید که حرف ذال آن حذف شده و جوهری هم جز این نمی‌گوید؛ ولی از این ماده نیست و از باب ذال است.

۳. صحاح: در اینجا مراد فرهنگ صحاح اللّغة نوشته ابونصر اسماعیل بن حمّاد جوهری (م. ۹۳ق) است با نام کامل تاج اللّغه و صحاح العربیه.

۴. تلام به فتح تا همان تلامید است که حرف ذال از آن افتاده است.

۵. کمال الدین اسماعیل اصفهانی شاعر بلندآوازه نیمة نخست قرن هفتم است.

ساغر شیرازی^۱ راست:

بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت

دور زمانه را سپه بی کران برف

و این بیت مناسب فلک است:

در لحاف فلک افتاده شکاف پنجه می بارد از این کهنه لحاف^۲

این قدر که باریده، اگر می ماند عمارتی نمی ماند. با وصف اینکه آب می شود، روی بامها نیم ذرع باقی است و به واسطه اینکه شیروانی بامها سفالی است، پاک کردن آنها کاری است صعب. تا یک هفتة دیگر در زیر چکه باید عبور نمود. شب را به مطالعه کتاب محظوظ القلوب^۳ مشغولی بود و در حالات محقق طوسی سیر می نمود و از تحقیقات حضرتش تفسیر سوره عصر است:

«حينَ سُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ: «وَالْعَصْر؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» [۱۶/۲ عصر] فِي الإِشْتِغَالِ بِالْأُمُورِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالْإِسْتِغْرَاقِ فِي الْمُشْتَهِيَّاتِ الْبَهِيمِيَّةِ. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...» [۳ عصر] أَيُّ الْكَامِلِينِ فِي الْقُوَّةِ النَّظَرِيَّةِ. «... وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ...» [۳ عصر]: أَيُّ الْكَامِلِينِ فِي الْقُوَّةِ الْعَمَلِيَّةِ. «... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ...» [۳ عصر]:

۱. شیخ محمد ساغر شیرازی (قرن ۱۳) فرزند شیخ مؤمن و از شاعران عصر قاجار و اصلاً از اعراب خزاعه بود و به زهد و تقو و خوش خلقی و بذله گویی شهره بود و امامت جماعت مسجد عتیق شیراز را بر عهده داشت (لغت نامه، دهخدا، ذیل ساغر شیرازی).

۲. بیت از لحاف دوز همدانی است.

۳. کتاب محظوظ القلوب تألیف قطب الدین محمد بن علی اشکوری گیلانی است و جناب حاجی میرزا نصیر گیلانی آن را بطبع رسانیده و یکی از مریدان مرحوم حاجی حسن نائینی به امر روی آن را از عربی بفارسی ترجمه نموده و خوب از عهده برآمده است.

أَيُّ الَّذِينَ يَكْمِلُونَ عُقُولَ الْخَلَاقِ بِالْمَعَارِفِ النَّظَرِيَّةِ。 «... وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» [۲۳ عَصْرٌ]؛ أَيُّ الَّذِينَ يَكْمِلُونَ اخْلَاقَ الْخَلَاقِ بِتَبْيَنِ الْمُقَدَّمَاتِ الْخُلُقِيَّةِ。^۱

چهارشنبه نهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

پس از بیست روز بارندگی بحمدالله جمال بی همال مهر تایان بی حجاب سحاب از افق نمودار است و در تمام کوچه‌ها و خانه‌ها به واسطه پرشدن برف، شیروانی‌ها مثل روز باران و وداع یاران است. بر حسب مواعده باید منزل آقا میرزا محمدعلی خان صیره^۲ پرمهر جناب میزان رفت. غلام رضا خان^{*} فرزند دلبد معزی‌الیه به یادآوری و همراهی حاضر. جناب حاجی محمد مهدی شریعتمدار هم با بعضی احباب مدعو بودند. بعد از ادای تکالیف صَبَحَ حُكْمُ الله^۳، قول ناهار کم الله بالخير^۴ به سمع سامعین رسید. در اطاق سفره‌خانه به دور دستارخوان حلقه زند [و] به اطعمه چرب و شیرین و اشربة عذب معین^۵ متنعم گردیدند. یکی به لحم طری^۶ مایل و برخی به

۱. هنگامی که از او پرسیده شد پس گفت: سوگند به عصر، همانا انسان در زبانکاری است ... به خاطر اشتغال به کارهای طبیعی و غرق شدن در هوش‌های حیوانی. جز آنان که ایمان آورندن...، یعنی کاملان در نیروی نظری و آنان که کارهای صالح انجام می‌دهند، یعنی کاملان در نیروی عملی و کسانی که همیگر را به حق سفارش می‌کنند...، یعنی آنان که با معارف نظری عقول آفریدگان را کمال می‌بخشند و کسانی که به شکیابی توصیه می‌کنند...، یعنی آنان که با تبیین مقدمات خلقیه اخلاق مردمان را کمال می‌بخشند.

۲. صیره: داماد.

۳. صبح حکم الله: مخفف صبح حکم الله بالخير، خداوند صبح شما را نیکو گرداند (معین).

۴. نایب الصدر به طرز لفظ «ناهار» فارسی را در عبارت عربی گنجانده است.

۵. عذب معین: هردو کلمه به معنی گواراست.

۶. لحم طری: گوشت تازه.

صدور دیوک مقدسه مسبّحه^۱ نایل. خجسته بزمی و فرخنده نظمی داشت. اگرچه سیر نشدن، اما خسته شدن؛ حتّی اذا بلغت الحلقوم^۲. ساعتی در بستر استراحت نموده، قدی کشیدند که ناگاه تجلی سماور شد. احتراماً لحضرته الجلی^۳ از جای جستند و به حضورش نشستند. سلسله ادوار به تسلسل کشید و دور به آخر نرسید و جمع به تفرق مبدل گردید و جناب حاجی برای دیدن ارحام ماند و ما به منزل قیام نمودیم. بعد از ادای فریضه شام و خفتن، روزگار تلافی روز را به شب درآورد. «سر به سر نوش این جهان نیش است». ساعت چهار از مطبخ سرای جناب میزان فریاد الحريق بلند شد. سبحان الله! «لیس الخبر كالعيان»^۴. بر مهمان چه می‌گذرد؟ باری به یاری حضرت باری تعالی نگذاردیم که آتش از آشپزخانه سرایت نماید و به عمارت رسد. به هر قسم بود اطفاء نیران^۵ گردید.

پنجمین به دهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

نشسته بودیم و خاطر به خویشتن مشغول، ورد علی کتاب کریم فيه روح و ریحان و جنة نعیم^۶. جناب متصرالسلطنه امیر تومان - دام اقباله^۷ - از تنکابن

۱. صدور دیوک مقدسه مسبّحه: سینه‌های مرغان پاکیزه تسبیح گوی
۲. حتّی اذا بلغت الحلقوم: تا هنگامی که به حلقوم رسید؛ یعنی تا جایی خوردنند که غذا تا حلقوم انباشته شد.

۳. احتراماً لحضرت الجلی: به احترام حضور برجسته و آشکار آن.

۴. یعنی: هیچ شنیده چون دیده نیست. اصل حدیث نبوی «لیس الخبر كالمعاینه» است.

۵. اطفاء نیران: خاموش کردن آتش

۶. یعنی: وارد شد بر قرآن کریم که در آن آسایش و رحمت و بهشت پر نعمت است.

۷. یعنی: بخت او همیشگی باد.

سواری مخصوص و نامهای منصوص^۱ برای دعوت به آن ناحیه فرستاد.
آن پیک نامور که رسید از دیار دوست
آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست^۲
با آن که به واسطه بارندگی و خرابی راه کاری سخت بود، اجابت نمود.

جمعه یازدهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

بازدید جمعی از دوستان نموده و سامان راه طهیه کردند

شنبهدوازدهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باید از راه سنگر حرکت شود به تنکابن؛ دو فرسخ از طریق معمول دورتر است. اجمالش آن که به واسطه مسامحه در مرمت شوارع، طریق از کوچصفهان خاصه در این بارندگی ممتنع العبور^۳ است. کوچصفهان قریه و ناحیه‌ای است در یک فرسخی رشت. خط تلگراف تنکابن نیز از آنجا کشیده شده. در تذکره آذر نوشته است مولانا محمد جامی* از کدخدايان کوچصفهان و اين بيت او راست:

غم زمانه که در هیچ سینه جا نگذاشت زمین سینه ما گرم بود پا نگذاشت
بعد از ظهر با جناب حاجی وداع و روانه سنگر که دوشنبه بازار هم گویند، گردید. مسافت دو فرسخ است. هنگامهای است از برف، تمام چوب‌های تلگراف شکسته و افتاده و سیم‌ها در زیر انبوه برف است.
نزدیک به غروب منزل رسیده.

۱. منصوص: مشخص

۲. بيت از خواجه حافظ شیرازی است.

۳. ممتنع العبور: غير قابل عبور

یکشنبه سیزدهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باید برویم گیسم با کسر کاف فارسی^۱ و سکون یاء دو نقطه از زیر و ضم سین مهمله. چهار فرسخ است. اگرچه راه سخت است، اما آبادی متصل است. نصراللهآباد معموره خوبی است. از آنجا گذشته به معبر سفیدرود پیاده شده، در کرجی و گُمی نشسته، احمال و اثقال و مال سواری و بنه را در گُمی گذاشتند. عبور نموده، به بازار گیسم در خانه کدخدا خلیل منزل گردید. گیسم از بلوک خوب است؛ حمام و بازار و سایر لوازم آبادی دارد؛ ولی به واسطه رود سفید کلیه املاک واقعه در دو طرف شرقی و غربی رو دخانه در خطر است. گاهی آب زمین و اشجار یمین را به دریا می برد و گاهی یسار را. حاکم مقتدر است. گویند بازار نصراللهآباد و گیسم نیم فرسخ از راه دور بوده و اینک در شرف آن است که آب رود آن را به دریا اندازد.

دوشنبه چهاردهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باید برویم لاهیجان؛ دو فرسخ است. وقت سوار شدن معلوم شد استر سواری سینه گیر شده؛ به واسطه آنکه غفلت نموده اند، از راه که رسیده گرم بوده، در جای سرد آن زیان بسته را بسته اند و زود جو به آن داده اند. قادر بر حرکت نیست. به هر زجر بود، این دو فرسخ را آمدیم. به منزل لطفعلی خان وارد گردید. در پذیرایی کوتاهی نمی نماید. جناب ملا اسماعیل شیخ‌الاسلام، برادر خان مذکور، طبع شعر و قدرت

۱. برخلاف نوشته نایاب الصَّدَر کیسم (Kisom) به کاف درست است و گیسم (Gisoom) به گاف موضعی است ساحلی در نزدیکی بندر انزلی است.

بر سخن منبری دارد، سیاحت خطه هندوستان هم نموده و بعد از مراجعت یک سال شیراز متوقف بوده. مولدش تنکابن و متوطن لاهیجان [است]. قریب شصت سال از مراحل عمرش رفته، صاحب بنات و بنین است. رندی است خود را در عبا پیچیده.

سه شنبه پانزدهم [شعبان ۱۳۹۴ق]

عید میلاد امام دوازدهم است. جمعی از اعیان دیدن نمودند و دو شب دیگر را خواهش نمودند که توقف شود و چنانچه اشارت درفت، شهر قدیم و مرکز گیلان لاهیجان بوده و سادات کیا در آنجا سلطنت داشته‌اند و شاه اسماعیل صفوی سال‌ها از ایام صبی^۱ تا زمان بلوغ، چنانچه در تواریخ مذکور است، در آنجا نشو و نما نموده و به مرور ایام سواد اعظم آن ملک رشت شد و لاهیجان از رونق افتاد و الحال به قرب دوازده‌هزار باب خانه و قراء خوب مضافات دارد.

حاج میرزا محمدعلی خان امین‌دیوان لاهیجی

ترجمه حاج میرزا محمدعلی خان امین‌دیوان^{*} که از بزرگان زمان بوده و از آن دیار برخاسته و راقم را با وی در طهران انسی بود، مناسب است. آن جناب از امراء کافی و صاحب سفره و مهمان‌دوست و از معارف بهره داشت. نواده خاقان مغفور و همشیره حاجی الله‌قلی خان ایلخانی^{*} را شوی بود و املاک فراوان داشت و در حجّه سیصد و نه به مکه معظمه مشرف گردید و معاودت نمود و در سیصد و ده در طهران وفات یافت. جنازه‌اش را به کربلای معلی برداشت و به قرب مزار حبیب بن مظاہر دفن نمودند.

۱. صبی: کودکی

اخلاف نیکاوصاف از وی یادگار است. اسنَ و ارشد محمدحسین خان منظِم‌السلطنه* حاکم آن دیار [است]؛ دو پسر نیک‌سیر دارد: احمدخان و محمودخان. دومین فرزند اوست محمدحسن خان*؛ در حیات پدر وفات نمود [و] دو پسر از وی باقی است. سیمین میرزا هادی خان مفتخرالملک* است. چهارمین میرزا جعفرخان مستوفی* است. پنجمین آقا زین‌الاعابدین خان* معروف حاجی امیر خان ملقب به امین‌دیوان. امروزه در لاهیجان اینان نمونه گذشتگان‌اند.

پنجشنبه هفدهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

برای بازدید آقا سید‌حسن رئیس تلگراف‌خانه رفته و بعد از ظهر بنای رفتمن لنگرود است. دو فرسخ مسافت بیش نیست و راهی که صفویه از کناره کوه ساخته‌اند، از لنکران الی مازندران، هرچه خراب نشده و باقی مانده، به سهولت عبور می‌توان نمود. ربع فرسخ که راندیم به درگاه و آستانه سیدرضا کیا^۱ و شیخ زاهد گیلانی پیاده شده، در کمر کوه جنوبی، خانقه و بقعه و بارگاه ایشان است. چشم‌انداز خوبی به دریا دارد.

سیدرضا کیا*

سید رضا کیا معاصر با امیر تیمور گورکان بوده و از سلطان صاحبقران به وی مراحم بی‌کران رسیده و احوال شیخ زاهد در سلسله صفویه معلوم شد. یک فرسخ که آمدیم، باغ و عمارت خوبی است مشتمل بر کاج و سرو و

۱. این مطلب درست نیست و قبر سیدرضا (رضی) کیا در جای دیگری است. (← سیدرضا کیا).

درخت نارنج وغیره. گل‌های نرگس از مسکین و فتان^۱ معركه می‌کرد:
نرگس مسکین به است از نرگس فتان از آنک

مسکنت از فتنه جویی به، به عهد شهریار^۲

این محل را دیوشل نامند. یک ساعت و نیم به غروب مانده، وارد
لنگرود شده. از لاهیجان تا اینجا استخراهی بسیار دیده شد که اگر باران
اندک شود، آب آن‌ها برای زراعت برنج مددی باشد.
حکومت لنگرود متعلق است به میرزا عیسی خان ملقب منجم‌باشی^{*} و
این لقب مجازی است بی‌حقیقت. والدش میرزا مهدی خان خلف الصدق
مرحوم میرزا عبدالباقي منجم‌باشی [بود]. وی از اختیار آن دیار بوده و ذکر
ارادت او در ضمن ترجمه مرحوم حاجی آخوند محلاتی^{*} گردید و این
منجم‌باشی حالیه، خواهرزاده منظمه مذکور و صاحب اموال و املاک،
شب را دعوت نموده به منزل و دارالامارة خود.

جمعه هجدهم [شعبان ۱۳۱۴]

بعد از صرف نهار از رصد^۳ خانه و رنج مصحف خلاص و باید برویم
رودسر. یک فرسخ آمدیم به رودخانه شلمان بر وزن سلمان رسیده، سیلاب
افتاده بود. به زحمت عبور شد. نیم فرسخ دیگر که گذشتیم چینه‌جان
رسیده، راه بدی و باتلاخ غریبی بود. از رودش به سلامتی ورود و خروج

۱. نرگس مسکین نوعی از گل نرگس است که تماماً از کاسه و گلبرگ سفید و عطر آن از
نزدیک زنده و نامطبوع است و نرگس فتان گل‌های معطر سفید و کاسه راهراه قرمز دارد.

۲. بیت از قصيدة قاآنی شیرازی است در مدح حاج میرزا آفاسی ایروانی، وزیر محمد شاه
قاجار.

۳. رصد: جست و جو، مراقبت.

شد. نیم فرسخ دیگر به پل رودخانه رودسر رسیده، از بازار رد شده، به تلگرافخانه رفته، یک دو مطلب بود، به تنکابن و رشت گفته شد.

رودسر

رودسر بندرگاه خوب و از سواحل مرغوب خزر [است]. ملا حسن^۱ بی‌دندان^{*} که ترجمه‌اش در ضمن احوال حاجی عبدالوهاب و حاجی محمدحسن نائینی^۲ گذشت، از اینجا برخاسته. دستگاه تلگراف در خانه عالی و عمارت خوبی است از مرحوم ملا عبدالله مجتبهد معروف به سرپلی^۳. رئیس تلگرافخانه فرخ‌خان^{*} بن مهدی‌خان از خانواده هدایت‌الله‌خان شفتی رشتی^{*} است که از خانواده جلیل است. منشوی مسمی به مرقاۃ الصعود از حاجی ملا محمدعلی امام جمعه رشت^{*} که به طبع رسیده، نیاز نمود. امام جمعه مذکور اصلاً از خشکبخار گیلان است و در حدود [هزار و] دویست و هشتاد وفات یافته^۴ و قریب دوهزار بیت منشوی آن

۱. نایب‌الصدر در جای دیگر در کتاب طرایق‌الحقایق که خود اشاره کرده، نام او را ملا علی نوشته است.

۲. حاجی میرزا عبدالوهاب نائینی (م. ۱۲۱۲ق) از عرفای صاحب‌مرید و حاجی محمد حسن کوزه‌کنانی نائینی (م. ۱۲۵۰ق) هم از مشایخ صوفیه بود. هردو در دوره قاجار می‌زیستند و حاجی محمدحسن که زاده کوزه‌کنان تبریز بود، بعداً در نائین به افخار دامادی حاجی عبدالوهاب نایل شد و هر دو نفر در همانجا درگذشته‌اند و در برج قلعه نائین مدفون شدند. (برای آگاهی بیشتر نک: نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، ۲۱۶-۲۱۵، ۳).

۳. سرپل: از روستاهای تابعه رودسر است.

۴. این تاریخ غلط است؛ زیرا امام جمعه رشتی مرقاۃ الصعود را در سال ۱۳۰۳ق نوشته و به هنگام تألیف مأثر و الآثار در سال ۱۳۰۴ق نیز در قید حیات بود. او طبق ماده تاریخ موجود، در سال ۱۳۰۹ق بدرود حیات گفت.

مرحوم است و برای نمونه دو سه شعری که در ایراد به مولانا بافته، آورده می‌شود:

وهن مضمونی که گفت ملای روم	زین سخن ظاهر شد آخر ای ملوم ^۱
در کتاب مشتوفی بی‌بدیل	گفت آن مرد نیل بی‌عدیل
بلکه شرط قابلیت داد نیست	داد حق را قابلیت شرط نیست
گرچه قشرق هست در ظاهر ثمین	این سخن را مغز نبود ای مهین
پس لباس شتر به شیطان چون سزاست؟	گر نه داد حق و فعلش زاقضاست

راقم گوید: باید دانست که مصraig ثانی کلام مولانا از بیت دیگر است و مصraig اویل از بیت دیگر و دو مصraig دو بیت را یک بیت یافته و چون دیده قافیه «نیست» با «اوست» درست نمی‌آید، تصحیف نموده. کلام مولانا

این است در دفتر پنجم:

چاره آن دل عطای مبدلی است

داد او را قابلیت شرط نیست

بلکه شرط قابلیت داد اوست

داد لب و قابلیت هست پوست^۲

شب را نماندیم. یک فرسخ دیگر رانده و از رودخانه پلورود به هزار مشقت عبور شد. وارد قریه لیمین جو گردیده، در عمارت مرحوم آقا

۱. ملوم: نکوهش شده.

۲. قشرق: در فرهنگ دیده نشد و ظاهراً مخفف قشررق است که عامه به کار می‌برند. شاید منظور شاعر آن است که هرچند لفظ قشرق غلط انداز به نظر می‌رسد، ولی معنی خوبی ندارد. البته بعد نیست که قشرق لفظی محلی یا تصحیف کلمه دیگری باشد.

۳. دفتر پنجم/ایيات ۱۵۴۰ و ۱۵۳۹

سید محمد تقی منزل نموده، خانه بسیار عالی است. آن مرحوم را چهار پسر است: آقا سید ابوالقاسم در قزوین تحصیل علوم می‌نماید، آقا سید مرتضی، آقا سید مصطفی [و] آقا سید حسین [که] مهمان‌دار هستند. همگی مهذب و مؤدب. حاجی صالح خان لاهیجانی برای دیدن صبیه که عیال آقا سید ابوالقاسم مذکور است، آنجا بود و تا دل شب سخن از سیاحت خود می‌نمود. اسلامبول و مصر و مکه معظمه و مدینه منوره و مشهد مقدس رضوی را دیده.

شنبه نوزدهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باید برویم سخت سر^۱. چهار فرسخ است. با حاجی خان^۲ وداع و ناهار را در میان ده صرف نموده. از این به بعد جزو حکومت تنکابن است. یک فرسخ آمدیم به راهدار گمرک خانه رسیده، نیم فرسنگ دیگر که رفیم، وارد مقصد شدیم.

تنکابن

تنکابن در بستان السیاحه^۳ مذکور است که به ضم تا و سکون نون و کاف عربی مع الالف و ضم با و نون ساکنه، قصبه‌ای است از گیلان و محلی

۱. منظور شهر رامسر امروزی است.

۲. حاجی خان: منظور حاجی صالح خان لاهیجانی است که در دو سه سطر قبل تر نام برده شده.

۳. بستان السیاحه: کتابی است نوشته حاج زین‌العابدین شیروانی (مستعلی شاه) (م. ۱۲۵۳ق) از مشایخ نعمت‌اللهی عصر قاجار مشتمل بر اطلاعات بسیار و متنوع جغرافیایی و تاریخی و نیز آراء و عقاید و فرق صوفیه که اخیراً در سال ۱۳۹۰ش. برای بار چهارم با تصحیح خانم منیژه محمودی در ۳ جلد توسط نشر حقیقت به چاپ رسیده است.

است جنگل توأمان. هوایش بد و آبشن فراوان و خاکش ابریشم خیز و زمینش عفونت‌انگیز. برنج بسیار دارد و چندان تعریف ندارد. راقم مشاهده ننموده است. انتهی.

راقم گوید تنکابن منقسم به شش بلوک است: سختسر^۱، گلیجان^۲، نشتا^۳، لنگا^۴، خرمآباد^۵ [و] چالکروود^۶. حاکم‌نشین خرمآباد است و تمام بر ساحل دریاست و رودخانه‌های زیاد دارد و به دریا بی‌ریزد و صید ماهی از آنجها بی‌نهایت می‌نمایند و حکومت به انصمام محل کلارستاق^۷ و کجور^۸ که هر یک نیز منقسم به شش بلوک است، متعلق است به جناب ساعدالدوله.

سردار حبیب‌الله‌خان [سعادالدوله]^{*} بن ولی‌خان تنکابنی و مرحوم ولی‌خان از مبارزان روزگار بود. هنگام تسخیر هرات در موكب شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در یکی از جنگ‌ها کشته شد و قطب‌السلاطین [محمد‌شاه] محض دلجویی بازماندگانش تمام تنکابن را که مسقط‌الرأس و موطن او بود، به نعم‌الخلف‌اش فرمان داد و سردار [را] افروزنده‌گوهری است درخشان؛ سمی جدش ولی‌خان نصر‌السلطنه امیر‌اکرم^{*} – دام اقباله –؛ با

۱. سختسر: شهر رامسر امروزی.
۲. گلیجان: نام روستایی قدیمی و رودخانه‌ای در تنکابن.
۳. نشتا: نام شهری است که امروزه نشتارود خوانده می‌شود.
۴. لنگا: امروزه یکی از دهستان‌های تنکابن است.
۵. خرمآباد: یکی از بخش‌های شهرستان تنکابن است.
۶. چالکروود: روستایی است از توابع رامسر امروزی.
۷. کلارستاق: امروزه دهستانی است از توابع چالوس.
۸. کجور: امروزه یکی از بخش‌های شهرستان نوشهر است.

راقم نهایت مودت را منظور داد و الیوم ایالت ولایت گیلان موقول به حُسن کفایت اوست^۱ و وی را فرزندی است مهر درخشنده خانواده بنی ساعد علی قلی خان متصرّ‌السلطنه^{*} امیر تومان که از جانب پدر و جد حکومت آن خطه را نایل و با فقیر کمال محبت را سیراً و جهراً بالوراثة و الاصللة^۲ شامل دارد و حکیم مؤمن^{*} بن میر محمد [زمان]، صاحب مفردات طب که به نام شاه سلیمان صفوی دیباچه‌اش را نوشت، از آن دیار برخاسته و از معاصرین مانند میرزا محمد^{*} مؤلف کتاب *قصص العلماء از آن محلان* بوده. در مآثر والآثار مذکور است:

«میرزا محمد تنکابنی فقیه مقدس صادق سلیم الصندر ساده‌شرح بود و به تأليف کتاب *قصص العلماء علم تراجم رجال راقرین انفعال نمود*» انتهي.
راقم در گزارشات یومیه اسامی جمعی که ادارک صحبتیان نموده، ترجمه می‌نماید. امشب را مهمان جناب آقا سید محمد شیخ‌الاسلام هستیم. از جوانمردان و خانواده کرم است. مسجد و مدرسه مشتمل بر حجرات از مرحوم میرزا عبدالباقي باقی است و مزاری در یکی از زوایای مسجد است و غالب این آبادی از آن میر است و صیغه عارفة او عیال شیخ‌الاسلام. طلاب این مدرسه به مذاکره اشتغال دارند و از باب الف تجاوز ننموده‌اند.

۱. طبق شرح حال محمدولی خان تنکابنی، نامبرده در سال ۱۳۱۴ق اداره گمرکات و سپس وزارت گمرکات را عهده‌دار شد و در سال ۱۳۱۶ق به حکومت گیلان منصوب گردید. شاید نایب‌الصندر بعداً این جمله را افزوده است و شاید هم نصر‌السلطنه مدت کوتاهی هم در همین سال ۱۳۱۴ق حکمران گیلان بود.

۲. یعنی: نهان و آشکار و به عنوان وظيفة موروثی و شخصی.

یکشنبه بیستم [شعبان ۱۳۱۴ق]

برای تفرّج و سیاحت منزل را آب گرم قرار دادند. نیم فرسخ است اما با تلاخ و گل است. در دیه آب گرم به قرب بیست خانوار سکونت دارند و حوض آب مانند دیگ که بر آتش باشد، می‌جوشد و در وسط آن به قدر بیست ثانیه زیاده نمی‌توان پا بر زمین گذاشت از گرمی و نیم سنگ آب جاری است. در اوایل بهار برای استعلام به آب گرم مردمان انبوه بیانند و در کناره حوض مزار محترمی است و در حاشیه شمشاد زیادی، چنانچه رسم گیلان است، به دور آن مزار است. شب را مهمان میرزا محمد و میرزا رحمت‌الله هستیم؛ از ریش سفیدان دیه هستند.

دوشنبه بیست و یکم [شعبان ۱۳۱۴ق]

باید برویم خرمآباد؛ چهار فرسخ است. در راه جداول و رو道خانه بسیار است و هر جا رودی است. تجار باکو خانه و لانه دارند و به کنار دریا نشسته‌اند و رو道خانه مزر تا مقصد مسافتی نیست و از شهر رشت تا خرمآباد بیست فرسخ است. اوی ظهر وارد دارالحکومه خرمآباد شده، در منزلی که معین نموده‌اند، قرار گرفت. الحمد لله علی السلامه خدام و حواشی و بستگان و منشی باشی در کمال گشاده‌رویی ترتیب لوازم داده و قیام به انجام مایلزم نموده و امیر محبت تخمیر را که به سرکشی بعضی املاک رفته بود، اطلاع دادند. بلاتأمل و تراخ^۱ تشریف آورده، کلام حاتم طایی^۲ مناسب است. نظم:

۱. تراخ: سنتی

۲. ابو عدی حاتم بن سعد طائی (م. ۶۵۰)، از قبیله طی ساکن توان در شمال عربستان بود و نماد بخشندگی در ادبیات فارسی و عربی است و زندگی او با افسانه درآمیخته است. دیوان اشعار او در سال ۱۸۷۲م. در لندن به چاپ رسیده است.

فَلَمَّا رَأَى كَبَرَ اللَّهُ وَحْدَةً وَبَشَّرَ قَلْبًا كَانَ جَمَّا بِلَابْلَهُ^۲
 فَلَمَّا سَمِعَتِ الصَّوْتَ نَادَيْتَ نَحْوَهُ بِصَوْتٍ كَرِيمِ الْجَدِ^۳ خُلُوْ شَمَائِلَهُ^۴
 پس از ادای تعارفات مرسومه و تشکر از سلامتی موهمه به اشعار
 انوری مترنم، «این که می‌بینم به بیداری است یارب یا به خواب؟»^۵. بنای
 آوردن طعام و کباب کوهی و دریابی و نعمت‌های لایتاهی گردید؛ چنان‌چه
 نیز حاتم راست:

فَاطْعَمْتَهُ مِنْ لَحْمَهَا وَسَاءَمَهَا^۶
 شَوَّهُ وَخَيْرُ الْخَيْلِ مَا كَانَ عَاجِلَهُ^۷
 الحق خرم آباد فرخنده بنياد از وجود آن فرختنده بهاد بشک برين و ارتنگ
 چين است. خوان نعمتش برای هر توانگر و درویش گسترده، وجود و
 سخايش هر فقير و منعم را پرورده است.
 وَرَثَ الْأَمَارَةَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ
 كالرَّمْحُ أَنْبُوْيَا عَلَى أَنْبُوبٍ^۸

۱. در برخی منابع «جوفا» به جای «قلباً» آمده است (به نقل از کتاب قری الضیف لابن أبي الدنيا).

۲. یعنی: پس آنگاه دیدم که خدای یگانه را به بزرگی یاد کرد و قلبش آرام شد هنگامی که غم‌ها او را فراگرفته بودند.

۳. متن کتاب: بجد.

۴. پس آنگاه شنیدم صدایی را فرامی‌خواند؛ صوت رسای مردی کریم‌نژاد که سرشتی نیکو داشت.

۵. مصراج از خواجه حافظ شیرازی است:

خانه بی‌تشویش و ساقی یار و مطرب نکته گو

این که می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب.

۶. در برخی منابع کبدها ضبط شده است (به نقل از کتاب قری الضیف لابن أبي الدنيا).

۷. پس خوراندم او را از گوشت و کوهان بربان شده‌اش و بهترین کار آن است که در آن عجله نباشد.

با آنکه سن شریف‌ش به سی نرسیده، گوی سبق از پیران کامل بسی ریوده، به قرب سه سال است که با راقم طریق محبت پیموده. محضرش معطر و منظرش مطهر. حضرت باری پیوسته او را یاری نماید و به اعلیٰ مدارج تحقیق رساند. آنه ولی التوفیق.

سه‌شنبه بیست و دوم [شعبان ۱۳۱۴ق]

جناب آخوند ملا علی تارک محله به ملاقات آمد. در مراتب فقه و اصول زحمتی کشیده و از حجّة‌الاسلام حاجی ملا محمد اشرفی مازندرانی^{*} پروانه قضاوت دارد و این اوقات ترک تارک محله[†] گفته، در قریء کرات‌کوتی[‡] ساکن شده؛ به فتح کاف تازی بر وزن کلات، به لغت تنکابن درخت پرخار را گویند که به عربی خربوب باشد. از خرم‌آباد تا آنجا یک فرسخ بیشتر است.

پنجشنبه بیست و چهارم [شعبان ۱۳۱۴ق]

جناب شریعت‌ماب آقا شیخ محمد^{*} خلف آقا شیخ صدرا برادر مرحوم شیخ فضل‌الله از علماء تنکابن به دیدن آمد و به مناسبت اعتراف[‡] گفته

۱. یعنی: امارت از مهتران به ارث می‌رسد، مانند بندهای نیزه که یکی پس از دیگری کشته است. بیت در اصل از قصيدة بحتی (م. ۲۸۴) است در مدح ابوالفضل یعقوب نویختی و ابتدای مصراع نخست «شرف تتابع» است.

۲. تارک محله: یا تاریک محله دهی کوچک واقع در هستان گلیجان تنکابن است.

۳. کرات‌کوتی: از روستاهای تابعه هستان گلیجان است.

۴. اعتراف: با دست آب برداشتن و آب خوردن (دهخدا) که از مستحبات فقهی است.

ابی محمد خازن^۱ خوانده شد:

یوماً بحزوی و یوماً بالعقيق و بال.. عذیب یوماً و یوماً بالخلیصاء^۲
اویل مصراع دوم عین «عذیب» است قوله «یوماً» مفعول فعل محذوف
است؛ ای اذکر یوماً. «حزوی» به ضم حاء حطی و سکون زای هوز بر وزن
«قصوی»، اسم موضعی است در یمن و عقیق نام خانهٔ معروفی است در
حجاز و «عذیب»، به عین سعفاص و ذال ثخّذ به صیغهٔ تصحیر، اسم موضعی
است به عراق و «خلیصاء» به ضم خاءٌ شخد و الف ممدود کلبر وزن «حمیراء»
تصحیر «خلصاء» نیز نام موضعی است به عراق.

شنبه بیست و ششم [شعبان ۱۳۱۴ق]

آقا سید مرتضی ساکن کاردگر محله^۳ و امام مسجد خرم‌آباد درویش نوازی
نموده. درویش روشن طالقانی هم با یک دو کوچک ابدال با قدرت پرقال
و نارنگی به نحو بی‌رنگی آمدند [و] آقا میرزا عبدالله از اهل کلارستاق و
ملازمان مشتاق. جناب امیر صاحب طبع موزون مسمّطی نیکو گفته بود،
خواند. در کنز اللّغه مذکور است: تسمیط شعر گفتن بر وجهی که چهار یا
سه قافیهٔ متماثله در هر یکی آورده شود و بعد از آن بر سر قافیهٔ اصلیّهٔ شعر
که آن مخالف آن قافیه‌ها باشد، رفته باشد.

۱. ابو محمد عبدالله بن احمد اصفهانی، معروف به خازن، شاعر و ادیب قرن چهارم و
کتابدار کتابخانهٔ عظیم صاحب بن عباد دیلمی (م. ۳۸۵ق) بود. از زندگی او اطلاع زیادی
در دست نیست و علت اشتهرار او به خازن هم شغل کتابداری او بود (نک: ملّا ابراهیمی،
«ابو محمد خازن»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی).

۲. یعنی: روزی در حزوی [در یمن] و روزی در عقیق [در حجاز] و روزی در عذیب
و روزی در خلیصاء [در عراق].

۳. کاردگر محله: روستایی است از توابع خرم‌آباد تنکابن.

یکشنبه بیست و هفتم [شعبان ۱۳۱۴ق]

بعضی از منسوبان امیر که ساکن بلوک نشتا هستند، دیدن نمودند. ادیب که رقیب حبیب بود، از معنی کلم شیخ بزرگوار استفسار نمود:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است معرفت کردگار^۱

جواب شنود: ابوالعتاهیه^{*} [که] احوالش در کتاب اغانی ابوالفرج

اصفهانی^{*} مذکور است، گفته است:

ورق الغصون اذا نظرت دفاتر مشحونة بأدلة التوحيد^۲

و این شعر در کتاب «تلخیص مستشهد» است و در کتاب «معاهد

التلخیص فی شواهد التلخیص»^۳ مشرح است.

دوشنبه بیست و هشتم [شعبان ۱۳۱۴ق]

به حمام مخصوص که در عمارت باغ مینوطراز واقع است، رفته؛ مائۀ فی الصفاء سلسال^۴ و خدامۀ مِن ذَوِي الغنج و الدلال. بعد از فراغ برای بازدید دوستان روان شده، به کرات کوتی رفته، جناب آخوند ملّا علی در کتابخانه بود. صرف ناهار و چای شده، مراجعت نمود.

سهشنبه بیست و نهم [شعبان ۱۳۱۴ق]

علی الصباح بازدید جناب آقا شیخ محمد در مزردشت به اطاق قضاوت رواق رفته، قدری از فصل قضایای خود که نمونه احکام داوری بود، نقل نمود.

۱. بیت از شیخ سعدی شیرازی است.

۲ بیت سعدی ترجمۀ فاخر و فصیح این بیت از ابوالعتاهیه است.

۳ کتابی است نوشته ابوالفتح عباسی قاهری اسلامبولی (م. ۷۳۹ق) در شرح و تکمیل تلخیص المفتاح خطیب قزوینی.

چهارشنبه سلخ [شعبان ۱۳۱۴ق]

مژده رسیدن روز سلخ است. رباعی خیام مناسب ایام: «گویند که ماه رمضان گشت پدید»^۱ تا به آخر باید برویم کنار دریا و تماشای عمارت و باغ که بر ساحل ساخته‌اند. نیم فرسخ است و آنجا را محله شهسواران گویند. تجار باکو بازار و حمام و خانه‌های خوب دارند؛ اما باغ امیر، بهشتی است بی‌نظیر. زمین آن فرشش بنفسه و یا زلف حورالعین گستته، سروش در ناز و با شمشادقدان سرخوش و دمساز، درختان نارنج و ترنج از دل رنج برنده و قماری اش بر شاسخار پرده چغانه و خرم^۲ نوازند.

تغْرِيد ساقٍ عَلَى ساقٍ يُجاوِيهَا مِنَ الْهَوَافِ ذَاتُ الطُّوقِ وَ الْعُطْلُ^۳
وسط آن عمارتی است که مراتبش از سبع طباق گذشته و بر فرازش رویاه زرد^۴ رواق بیستون^۵ نگذشته، به حلکی خوش گذشت که عدی نداشت.

بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط

ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند^۶

۱ رباعی حکیم عمر خیام نیشابوری این است:

گویند که ماه رمضان گشت پدید من بعد به گرد باده نتوان گردید

در آخر شعبان بخورم چندان می کاند رمضان مست بیافتم تا عید

۲. چغانه و خرم نام دو مقام و پرده از موسیقی است.

۳. متن کتاب: تجارها.

۴. بیت از ابومستهل کمیت بن زید اسدی (م. ۱۲۵ق) از مشاهیر شعراء و ادباء شیعه عرب است که معاصر خلفای بنی امية و مخالف آنان بود. معنی بیت: از درختی به درخت دیگر چهچهه می‌زند و پرندگان آوازخوان طوق دار و بی‌طوق به او پاسخ می‌دهند.

۵. رویاه زرد آفتاب مقصود است.

۶. رواق بیستون کنایه از آسمان است.

۷. بیت از سعدی شیرازی است.

کلوخ انداز^۱ بی اندازی شد و فتوای خیام را عمل نمودند و چون عود به بنگاه شد، هدایت‌الله خان یاور، اخوال‌زوجه^۲ و پسرعمه امیراکرم [محمدولی خان تنکابنی]، از بلوک نشتا برای ملاقات آمد، خوابی که دیده بود، تغییر شد.

پنجشنبه [اول رمضان ۱۳۱۴ق]

بر حسب تقویم غرّه رمضان؛ الّذی أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرآنُ فَرَأَفْتَرَضَ عَلَيْنَا الصَّيَامُ.^۳
مرغ زیرک به در صومعه اکنون نبرد

که نهاده است به هر مجلس و عظی دامی^۴
در ایام مبارک به قرائت قرآن و استماع مواعظ به شب رسید و
ليالي اش به ياد الهى و حلقة ذكر تا سحر كشيد. «...يَدْعُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ
أَفْوَاجًا»^۵ [۲/ نصر].

جمعه غرّه شوال المکرم [۱۳۱۴ق]

عید آمد و عیش آمد و شد روزه و شد غم

ساقی به روی شاه بین ماه و می آور^۶

۱. کلوخ انداز نام آخر شعبان و عیش و عشرت در آن روز باشد.

۲. اخوال‌زوجه: برادرزن، برادر همسر.

۳. یعنی: ماهی که قرآن در آن نازل شده و روزه گرفتن بر ما فرض شده است. ناظر است
بر این آیه از قرآن کریم: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (۱۸۵/ بقره)

۴. بیت از خواجه حافظ شیرازی است.

۵. یعنی: [و مردمی را می‌بینی که] دسته دسته در دین خدا درمی‌آیند.

۶. بیت از قاآنی شیرازی است.

«اللَّهُمَّ أَهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ التَّقْوَىٰ وَالْمَغْفِرَةِ»^۱ یک ماهه تعطیل روزنامه، برای تعمیل فتوای حکیم خیام بود.

در سلح شعبان مسئله بر حسب تقویم و حساب تنجیم، ماه گذشته سلحندار و جمعه را غرّه نوشته اند و لیکن چون ابر بود، مانع از رؤیت هلال شد به رأی اغلب. لهذا جمعی از اخانید^۲ تنکابن جمعه را افطار ننمودند و به حکم «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ إِفْطَرِ لِلرُّؤْيَةِ»^۳ و استصحاب^۴ حکم صیام قیام نمودند و احتیاط فرمودند.

جواب: اولاً جمعی از اهالی سخت سر و کاردگر محله ادعای رؤیت نمودند و ثانیاً خبر تلگرافی از رو در رسید که در انزلی و رشت و شیراز نیز رؤیت نموده اند و ظن حاصل [است] از قول منجم و اخبار تلگراف. بنا بر قول، ظن مطلق کافی است؛ بلی ظن خاصی را تأمل است؛ زیرا که شارع ظن به قول منجم را طریق علم قرار نداده و این سخن در صورتی است که به قول منجم و خبر تلگراف علم حاصل نشود و رد صورت حصول علم کافی است - کما حقق فی محله - لأنَّ الْعِلْمَ مَنْجَلُ لَامْجَعُولٍ وَ ثَالِثًا صُمُّ

-
۱. بخشی از دعای قوت نماز عید فطر است؛ یعنی: خدایا ! ای اهل بزرگی و عظمت و ای اهل بخشندگی و شکوه و ای اهل پرهیز و أمرزش.
 ۲. اخانید: جمع آخرond؛ ملایان.
 ۳. از احکام فقهی است؛ یعنی: روزه بگیر با دیدن [هلال ماه رمضان] و روزه را تمام کن با دیدن [هلال ماه شوال].
 ۴. استصحاب: اصطلاحی فقهی است به معنای حکم بر بقای چیزی که پیشتر وجود داشته است.

لِرْوَيْة و إفطِر لِرْوَيْة مطلق و ينصرف إلى افراده العالية الشائعة^۱ و دارالمرز أكثر اوقاتها غيم^۲ [و] لايمكِن الرؤية [است] و لذا افتى^۳ حجة الاسلام مولانا الحاج ملّا محمد الاشرفي المازندرانی فى اجوبة المسائل^۴: چون در ولايات دارالمرز أكثر اوقات مه و ابر است، از قول منجم افطار می توان نمود و اما الاستصحاب، فمع حصول الظن الفعلى يشكل التوسل إليه على ما هو التحقيق و اما الاحتياط، فلا سبيل إليه بين الوجوب والخريمة^۵.

شنبه دوم [سؤال ۱۳۱۴] [ق]

مزردشت به دیدن جناب آقا شیخ محمد مذکور و آقا میرزا خلیل مستوفی و میرزا فتح الله خان رفته. خان در عالم محبت بگانه است و حقیقت در معالجه سینه استر که همه یأس داشتند، غریب هنری نمود.

یکشنبه سیم [سؤال ۱۳۱۴] [ق]

قریه مزرک رفیم به دیدن قدوة فضلا و نخبة علماء آقا میرزا مسیح. نام اصلی آن جناب چون خُلقش حسن و لقبش حسن علی. بعد از تکمیل علوم،

۱. يعني: چنان که در جای خود به وضوح پیوست، همانا علم [بدین موضوع] مخلوق و حصولی است و نه قطعی و قراردادی و سوم اینکه عبارت «با دیدن ماه روزه بگیر و افطار

کن» حکم کلی است و در موارد غالب و شایع قابل تغییر است.

۲. غيم و لا يمكن الرويه: ابر است و [ماه] غير قابل رویت است.

۳. افتی: فتوا داده است.

۴. فى اجوبة المسائل: در کتاب اجوبة المسائل.

۵. و اما روش است که توسل به استصحاب با حصول گمان موجب اشتباه و پیجدگی می شود و اما احتیاط در امری که بین واجب و حرام است، وجهی ندارد (يعني باقی ماندن در روزه به صرف گمان و احتیاط در کاری که یا واجب است یا حرام صحیح نیست).

اکساب معیشت خود را طبابت قرار داده و چون مسیح‌آدم است و عدد «میسیح» با «حسن» یکی است، به میرزا مسیح اشتهر یافته. مولد وی سخت‌سر^۱ است. بعد از نشو و نما و تحصیل مقدمات در رشت و قزوین، برای تکمیل فقه و اصول به نجف اشرف مشرف و خدمت سید بزرگوار آقا سید حسین [کوهکمری]^{*} معروف به ترک - علیه الرَّحْمَه - تلمذ نموده، پس از فوت آن جناب به وطن مألف برگشته و علی‌الجمله در راه دین زحمت بسیار کشیده و سرد و گرم روزگار چشیده و با مردم مختلف‌المشارب صحبت داشته. سفری از طریق باکو و عشق‌آباد به مشهد رضوی مشرف و با طایفه لادری مبتلا گردیده و عاقبت قاید توفیق در طریقه رحمتیه نعمتیه رضویه علویه راهنمایش گردید. به صحبت فقیر مایل و در زمرة سالکین نایل. حضرت باری او را به درجه واصلین برساند.

دوشنبه چهارم [شوال ۱۳۱۴ق]

باید برویم بازدید جناب شریعتمدار آقا سید علی‌نقی. مقام ایشان قریه سیاورز می‌باشد تا خرم‌آباد یک فرسخ است. چند آبادی بر سر راه بود: حسن کلایه، میان ناحیه [و] جده. سیاورز در پایه کوه واقع است. جای خوش آب و هوا و مرکبات باصفا دارد. کتاب صلوة که از تألیفات خود آن جناب است، دادند که چند روزی ملاحظه نماید. الحق تقریرات استاد را خوب جمع نموده است.

چهارشنبه ششم [شوال ۱۳۱۴ق]

اویل آفتاب حاضر شده‌ایم برای رفتن بلوک لنگا در جنوب شرقی خرم‌آباد واقع است. از نشتاسر که گذشتند، اویل خاک آنجاست و تا محل مقصود که

۱. سخت‌سر: نام فدیعی شهر رامسر امروزی.

بنه‌گاه ماست، تقریباً شش فرسخ است.

مهمان جناب مستطاب عمدة العلماء آقا ملأ على آقا ولد صالح جناب ملأ مؤمن طالقانی می‌باشیم. سنّ شریف‌ش سی سال [و] نصف عمر را در تحصیل علوم ادبیه و منقول و معقول صرف نموده و به صحبت بسیاری از ارباب حال و اصحاب فضل و کمال رسیده و در حدیث و سخن و وعظ منبری قادر و در گفتار و نظم تواناست. چون بر حسب تقدیر تنکابن آمده، از مخدّرات آن دیار به عقد نکاح درآورده، ساکن ناحیه یار گردیده و برای خاطر جناب [علی‌قلی خان] متصرّ‌السلطنه - دام اقباله - در مسجد خرم‌آباد ایام ماه مبارک را وعظ و لیالی را در لنگر محبت مستفیض می‌نمود و انسی حاصل گردید و به طریقه ولویة علویة رحمتیه واصل و لقب «مصطفوی‌علی» دارد و علی‌الجمله با یاران سوار شده، اسمی رفقه: جناب مسیح‌الوقت سابق‌الذکر آقا سید مهدی طالقانی، نقیب محال ثلثه تنکابن، کجور [و] کلارستاق؛ میرزا محمد ناظر بینا لقبش «گنج‌علی».

به محاذات تلگراف‌خانه رسیده، بعضی مطالب ناگوار مخابره شده بود، میرزا شفیع‌خان یاور رسانید. از آن جمله خبر فوت همشیر‌هزاده فقیر که عیال جناب میرزای همت^{*} ابن الوفار ابن الوصال بود [که] از شیراز گفته بودند. بعد از ترحیم و ترجیع تسلیت در جواب گفته شد:

به هست و نیست مرنجان ضمیر و دل خوش دار

که نیستی است سرانجام هر کمال که هست

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل

رواق طاق معیشت چه سریلند و چه پست^۱

۱. این ایات از خواجه حافظ شیرازی است.

همه جا به کناره دریا می‌روند و فاصله به فاصله دهات و آبادی است.
سه فرسخ که گذشتند، به قریه نشتاسر کناریند رودخانه فرود آمدند. تدارک
ناهار مفصلی هدایت الله خان یاور دیده بود، صرف شد و ساعتی آرمیده،
روانه شدند. عزیزالله بیگ ناظر یاور می‌گفت: شماره رودهایی که به دریای
خرز می‌رود، از سیصد متراز است.

متهاي دستها دست خدااست بحر بي شك متهاي جوي هاست
هم از آن گيرند مايه ابرها هم بدان باشد نهايت سيل را^۱
بندي که برای صيد ماهی بر اين رود بسته‌اند، بي ثماشا نیست. به عرض
رود چوب‌ها به وضع مشبک بر زمین فرو برده‌اند و به واسطه آن راهی
مخصوص گذاشته‌اند. چون ماهی از دریا در مجاری آب می‌آید و از آن راه
چون به این طرف بند می‌رود، هنگام مراجعت در پشت بند مانده، نمی‌تواند
به دریا برود و در آن راه گير آمده، صيد می‌شود.

دو فرسخ ديگر آمديم به عباس‌آباد رسيده، از آنجا باید رو به کوه و
جنوب رفت. جنگل مولا است و راهش باتلاخ است. سه ساعت به غروب
بود که به محله مقصود رسيده، فرود آمدند. شب را عارفة صادقه همشيره
محترمه والده آقا ضياء‌الذين دو طاقه چادرش بابريشمی که به دست‌بافت
خويش بود، با قندی به رسم نياز فرستاد و اظهار صدق نيت نمود. باري
تعالي همواره آن مخلدّره را توفيق بندگی خود عطا و اطاعت اوامر جناب
ميزيان عنایت فرماید.

۱ اين بيت از مولانا است و در مثنوي معنوی، دفتر چهارم، آيات ۳۱۶۴ و ۳۱۶۵ چنین
ضبط شده است: متهاي دستها دست خدااست بحر بي شك متهاي جوي هاست
هم از او گيرند مايه ابرها هم بدو باشد نهايت سيل را

پنجشنبه هفتم [شوال ۱۳۱۴ق]

در میانه جنگل قدم زدیم و چند محله و آبادی را که در آن میانه بود، سیر نمودیم؛ سید محله [و] پلنگ کلا. کندوهای عسل را بر درختان بسیار بلند بسته‌اند از بیم و ترس خرس. می‌گویند با این وضع بسیار شده که از درخت بالا رفته و کندو را کنده و بر سر گرفته به زیر آمده و در جدول آب نهاده، زنبورها فرار کنند و آن وقت کندو را بیرون آورده، بدون مدعی تناول عسل نماید. شب را جناب نقیب [آقا سید محمد طالقانی] به خواندن مثنوی اشتغال نمود و مبارک شبی بود.

جمعه هشتم [شوال ۱۳۱۴ق]

باید رفت به محله ایوب (ع)، رو به جنوب. جنگل قدری که رفتیم به رودخانه رسیده، نامش کاظم رود گویند. تابستان آب ندارد و الحال که به سختی عبور شد. چون به محله رسیدیم، صحن و ایوان و بقعه نمایان شد. پیاده شدیم. می‌گویند مزار حضرت ایوب پیغمبر (ع) است و قدری شکست به واسطه زلزله به طاقش رسیده و بر لوحه‌یی که بر صندوق آویزان بود، چنین نوشته‌اند: «ایوب بن موجر بن تارخ بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام» و بر حول آنجا قبور بسیار است و این اشعار به نحو کییه به دور آن ایوان نوشته شده:

خطی ز آب طلا منشی قضا و قدر

نوشته بر در این کاروان‌سرای دو در

که ای ز قافله و امان‌ده گان رهیما

اگر کنید در این کاروان‌سرای گذر

زیک درش چون سیم صبا درون آید

سبک سفر کن از آنجا برو به جای دگر

همین رواق زراندود را که می‌بینی

نشیمن جم و کاووس بود با نوذر

پدر چو جان عزیزش به لب رسید بگفت:

یکی نصیحت من گوش کن تو جان پدر

به هر دیار که در چشم خلق خار شدی

برون روید چو خودشید از در دیگر

درخت اگر متحرک شدی زجای به جای

نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر^۱

و چشمه‌بی در آن نزدیکی است که کرم ایوب در آنجا هست. گویند این همان چشمه‌بی است که بدن را در آن شست و کرم‌ها در آن بماند. جوانی نصرالله نام از آن آبادی برای بلدیت به همراه آمد که در آن دره و دامنه و کوه و جنگل آن چشمه را بنماید. چون به چشمه رسیدیم، از دو سه گوشه آبی جاری بود و در بعضی از آن جاهای سنگ‌ها به شکل خراطین^۲ به کلفتی انگشت و کمتر و بیشتر به کناره و روی سنگ‌های نرم سفید پیدا می‌شد. قدری جمع نموده، برداشتند و مراجعت نموده.

در منزل آقا سید علی نقی متولی مزار ایوب (ع) برای رفع خستگی قلیانی کشیده. این متولی طالقانی است، لانه و خانه دارد و گذران از موقعه می‌نماید. بعضی بناهای چون نبات داشت. آقا سیدمهدی، نقیب محال ثالثه که

۱. طبق گزارش دکر ستوده این کتیبه از بین رفته است (از آستانه استاریاد، ۳/۸۶-۸۷).

۲. خراطین: کرم‌های قرمز بلند.

ذکر وی شده، از برکت کرم ایوب (ع) به حرکت آمد و خواستگاری و اظهار دردمندی می‌نماید و در مال موقوفه خیالی داشت. نمی‌دانم بعد از آن چه شد. تحقیق آن است که ایوب بن عیص بن اسحاق که در قرآن مجید مذکور است و إمرئه او نامش لیا بنت یعقوب است و بعد از هفت سال ابتلاء و طول مرض عرض کرد: «...أَنِّي مَسَّنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»^۱ [۴۱/ص] و حضرت باری فرمود: «إِنَّكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مَفْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرِابٌ»^۲ [۴۲/ص] الآیه. منزل مبارکش در قریة نوا بر وزن سما بوده و شواز مضافات حوران به فتح حاء حطی در دو منزلی دمشق است و محلی خوش آب و هوا و صفائی است. قال فی المراصد: «نوا بلفظ جمع نواالتّمر بليدة من اعمال حوران و قيل هي قصبتها و هي منزل ایوب(ع) وبها قبر سام ابن نوح (ع) وقال ايضاً دير ایوب قرية بحوران من اعمال دمشق؛ كان يسكنها ایوب (ع) وبها ابتلاء الله -عز و جل- وبها العين التي ارکض برجله و الصخرة التي كان عليها وبها قبره»^۳ و این سنگی که مذکور شد، در کتاب مفردات طب میسنون نامش

۱. یعنی: شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.

۲. یعنی: با پای خود [به زمین] بکوب، اینک این چشمهمساری است سرد و آشامیدنی.

۳. المراصد: کتابی است از صفو الدین ابوالفضل عبدهالمؤمن بن عبد الحق بغدادی (م. ۶۹۳ق) و نام کامل آن «مراصدالاطلاع على اسماء الامکنه و البقاع» است و مختصر معجم البلدان یاقوت حموی می‌باشد.

۴. یعنی: نوا به لفظ جمع هسته خرما، نام شهرکی است از توابع حوران و گفته می‌شود قصبة آن است و آن اقامتگاه ایوب (ع) بود و قبر سام بن نوح آنجاست و همچنین می‌گوید دیر ایوب قریه‌ای است به حوران از توابع دمشق که محل سکونت ایوب (ع) و در آنجا خدای عز و جل او را مبتلا [و به بیماری امتحان] کرد و در آن چشمهمه‌ای است که با پاهای زخمی‌اش به درون آن رفت و صخره‌ای که بر فراز آن رفت و قبرش در آنجاست.

کنند؛ چنان‌که در مخزن‌الادویه^۱ گوید: نوعی از زیدالحراست؛ یعنی کف دریا و به فارسی کرم ایوب نامند و علی‌الجمله در هرجا که این گونه زمین‌ها باشد، از کف آب که به کناره می‌ماند، متحجر می‌شود. چنانچه در حوالی رود چالوس از متعلقات تنکابن نیز بسیار است. برای ناهار به منزلگاه آمدیم.

شنبه نهم [سوال ۱۳۱۴ ق.]

به واسطه باران در حلقة یاران به یاد الهی مثنوی ^{همی خوانند و قدم نزدیم.} پاکتی از هدایت الله خان یاور رسید، مضمون آن که شب دوشنبه را در قریه نشتا به مهمانی برویم، قبول دعوت نموده. عصر را محمود خان یاور و حسن آقا پسران مرحوم میرزا محمد خان از بنی اعمام سردار که نیابت حکومت بلوك لگا با آن‌هاست دیدن نمودند و ضمناً خواهش نمودند که فردا در عباس‌آباد که لب دریا و مقر آنان است، صرف ناهار شود و از آنجا برای مجلس شب روانه گردند؛ اجابت نمود.

یکشنبه دهم [سوال ۱۳۱۴ ق.]

بعد از تکالیف صبحگاهی به عون الهی با اصحاب ولا روانه عباس‌آباد شده، نیم فرسخ است اما در جنگل، و به واسطه باران گل غربی بود. به هر قسم به کناره رسیده، در عمارت که بر زیر تپه سبز واقع است، افتادیم. ساحل باصفای خوبی است. محمود خان چون اسمش حمیده صفات مهمان دوست

۱. مخزن‌الادویه: کتابی است ارزشمند به زبان فارسی در موضوع طب ستی و گیاه‌شناسی نوشته سید محمد رضا عقیلی علوی خراسانی شیرازی که در سال ۱۸۵۱ ق تأثیف شده و اخیراً در سال ۱۳۹۰ ش. با تصحیح محمد رضا شمس اردکانی و همکاران توسعه دانشگاه علوم پزشکی تهران به چاپ رسیده است.

و سخاوت‌پیشه و از آن جهت هیچ وقت هیچ ندارد؛ چنانکه گفتۀ شیخ است
- علیه‌الغفران-:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال^۱

چهار به غروب برای منزل میعاد رهسپار شد. از کناره دریا می‌روند و باید ملتفت بود که در نزدیکی‌های رود که آب به دریا می‌رود، گاهی زمین خسف^۲ است و آدمی فرو می‌رود؛ مخصوصاً بارندگی بدون راهنمای مشکل است. دو فرسخ که آمدیم به نشتاسر رسیده، جناب امیر‌تومان و آقا ملا علی تارک محله‌ای و آقا میرزا مسیح گلیجانی و جمعی به انتظار ما بودند. پس از تحيّة و سلام متفقاً روانه شده، با کمال شکوه بی‌غم و اندوه و با گروه انبوه در میان جنگل می‌روند. با آنکه باران بود و زمین از گل هنگامه می‌نمود، با وجود و سماع می‌رفتند و از هر درختی زمزمه «إِنَّى أَنَا اللَّهُ»^۳ می‌شنودند. یک ساعت به روز باقی بود که وارد عمارت شده و برای هرکس اطاقی معلوم با ملزم‌وم. خیلی منظم بود. ساعت پنج صرف شام به دور هم شد و هرکس به آرامگاه و وثاق خویش رفت.

۱. بیت از گلستان شیخ سعدی شیرازی است.

۲. خسف: به زمین فرو شدن (معین).

۳. ناظر است بر آیه ۳۰ سوره قصص و داستان حضرت موسی (ع) و درخت مشتعل در کوه طور: فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبَقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْمُوْسَى إِنَّى أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ یعنی: پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی من من خداوند پروردگار جهانیان.

دوشنبه یازدهم [شوال ۱۳۱۴ق]

بعد از آداب لقمة الصباح^۱ گردشی نمودند. یک دو خانوار از تجارت روس در آن نزدیکی بود و چوب‌های شمشاد که جواهر گرانبهاست و ما قدر آن را نشناخته، به قیمت نازل خریداری می‌نمایند. درخت شمشاد با آنکه خزان ندارد، دیر نمو می‌نماید؛ اقلالاً صد سال که بر او بگذرد مثل [درخت] تبریزی پنج ساله می‌شود. برای ناهار همگی به اطاق سفره‌خانه جمع [شده]، غذای شاهانه خوردند. بعد از ساعتی امیرتومان و همراهان به سلامتی به خرمآباد رفتند و حقیر با دوستان که به معیت بودند، مالکیم عصر را جناب فضایل نصاب آقا ملا بهرام طالقانی که عابدی است زاهد و واعظی است ماجد، روضه خوانند و شب را به صحبت فقرا میل کردند. تفالی از مثنوی زدنده، قصه دقوقی^{*} آمد:

آن دقوقی - رحمة الله عليه - گفت: سافرتْ مَدَا فِي خَافِقَيْهِ^۲

وقت همگی خوش شد و رقصی برای همگی پدید گشت.

سه شنبه دوازدهم [شوال ۱۳۱۴ق]

بنا شد بعد از ظهر روانه شویم. هدایت‌الله‌خان کشکول و بعضی باقته ولایتی به هدیه آورد. تا کناره دریا به مشایعت آمد. دو ساعت به روز مانده وارد خرمآباد و داخل بنگاه شده، تلگرافی که به توسط نواب اشرف والجهان‌سوز میرزا امیرتومان به حضور حضرت ظل‌الله مظفر الدین شاه عرض شده بود،

جواب رسید:

۱. لقمة الصباح: صبحانه.

۲. یعنی: آن دقوقی که خداش بیامزاد گفت که ملت زیادی در شرق و غرب (عالی ماده و عالم معنی) سفر کردم (استعلامی، شرح مثنوی، ۳۰۷/۳).

«خدمت جناب مستطاب آقای نایب‌الصدر- دامت افاضاته - تلگراف شما را از عرض خاکپای مبارک- روحنا فداء - گذرانیدم. کمال التفات را فرمودند، فرمایشات کردند، چاکر با جناب صنیع‌الدوله^{*} سئوال و جواب نموده، انجام ساکنین خانقه بدهند - انشاء‌الله -. با جناب صنیع‌الدوله قرار انجام آن را داده، به عرض می‌رساند.^۱ حکومت شاهروд و بسطام و استرآباد به این چاکر مرحمت شده، انشاء‌الله بعد از عید عازم استرآباد خواهم بود. خدمت جناب مستطاب عالی نعمی دانم در کدام نقطه خواهم رسید. محض اطلاع عرض شد؛ هر چند اطلاع دارند. جهانسوز، دهم شوال سنه ۱۳۱۴».

چهارشنبه سیزدهم [شوال ۱۳۱۴] [اق]

بعد از استحمام و صرف طعام برای ایفای به وعد عازم قریه کرات‌کوتوی باید بود؛ چون جناب آقا ملأاً علی به اصرار تمام دعوت نموده. مسافت از خرم‌آباد تا آنجا یک فرسخ و نیم است و باران به قسمی می‌آید که یاران زمزمهٔ ترک موافقت می‌نمایند و اصرار در نرفتن و نهی «وَلَا تُلْقُوا^۲» را شاهد مدعی؛ زیرا که دریا در جوش و خروش و رودخانه‌ها که معبّر ماست، سیلاب گرفته. قریب به آن شد که حرکت به سکون مبدل گردد. به خاطر رسید «وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ^۳...». [۵۴/مریم]

۱. مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله در این تاریخ نایب ضرایخانه و خزانه بود. (←→)

۲. ناظر است بر آیه ۱۹۵ سوره بقره که می‌فرماید: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْكِمِ؛ یعنی: و خود را با دست خود به هلاکت می‌افکنید.

۳. یعنی: و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست و عده است (← اسماعیل صادق الْوَعْدِ).

لهذا در کمال یقین و خطاب «... أُوْفُوا بِالْعَهْدِ ...»^۱ [۱/ مائدۀ] «وَسَارِغُوا»^۲ [۱۳۳/ آل عمران]، با قدمی راسخ و عزمی جزم و توکلی ثابت دو ساعت به غروب مانده، با رفقهٔ توحید بر مراکب سوار و راهسپار شده، نیم فرسخ که راندیم باران برف شد و یاران را در نهاد بنیاد حرف. از چند رودخانه و دهنه به خوبی عبور نموده؛ اماً چون به دهنهٔ راچک بر وزن نانک رسیدیم، امواج کوهپیکر دریا و سیلان رودخانه از شمال و جنوب به هم رسید. مقدمۀ الجيش^۳ و قلاؤوزالعیش^۴ جنایاب مقصود علی بود، غرق شد و در برگشت موج قریب به آن رسید که مشایعت تا به دریا نماید. از همه مشکل‌تر در این نقاط، آن است که در طغیان دریا زمین ساحل وصل به رود به حدی رخو^۵ می‌شود که سوار را بیم خسف^۶ و خوف تلف است.

باری حضرت باری یاری نمود و فرس به قوت الهی همچون رسول نیل به ساحل نجات افتاد. سایر هم به سلامت گذشتند. نیم ساعت به غروب مانده از کناره پیچیده، داخل مزارع شده و در گل که از وصفش کمیت لنگ است، به مشقت بسیار گذشته، بیرون آمده؛ خوشگل به

۱. یعنی: به قراردادها [ی خود] وفا کنید.

۲. ناظر است بر آیۀ ۱۳۳ سورۀ آل عمران: وَسَارِغُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبْكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ؛ یعنی: و بشتابید به سوی آمرزش پروردگارستان و بهشتی که پهناش آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیز گاران آمده شده.

۳. مقدمۀ الجيش: پیشرو و طلاية لشکر.

۴. قلاؤوزالعیش: راهنمای عیش.

۵. رخو: سست.

۶. خسف: فرو رفتن در زمین.

دارالشّریعه و باب المدرسه رسیده و از چنگ ملامت رهیده؛ اما اثری از میزبان ندیده. «آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است»^۱. سرما زورآور شد. ابواب حجرات را گشودند و به نقصان قیمت مراکب راضی گردیدند و مالها را بستند و رکاب همچون بواب بر در سرای شریعتدار به انتظار فرج غیبی نشستند و به خواندن «امَنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْسِفُ السُّوءَ»^۲ [۶۲/ نمل] ختم گرفتند. «مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَّ وَلَجَ»^۳.

گفت پیغمبر که چون کوبی دری

عقابت زآن در بروون آید سری^۴

یحیی بن علی المضیف^۵ که از شیرش تازه باز گرفته بودند، به جان ما رسید و نعم ما قاله^۶ الامام شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید المصری^{*}:

والنفس كالطفل ان تهمله شب على حب الرضاع و ان تفطمه ينقطم^۷
واجمال آن تفصیل آن که جناب میزبان تجدید فراشی نموده و چون

۱. مصراج دوم بیت ذیل از یغمای جندقی است:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

۲. یعنی: یا کسی که دعای درمانده را اجابت می‌کند و بلا را برطرف می‌سازد.

۳. حدیث نبوی (ص) است: مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَّ وَ مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَ، وَلَجَ یعنی: هر کس دنبال چیزی بگردد، اگر تلاش کند، می‌یابد و هر کس دری را بکوید و سماحت ورزد، به رویش گشوده می‌شود.

۴. بیت از دفتر سوم مشوی معنوی بیت ۴۷۸۵ است.

۵. المضیف: میزبان.

۶. یعنی: و چه نیکو گفته است ...

۷. یعنی: نفس اماره به مانند طفیل شیرخوار است؛ چون او را به حال خود بگذاری، همیشه شیر می‌خواهد و چون او را از شیر گرفتی، از شیر گرفته می‌شود.

والدَة يَحِيَ شَنِيدَه، پَسْر را اندَاخْتَه وَ بَه خَانَه پَدر رَفَته. از جَهَتْ تَسْكِين طَفَلَك وَ استَمَالَتْ مَادَر، آقا مَلَّا عَلَى يَحِيَ را بَه دُوش [گَرْفَتَه] وَ در رَا گَشْوَدَه كَه در تَعَاقِبْ امَيَحِيَ روَد؛ فَإِذَا الْأَسَد بِالْبَابٍ وَ لَمْ يَرَ بُدَاءً مِنْ فَتْحِ الْبَاب عَلَى أُولَى الْأَلَابَاب. فَسَلَّمُوا وَ رَدَ الْجَوَابَ وَ اذْنَ فِي الدُّخُول بِغَيْظٍ وَ عِتَابٍ وَ لَمَّا صَعِدُوا وَ إِسْتَوْقَدُوا نَارًا وَ جَفَوْا ثِيَابَهُمْ وَ رَاحُوا وَ إِسْتَرَاحُوا، تَفَالُوا بِالْمَشْنُورِ الْمَعْنَوِيِّ فَأَوْلَ مَا بَدَا لَهُمْ قِصَّةُ دَعْوَةِ الرُّسْتَاقِي للْبَلَدِي.^۳

ده مرو ده مرد را احمق کند

عقل را بی نور و بی رونق کند

قول پیغمبر شنو ای مجتبی!

کور عقل آمد وطن در روستا^۴

۱. این جمله مثال معروف نحویون در توضیح اذای فجایه است.

۲. متن کتاب: «لَمْ يَرِيدَا» كَه نادرست است و «لَمْ يَرَ بُدَاءً» احتمال و ترجیح دکر سیدحسین مرعشی از پژوهشگران زبان عربی است. با تشکر از ایشان.

۳. یعنی: پس ناگاه [چون] شیری بر در ظاهر شد و چاره‌ای جز گشودن در بر صاحبان خرد نداشت. پس ایشان سلام گفتند و او پاسخ گفت و به غیظ و عتاب اجازه ورود داد و [مهمانان] وقتی بالا رفتد و آتشی افروختند و جامه‌شان را خشک کردند و آرام گرفتند و استراحت کردند، تفائل به مثنوی معنوی زندن. پس اول قصّة دعوت روستایی از شهری آمد (برای قصّة روستایی و شهری نک: مثنوی معنوی، دفتر سوم ۲۳۶ به بعد).

۴. ایيات از دفتر سوم مثنوی معنوی بیت‌های ۵۱۷ و ۵۱۸ است. به نوشته یکی از شارحان بیت ناظر بر حدیث ذیل است: مَنْ سَكَنَ فِي الْقُرْيَ يوْمًا تَحْمَقَ شَهْرًا وَ مَنْ سَكَنَ فِي الْقُرْيَ شَهْرًا تَحْمَقَ دَهْرًا. یعنی: کسی که یک روز در روستا اقامت کند، یک ماه احمق می‌شود و کسی که یک ماه در روستا اقامت کند، مدت‌ها (برای همیشه) احمق می‌شود. این حدیث در جای دیگر دیده نشد و با توجه به مضمون، بعيد به نظر می‌رسد که از پامبر (ص) باشد (نک: استعلامی، شرح مثنوی، ۲۴۶/۳).

[عباس آقا منتظم دیوان]

چون سه ساعت از شب گذشت، جناب منتظم دیوان عباس آقا از گلیجان که ریع فرسخی است، برای دیدن اهل دل در این باران و گل آمده. مشاریله از اشخاص محبت اختصاص و همشیره زاده [حیب‌الله‌خان] ساعد الدّوله و داماد اوست. تا ساعت هفت از شب بود و بعد از صرف شام، قیام و فردا را به گلیجان دعوت نمود.

تبرستان
www.tabarestan.info

پنجشنبه چهاردهم [شوال ۱۳۱۴ق]

روانه میعاد شده، خرابی راه به واسطه بارندگی از حد تحریز و تقریر بیرون است و بحمد الله به سلامت ورود به عمارت نمود.^۱ سلیقه جناب منتظم دیوان از این باغ و طرح بازار و حمام معلوم است. بعد از عصر زمزمه توقف شب را سرود و بر حسب میل رفقه قبول نمود و پس از ادای فریضه مغرب و عشاء، مثنوی صیقل الارواح^۲ مولانا گشودند و ارواح رازنگ زدند.

جمعه پانزده [شوال ۱۳۱۴ق]

ختم السنّه [شمسی]. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةً أَمْوَالِنَا خَيْرًا».^۳ روانه خرم آباد شدیم. جناب امیر تومان تدارک لباس عید و سایر لوازم تحويل را دیده بود. تشکر کردیم و شعر لسان الغیب را تصحیف نموده، خواندیم:

۱. عمارت منتظم دیوان در گلیجان بعداً به مدرسه بدل شد و دبستان منتظم نام گرفت (ستوده، از آستانه تا استاریاد، ۵۰/۳).

۲. صیقل الارواح: صیقل دهنده روح‌ها؛ نامی است که بر مثنوی معنوی ملای روم نهاده‌اند.

۳. یعنی: خداوندا خاتمه کار ما را خیر قرار بده. عبارت اصلی که مربوط به یکی از ادعیه است، به جای لفظ «خاتمه» لفظ «عقابه» یا «عواقب» دارد.

هست در وی کرم و وقت طرب هم نگذشت

چاره فرمود که سجاده به می نفروشم

خوش هوایی است فرح بخش و فرستاد خدای

نازنینی که به رویش می گلگون نوشم

به علاوه یک رأس استر کوهپیکر روان با لوازم آن از دهن و پلان به

تبرستان

رسم نیاز فرستاده که برای سواری باشد.

شنبه شانزدهم [شوال ۱۳۱۴]

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار:

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید

وجه می با مطرب و ساقی مهسیما رسید

شاهدان در جلوه، من سرمست جام رحمتم

ای فلک بر رغم تو باید دمادم می کشید

گفت حافظ آبروی خود نمی باید فروخت

باده و گل از بهای خرقه می باید خرید

ما لسان الغیب وقتیم این سخن باید شنید

در بهای جام باده خرقه چه بود جان دهید^۱

برای ساعت تحويل به امر امیر احضار به مجلس مینونظری شده:

۱. ظاهراً این ایيات از نایب الصدر شیرازی و استقبال از غزل خواجه حافظ شیرازی به

مطلع ذیل است:

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید

وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید

باغ مزین چو بارگاه سلیمان دیو و دد و آدمی و حضرت انسان^۱
 گل و ریاحین هفت‌سین از سنبل و سمن و سوری و سپرغم و سوسن
 و ساعتی و سوسنبر گسترده و ساقی ساده همچون سرو سهی به پای قدر
 ایستاده؛ صد سلمی را به سهم نگاهش سپر سینه شکسته و سیصد سعد با
 ساعد و ساق سیمین به پایش افتاده و سنتگین‌سران را به پیمانه پیاپی
 سبک‌سیر نهادند و آیات سبع سلام^{*} را سوره به سوره سروردند. سیاحی
 بی‌ریا و سبّاحی خوش آوا گفته حکیم قاؤنی را مناسب دید:

این من هفت سین من باشد نیست اندر کفر جزو این بدخت
 بشمر اینک سیاه و سرخ و سفید سهمگین و ستر و سرکش و سخت^۲
 ناگهان صدای شُما فنگ^{*} بلند شد و اطلاع تحويل شمس به برج حمل
 در ساعت پنج و بیست و شش دقیقه از روز حاصل گردید. جمعی کثیر برای
 دست‌بوس امیر درهم و برهم ریختند و دست‌لاف^۳ گرفتند.
 بعد از صرف ناهار برخاسته، به بنگاه آمدیم. بسیاری از تجار آن دیار به
 دیدن آمدنند: کربلایی جبار، حاجی ابوالقاسم [و] آقا سیدعبدالله از باکو

۱. تصریفی است طنزآمیز در بیت ذیل از قصيدة شیخ سعدی شیرازی:

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر برکشیده نغمه داود

۲. این ایات در دیوان قاؤنی شیرازی نیست و از قطعه‌ای است سروده میرزا محمدعلی دنبلي تهرانی ملقب به «صدرالشعر» و «فخرالادباء» و متخلص به «مقلق» (قرن ۱۳) مقلق تهرانی منشی دربار و شاعر قصیده‌سرا و هزل‌گو بود و در عهد فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه می‌زیست. نایب‌الصدر مصراج اویل را که بیت چهارم قطعه مقلق تهرانی است، به عمدتاً تغیر داده و در اصل چنین است: «ایر من هفت‌سین من! چه کنم؟» و «ایر» آلت مردی را گویند. (www.hazlkade.com)

۳. دست‌لاف: دشت اویل، پولی که از اویلین فروش جنس به دست آید (معین).

هستند، حاجی محمدیوسف و ولد صالحش آقا نظرعلی از طالقان قزوین، آقا سید علی از نظرنگاری کاشان، آقا سید حسن و حاجی فرج‌الله ارباب از کاشان. اوّل شب در صبح باز شد^۱ و جمال منتظم دیوان از دریچه اطاق طالع گردید؛ تا ساعت شش بودند و به گلیجان برگشتند.

یکشنبه هفدهم [شوال ۱۳۱۴ق]

اوّل آفتاب جناب ملّا علی اشکوری ساکن خوبان رزگاه^۲ به دیدن آمد. اشکور به کسر اوّل و سکون ثانی و فتح ثالث و رابع، نام دو بلوک یکی جزو تنکابن و دیگر جزو رشت و خوبان رزگاه به مناسبت اینکه درخت مو را خوب می‌پروراند، نام آن دیده شده و این آقا امورات شرعیّه آنجا را خوب می‌پروراند و در ضمن صحبت، چیدن سبلت و بروت درویش روشن طالقانی را بیان نمود.

اجمالش آنکه درویش در شب غرّه ماه در آن قریه به کدیه رفته و بعضی به فریب درویش را به خانه می‌برند و به مقراض عداوت سبیل محبت وی را می‌چینند. به دادخواهی به خدمت امیر آمده که با این خسaran نمی‌توان دیگر گدایی و طلب «شیئاً لِهَ»^۳ نمایم. آیا رواست در حکومت شما؟ جناب امیر تو مان به احضار وی با خفت و خواری امر می‌نماید. ملّا علی گمان کرده که سعایت از بنده شده و بعد از تحقیق فهمیده که من بی‌خبر

۱. برگرفته از این بیت شیخ سعدی شیرازی است:

شب عاشقان بی‌دل چه شبی دراز باشد تو بیا کر اوّل شب در صبح باز باشد

۲. خوبان رزگاه: از روستاهای تابعه تنکابن است.

۳. شیئاً لِهَ: اصطلاحی است که به هنگام طلبیدن چیزی در راه خدا گویند (معین).

است. به عذرخواهی آمده که «... إِنَّ بَعْضَ الظُّنُونِ إِثْمٌ ...»^۱ [۱۲ / حجرات].

دوشنبه هجدهم [شوال ۱۳۱۴ ق]

آفای پیشمناز و آقا ملأا بهرام واعظ و قاسم خان ولد منظم دیوان و همشیره زاده و داماد امیر اکرم، به دیدن آمدند. عصر را برای بازدید به گلستان رفته، شب را برگشتمیم.

تبرستان

سه شنبه نوزدهم [شوال ۱۳۱۴ ق]

بازدید حاجی فرج الله ارباب رفته. این حاجی چهل سال است که ترک علایق کاشان نموده و بساط تجارت را تنکابن انداخته. هشتاد سال عمرش می شود. پنج پسر و یک صبیه دارد. عصر را آقا سیدعلی نقی شریعتمدار سیاورز به دیدن آمد.

چهارشنبه بیستم [شوال ۱۳۱۴ ق]

هوا منقلب و مبانی باران شد.

پنجمشنبه بیست و یکم [شوال ۱۳۱۴ ق]

کذالک محرومی از ملاقات یاران حاصل.

جمعه بیست و دوم [شوال ۱۳۱۴ ق]

مقرّب الخاقان غلام رضا خان سرتیپ مشاق برای حرکت دادن فوج محل ثلثه از طهران به راه رشت وارد گردید. محض اظهار محبت سبقت در دیدن نمود. آثار نجابت و حسن فطرت از او ظاهر است.

شنبه و یکشنبه بیست و سیم و [بیست و] چهارم [شوال ۱۳۱۴ ق]

به واسطه بارندگی و گل در زاویه منزل به خیال خویش بود.

۱. یعنی:... پاره‌ای از گمان‌ها گناه است....

دوشنبه بیست و پنجم [شوال ۱۳۱۴]

برای بازدید آقا ملّا علی به قریه خوبان رزگاه رفته، به کتابخانه راه نمودند.
از جمع کتب نمی‌شد رفع حجب کوش نه در جمع کتب^۱
در باغبانی و فلاحت باسلیقه [بود] و اطلاع تامی داشت. این ریاعی که:
ما ییم به عفو تو تو لّا کرده

وز طاعت و معصیت تبرّا کرده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد

ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده^{www.tabarestan.info}

نسبت به شیخ ابوعلی سینا دارد و این تضمین را در جواب از شیخ
ابوسعید ابوالخیر خواند:

ای نیک نکرده و بدی‌ها کرده

وز طاعت و معصیت تبرّا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود

ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

العهدُ على الراوى^۲.

سه شنبه بیست و ششم [شوال ۱۳۱۴]

بعد از حمام برای مجلس مهمانی حاجی فرج الله مذکور روانه شده.
امیر تومان و متظم دیوان و جمعی از خواص بودند. بعد از صرف چای
دستارخوان گستردن و اطعمه متکلفانه چیدند و به یاد الهی خوردند و

۱. بیت از ابوسعید ابوالخیر است.

۲. از امثال سایر است؛ یعنی: صحّت و سقم خبر بر عهده راوی آن است.

برچیدند. طرف عصر بازدید آقا شیخ اسماعیل روضه‌خوان سخت‌سری
ساکن خرم‌آباد رفته، خانه مصفا و فضای دلگشا دارد.

چهارشنبه بیست و هفتم [شوال ۱۳۱۴ق]

هدایت‌الله‌خان یاور و بعضی دیگر برای وداع آمدند باید با اردو به طهران
حرکت نماید.

تبرستان

پنجشنبه بیست و هشتم [شوال ۱۳۱۴ق]

سیزده عید است. به اصرار اخیار تالب دریا و باغ‌امیر رفته، سیزده را به
خرز ریختند. شب را عود به منزل نموده، آقا سید مهدی، نقیب محله‌های
در حلقه ذکر الهی درآمد.

جمعه بیست و نهم [شوال ۱۳۱۴ق]

کربلاجی شاه‌غلام پیرمردی سالخورده و نظارت سردار و امیر نموده، از
حکایات سفر و لشکرکشی سردار در جنگ با ترکمان^۱ و طبخ در اردو
سخن‌ها گفت و در آخر گله‌ای چند از امیراکرم داشت که فرج‌الله
باغبان‌باشی به واسطه پسر چون قمرش از همه پیشتر است. به او گفتند:
صبر کن الصبر مفتاح الفرج ^۲ تا نیفتی چون فرج ^۳ اندر حرج

۱. حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله در سال ۱۲۹۸ق به حکومت گرگان و استرآباد تعیین شد و تا
سال ۱۳۰۳ق در این سمت بود. در این سال اوضاع خراسان و استرآباد بر اثر شورش طوایف
معشوش شد و در نتیجه ساعدالدوله به اشاره روس‌ها برکنار و یارمحمد خان سهام‌الدوله
بعنوری جانشین وی شد و احتمالاً جنگ ترکمان در همین هنگام واقع شده است.

۲. ظرافت نایب‌الصدر در استفاده از این بیت در بودن لفظ فرج است که مخفف فرج‌الله
و نام فرد مورد بحث است.

۳. با جا به جایی دو مصراع، بیتی از دفتر ششم مثنوی معنوی است و عبارت الصبر مفتاح
الفرج (صبر کلید گشایش است) حدیث نبوی است.

شنبه سلخ [سؤال ۱۳۱۴ق]

آقا میرزا زین‌العابدین خان، منشی جناب امیر، طاقه‌الیجه^۱ سبز به رسم نیاز فرستاده – همواره سبز باشد – اوئل غروب استهلال نموده، بعد از قرائت دعای مؤثر، قدری نبات با انجمن حضور صرف گردید. شب را جناب [علی‌قلی خان] متصرّس‌السلطنه کتاب مشنوی صیقل‌الارواح به خط شکسته و بعضی هدایای دیگر به یادگار فرستاد.

تبرستان
www.tabarestan.info

یکشنبه غرہ ذی القعدہ الحرام [۱۳۱۴ق]

آقا میرزا جعفر حکیم‌باشی طاقه‌الیجه فرستاد و بعد خود برای وداع آمد؛ به همراهی فوج می‌روند. دو ساعت به ظهر مانده جناب امیر‌تومان به عزم وداع تشریف آورده، می‌روند برای جمع‌آوری سرباز [به] کلاسترافق و کجور و از آنجا به طهران. ما هم روز چهارشنبه چهارم را از طرف رشت خیال حرکت داریم؛ تا خواست الهی چه باشد. اگرچه در آغاز آمدن تنکابن خیال داشت که از کناره دریا به استرآباد رود و از آنجا به طرف عشق‌آباد و مشهد مقدس رضوی مشرف گردد؛ ولی به واسطه بعضی اتفاقات به وقت دیگر تقدیر شد و من کلام الشیخ رویم بن احمد [بغدادی]^۲ : «من أدب المُسافِرَ أَن لَا يجاوِرْ هَمَّةَ قَدَّمَهُ وَ حَيْثُمَا وَقَفْ قَلْبَهُ يَكُونُ مَنْزِلَهُ»^۳. سبحان الله!

۱. الیجه: الاجه، نوعی پارچه راه راه پشمی یا ابریشمی که با دست بافند (معین).

۲. ابومحمد رویم بن احمد بن بزید بغدادی (م. ۳۰۳ق) از مشاهیر مفسرین و فقهای قرن سوم و از علمای اهل سنت و بر مذهب داود بن علی ظاهری بود و منصب قضا را بر عهده داشت.

۳. یعنی: از ادب مسافر (آدب سفر) آن است که قدمش از همتش جلو نمی‌افتد و گویی که قلبش وقف رسیدن به منزل شده است.

شب است و از مفارقت یاران در تب.

خفته خبر ندارد سر در کنار جانان

کاین شب دراز باشد در چشم پاسبانان^۱

از این به بعد هنگامه ماران مختلفه‌اللوان و قراقر غوک و بسیاری پشه و فریاد شغال و عرّگاو و غرّش بیر و تعقّن هوا و کثافت آب در سواحل خزر در ازدیاد است. وزغ و مار و سنگ‌پشت در اطراف و کنار مزارع و جویبار بسیار است. مار دشمن وزغ و سنگ‌پشت دشمن مار است و ماران این سامان سیّاح و سباح می‌باشند و هوش به قدر خرگوش فراوان است.

دوشنبه دوم [ذی القعده ۱۳۱۴]

با حاجی محمدیوسف مذکور مهمان مشهدی علی‌اکبر برادر ناظر منظور هستیم. آقا میرزا خلیل، سررسته‌دار محال، دو گروانکه^۲ چای روسی و تباکوی فارسی فرستاد و بعد از ساعتی خود زحمت کشیده آمده و برای ملحق شدن با فوج رفت. یک ساعت از شب گذشته، جلیل برید از طهران رسید. پاکتی چند و سه تقویم هم جناب جلالت‌ماب [میرزا عبدالغفار] نجم‌الدوله^۳ به رسم مرحمتی همه‌ساله ارسال فرموده بودند. خالق نجوم پیوسته آن عالم علوم را خالی از هموم و غموم بدارد و سال‌های بسیار در استخراج تقاویم ثوابت و سیّار، دوستار دوستان^۴ را قرین مسرّت نمایند.

۱. بیت از غزلیات شیخ سعدی شیرازی است.

۲. گروانکه: واحد وزن روسی معادل پنج سیر که اختصاصاً برای چای به کار می‌رود (دهخدا).

۳. دوستار دوستان: دوستدار دوستان؛ نایب‌الصدر خود را به این صفت یاد کرده است.

از اخباری که در مرسولات طهران نوشته‌اند، در هشت ساعت و نیم از شب چهارشنبه سیزدهم شوال سیصد و چهارده اوладی خداوند به حیر مرحمت فرموده، نامش را خدیجه نهاده‌اند.

سه شنبه سیم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

در ترتیب و جمع آوری سامان راه بود، جناب متظم دیوان تشریف آورده، دعوت به گلیجان نموده که فردا که بنای خواست اسٹ، نقل مکان به عمارت ایشان بشود. شب را در منزل عمدة التجار حاجی یوسف موعود بودیم. بعضی کتاب و اسباب که در راه لازم نبود، به مشارکیه سپرده که از طرف کلارستاق و کجور به طهران فرستند که از رودخانه‌هایی که در راه رشت است، این من باشد.

چهارشنبه چهارم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

ناهار در منزل میرزا عبدالله برادر دیگر ناظر منظور دعوت است. عصر را وداع خرم آباد نموده، به مزرک آمده، مسیح الاطباء را ملاقات نموده. میل دارند تا رشت به مشایعت بیایند. اوئل غروب وارد گلیجان شده، جناب متنظم دیوان در نهایت انتظام قیام به ادائی تکالیف مهمانداری نموده، چهار روز و چهار شب نگاه داشتند.

شنبه هفتم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

بعد از حمام سوار شده، به اتفاق میزان و دوستان باید رفت منزل آقا فضل الله. دو فرسخ است. راه قدری بد است [و] روزهای بارندگی

صعب العبور. از چالکرود که از جمله شش رودخانه معظم تنکابن است، به سلامت گذشتیم و بعد از اختتام مجلس موعود، عود به منزل نمود. شب پاکی از امیراکرم نصرالسلطنه - دام اقباله - به انضمام مبلغ پنجاه تومان به رسم نیاز رسید و مزید دعاگویی گردید.

دوشنبه نهم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

بنای رفتن به سختسر است و منزل رمک بطراء قرشت بر وزن نمک. جناب متظم دیوان هم برای گرفتن در آب گرم^۱ و بدرقه می‌آیند، هنگام سواری از امتعه ولایتی و مبلغی نقد سر راهی فرستاد. به اتفاق رهسپار شده، به شیررود رسیده؛ جمعی از تجارت باکو خانه و لانه داشتند، خواهش نموده صرف چای شود. از آنجا که گذشتیم، سید محله بر سر راه بود. جای باصفایی است؛ اما آب شیرین و گوارا کم دارد و پلنگ و بیر در جنگلش بسیار و گاهی به اهل آبادی صدمه می‌زنند و اهالی در گذر آن‌ها تله نصب نموده، به دام می‌افتدند. دو ساعت به غروب مانده وارد رمک شده، کسانی که پیش فرستاده شده بودند، ترتیب منزل و طبخ چای [و] لوازم شب را فراهم نموده، رفقا به آب گرم زدند و ما به پیاله.

سهشنبه دهم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

باید رفت آخوندمحله پایتحت سختسر است. نیم فرسخ بیش نیست. جناب شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر نهایت محبت را مبذول داشت. شب را جناب متنظم دیوان وداع نموده، مراجعت فرمود.

۱. متن چنین است؛ ولی «گرفتن آب گرم» یا «رفتن در آب گرم» صحیح است و ضبط متن اشتباه مؤلف یا کاتب است.

چهارشنبه یازدهم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

بنای رفتن به رودسر است. آقا سید محمد شیخ‌الاسلام تا لب دریا و آخر خاک تنکابن مشایعت نمودند و ما به همان ترتیب سابق طی منازل کرده، تا وارد رشت گردیده و در عبور از رودخانه‌ها سخت گذشت و بحمدالله به سلامت آمده، دو ساعت به غروب مانده وارد کردمحله در عمارت و باع جناب حاجی میرزا نصیر منزل نمودیم. چند روزی برای رفع خستگی نگاه داشتند.

تبرستان

سدهشنبه بیست و چهارم [ذی القعده ۱۳۱۴ق]

شد رحال^۱ به طرف طهران است. به همان ترتیب مشروح ذهاب، ایاب نمود.

چهارشنبه دوم ماه ذی الحجۃ‌الحرام [۱۳۱۴ق]

وارد خانقاہ طهران گردید.

۱. شد رحال: از جایی به جای دیگر کوچ کردن، سفر. (دهخدا)

تعليقات

ص ۲۱

حسینقلی خان مخبرالملک: حسینقلی خان مخبرالملک مخبرالدوله (۱۲۶۴-۱۳۳۵ق) فرزند علیقلی خان مخبرالدوله (م. ۱۳۱۵ق) فرزند رضاقلی خان هدایت (مرتبی مظفرالدین میرزای ولیعهد) و از خاندان معروف هدایت بود. او در سال ۱۲۶۴ق در تهران به دنیا آمد و تحت ناظارت پدرش تحصیل کرد و با زبان‌های عربی و فرانسه آشنایی یافت. در سال ۱۲۸۴ق وارد تلگرافخانه تهران شد که تحت ریاست پدرش رئیس کل تلگراف مملکت بود. او در سال ۱۳۰۱ق ملقب به مخبرالملک گردید و رئیس تلگرافخانه پایتخت شد و در سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار (حک: ۱۳۱۴-۱۳۲۴ق) وزیر پست و تلگراف گردید. او پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۱۵ق ملقب به مخبرالدوله شد. او از مخالفان مشروطه بود و به همین دلیل پس از اعاده مشروطیت خانه‌نشین شد و عاقبت در سال ۱۳۳۵ق در ۷۱ سالگی درگذشت.

(نک: عاقلی، خاندان‌های حکومتگر ایران، ۱/۳۰۵-۳۰۶).

حاجی علی معمار کاشانی: حاجی علی معمار کاشی معروف به «سرتیپ علی خان مهندس» فرزند محمودخان ملک‌الشعرای کاشی (م. ۱۳۱۱ق) فرزند ملک‌الشعراء محمدحسینخان عنزلیب فرزند ملک‌الشعراء فتحعلی خان صبای

کاشی بود. پدرش محمود خان ملک الشّعراء مردی ادب، شاعر، خطاط و نقاش بود و در آغاز پیشکاری و وزارت شاهزاده اللهقلی میرزا ایلخانی، حاکم لرستان و گلپایگان را بر عهده داشت. پس از آن عضو مصلحت خانه، وزیر عدلیه و رئیس اداره انتبعاعات شد. علی خان مهندس از صاحب منصبان و مترجمین مدرسه دارالفنون تهران بود و بعداً در حدود سال ۱۳۰۷ به همراه محمدحسن میرزا، نقشه نسبتاً کاملی از راهها و شهرها و قصبات و آبادی‌ها و عوارض طبیعی میان تهران و فیروزآباد فارس تهیه کرد.
 (افشار، چهل سال تاریخ ایران، ۱/۴۰۴، ۲/۷۰۰؛ بامداد، رجال مشیر و طه گیلان، ۵/۲۸۱).
۲۸۳

پل رودخانه منجیل: پل منجیل، پلی بوده در حوالی سد سفیدرود فعلی قرار داشته و دو کرانه این رودخانه را به هم متصل می‌کرده است. اهمیت این پل علاوه بر موقعیت سوق‌الجیشی آن، به خاطر طول این پل و دیگری قرار گرفتن آن در منطقه بادخیز منجیل بود که آن را آسیب‌پذیر ساخته بود. اوئین بار شاه عباس اول صفوی (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸ق) پس از غلبه بر گیلان در سال ۱۰۰۰ق و با هدف دسترسی آسان و سریع به منطقه، دستور ساخت آن را صادر کرد. به نوشته سیاح آلمانی اوٹاریوس که در سال ۱۰۴۸ق در عهد شاه صفی صفوی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) به ایران مسافرت کرد، پل منجیل دارای شش پایه بود که در هر پایه اتاقی و آشپزخانه‌ای ساخته شده بود و پلکانی برای رفتن به این اتاق‌ها وجود داشت. گنجایش اتاق‌ها برای جا دادن افراد یک کاروان کافی بود. پلی که اوٹاریوس به توصیف آن پرداخته بود، در کمتر از یک قرن بعد ویران شد؛ تا جایی که تاجر و بازرگان معروف هانوی که در عهد نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰) به گیلان

سفر کرد، در منجیل برای گذشتن از عرض سپیدرود ناگزیر از قایق استفاده نمود. پس از استیلای قاجاریه بر گیلان، حکمران وقت سلیمان خان قاجار (حک: ۱۲۰۱-۱۲۱۱ق) در حدود سال ۱۲۰۷ق دستور داد تا با گچ و ساروج پلی هفت‌چشمی در محل پل سابق ساخته شود. لیکن میجر دارسی تاد که در سال ۱۲۴۷ق از منجیل عبور کرده، گزارش داده است که در این هنگام دو طاق از هفت طاق این پل کنله شده و از پایه آن برای عبور استفاده می‌شد و ظاهراً سازه‌های چوبی بر روی این پایه‌ها نصب شده بود. این پل به سال ۱۲۷۵ق به اشاره ناصرالدین‌شاه قاجار (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۴ق) و با استفاده از وجوده خزانه و به سرپرستی و نظارت حاجی ملّ رفیع شریعتمدار (م. ۱۲۹۲ق) بازسازی و با هفت طاق محکم آجری و دیوارهای بلند برای سهولت عبور و مرور بنا نهاده شد. ولی از آنجا که این پل در معرض بادهای تند منجیل و طغیان آب بود، مرتب‌آسیب می‌دید و بار دیگر در سال ۱۳۰۳ق نیاز به تعمیر اساسی پیدا کرد. به دستور ناصرالدین‌شاه تعمیر پل به حاجی علی معمار کاشی محول شد و ظاهراً کار تعمیر آن تا سال ۱۳۰۵ق طول کشید. با این حال به هنگام وزش بادهای تند منجیل عبور از روی این پل با دشواری همراه بود و گذرگاهی چوبی در طرفین پل درست کرده بودند تا بتوانند در پناه بدنه آن در جهت مخالف باد عبور کنند. این پل نیز در سال ۱۳۱۶ق بر اثر سیل از جا کنده شد و پس از مدتی کمپانی روس که متصدی ساخت و ترمیم راه رشت-قزوین بود، پلی از آهن بر روی پایه‌های بازمانده پل ویران شده بنا کرد. این پل آهنی همچنان برپا بود تا اینکه شانزده سال بعد در سال ۱۳۳۶ق که بین جنگلی‌ها و قوای انگلیس در منطقه منجیل درگیری پیش آمد، در حین جنگ منفجر شد.

لیکن مجلدًا این پل را مرمت کردند و سی و هفت سال، یعنی تا زمان احداث سد سفیدرود در سال ۱۳۳۹-۱۳۳۳ش باقی بود.
(رابینو، ولایات دارالمرز گیلان، ۵۲، ۳۰۸؛ یوسفدهی، حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه، ۱۰۹-۱۱۰؛ عباسی، گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی، ۱۷، ۴۳-۴۴؛ سرتیپ-پور، نام‌ها و نامدارهای گیلان، ۵۶۲؛ فخرانی، گیلان در جنیش مشروطیت، ۱۰۴).

ناصرالدین شاه قاجار: ناصرالدین شاه قاجار (حک: ۱۲۷۴-۱۳۱۳ق) فرزند محمدشاه قاجار (م. ۱۲۶۴ق) از بطن مهدعلیخان (م. ۱۲۹۰ق) و چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه بود. او در سال ۱۲۴۷ق در تبریز به دنیا آمد و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۲۶۴ق در سن ۱۷ سالگی با حمایت صدراعظم مقتدر خود میرزا تقی خان امیرکبیر به سلطنت رسید. ناصرالدین شاه پنجاه سال سلطنت کرد و در کشورداری پادشاهی مستبد و در زندگی خصوصی فردی خوشگذران و شاعر مسلک بود. او برخلاف مصالح کشور امتیازاتی زیانباری را به بیگانگان اعطا کرد و سه سفر او به اروپا هزینه گزافی به همراه داشت و در عین حال بر اثر هوس‌های شاهانه، نواوری و تجدید طلبی‌هایی هم از خود نشان می‌داد. وی عاقبت در ۱۷ ذی قعده ۱۳۱۳ق در حرم حضرت عبدالعظیم به گلوله میرزا رضای کرمانی به قتل رسید.

(نک: افشار، چهل سال تاریخ ایران، مجلدات سه‌گانه).

۲۲ ص

اکبر خان بیگلربیگی: علی اکبرخان اُمشهای معروف به «اکبرخان بیگلربیگی» (م. ۱۳۰۷ق) فرزند حاجی آقاجانی از اهالی مرفه روستای اُمشه و زراعت‌پیشه بود. اکبرخان در روستای اُمشه از توابع شهر سنگر که در آن

زمان قصبه‌ای از توابع رشت محسوب می‌شد به دنیا آمد و در آغاز مأمور راهداری سنگر بود و در سال‌های ۱۲۷۸ تا ۱۲۷۷ ق که تعزیض و تسطیح راه رشت-منجیل وجهه همت حکومت گیلان و مردم قرار گرفت، مباشرت اجرای طرح راهسازی مربوط به قطعه سنگر-کهدم را بر عهده گرفت. او امور محوله را به نحو احسن به انجام رساند و مورد تقدیر امنای مصلحت خانه قرار گرفت. نامبرده پس از اتمام کار، عمل همان قطعه را از مقامات محلی اجاره کرد، یعنی در مقابل دریافت عوارض راهداری (نواقلی) از چهارپایان و وسایط نقلیه عبوری، به مرمت و نگهداری راه مورد بحث می‌پرداخت و مبلغی هم به عنوان اجاره به حکومت گیلان می‌داد. اکبرخان از این راه سود سرشاری به دست آورد. او در حکومت امیرقاسم خان والی (حک: ۱۲۸۵ - ۱۲۷۸ ق) با عنوان خانی به سمت داروغه امور درخانه حکومتی (نیابت فرآش خانه) منصوب شد. اکبرخان که طی سال‌ها از راه‌های گوناگون سرمایه‌دار شده بود، در حدود سال ۱۲۹۶ ق گمرکات گیلان را از دولت اجاره کرد و در سال ۱۳۰۰ ق که گمرکات کل ایران جزو ابواب جمعی میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان قرار گرفت، گمرکات مازندران و خراسان و کرمانشاه را هم اجاره کرد و از این راه به یکی از ثروتمندان درجه اول ایران بدل شد و به دلیل حسن خدمت، سمت و عنوان بیگلریگی گیلان را به دست آورد و علاوه بر این، حکومت انزلی، غازیان، گسکر و نیابت حکومت لشته‌نشا را بر عهده داشت. در سال ۱۳۰۶ ق که قرار شد خالصجات گیلان به فروش برسد، اکبرخان که نقدینگی اش بیش از دیگران بود، موفق به خرید بسیاری از این خالصجات به قیمت ارزان شد و روستاهای متعددی را به تملک خود درآورد و در

زمرة مالکان طراز اول مملکت قرار گرفت. لیکن سال بعد در ۱۳۰۷ق دیده از جهان فرویست. از اقدامات اکبرخان بیگلریگی غیر از احداث و تعریض جاده سنگر- کهدم می‌توان از موارد ذیل یاد کرد: احداث بازار سنگر با همراهی محمدحسن خان معین التجار رشتی (پیش از سال ۱۳۰۲ق)، احداث کاروانسرایی در رشت، احداث ابینه و عمارتی در آمشه و احداث قلمستانی بزرگ در کنار گوهررود که امروزه پارک عمومی شهر رشت است.

(بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۴۵/۱، ۵۲/۳؛ سرتیپ پیغمبر نامها و نامدارهای گیلان، ۴۹-۵۰؛ نوزاد، گیلان در واقعیت اتفاقیه، ۱۴۸؛ فراهانی، سفرنامه ۳۵، ۳۷، ۴۱-۴۰، ۴۴؛ عباسی، گیلان در سفرنامه سیاحان ایرانی، ۸۹).

۲۳ ص

ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه: (م. ۱۳۱۷ق) پسر دوم سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (فاتح هرات) و داماد امامقلی میرزا عmadالدوله بود. او در سال ۱۳۰۴ق به ریاست هیئت اعزامی ایران برای تهییت جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا تعیین شد و در جمادی الآخر ۱۳۰۵ق حکمران گیلان گردید. او در شعبان همان سال با شورش اهالی مواجه شد و ناصرالدین شاه در ۷ شوّال امیر تومان نصرالله‌خان نصرالملک قزوینی را مأمور تنبیه شورشیان کرد. در اواخر همان سال حسام‌السلطنه از طرف شاه مأموریت یافت تا برای عرض تهییت ورود امپراتور روس به تفلیس برود. او یک ماه بعد در اوخر محرم یا اوایل صفر ۱۳۰۶ق به رشت بازگشت و تلگرافی به شاه خبر داد که حامل پیام‌های محترمانه‌ای از طرف امپراتور روس است که باید شفاهما به عرض برساند و شاه نیز او را به تهران احضار کرد. حسام‌السلطنه در سال ۱۳۰۸ق از حکومت گیلان برکنار شد و

سمت‌های بعدی او عبارت بود از: حاکم قزوین (۱۳۰۹ق)، حاکم خوزستان (۱۳۱۰ق)، رئیس گمرک فارس و بنادر (۱۳۱۳ق)، حاکم لرستان و بروجرد (۱۳۱۵ق). ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه عاقبت در سال ۱۳۱۷ق درگذشت. (یوسفدهی، حکمرانان گیلان، ۱۷۹-۱۸۰).

۲۴ ص

میرزا محمد خان صدیق‌الملک: میرزا احمدخان نوری استقندیاری ملقب به صدیق‌الملک (م. ۱۳۳۶ق) فرزند میرزا محمدخان صدیق‌الملک بود که در عصر ناصری سه دهه در وزارت خارجه ریاست داشت. میرزا احمدخان در سال ۱۲۶۴ق دیده به جهان گشود و پس از تحصیلات رایج زمان و تسلط بر مکالمه به زبان فرانسه، در سال ۱۲۸۲ق در ۱۸ سالگی به خدمت وزارت خارجه درآمد که تحت ریاست پدرش بود و در همین سال نایب دوم سفارت ایران در پاریس شد. در سال ۱۲۸۵ق نشان سرهنگی دریافت کرد و سال بعد نایب اول سفارتخانه شد و در سال ۱۲۹۸ق نشان سرتیپ دومی و منصب مستشاری سفارت پاریس را به دست آورد. او سپس به ایران بازگشت و از سال ۱۳۰۰ق به مدت ۱۸ سال رئیس اداره تشریفات و مستشاری وزارت خارجه بود و در سال ۱۳۰۲ق سرتیپ اول و در سال ۱۳۰۷ق امیر‌томان شد. نامبرده در سلطنت مظفر الدین شاه در سال ۱۳۱۷ق به عنوان آژان دیپلماتیک ایران در بلغارستان به صوفیه رفت و سپس وزیر مختار ایران در عثمانی و در سال ۱۳۲۳ق وزیر مختار ایران در هلند گردید. تا این‌که در سال ۱۳۳۲ق ظاهراً به علت بیماری متظر خدمت شد و از هلند به پاریس رفت و در همانجا در سال ۱۳۳۶ق بدرود حیات گفت. (متحن‌الدوله شفاقی، رجال وزارت خارجه، ۱۳۱ ۸۷).

ص ۲۷

atabak-e-a'zam Amīn al-Salṭanān: علی اصغرخان مخاطب به اتابک اعظم و ملقب به امین‌السلطان (۱۲۷۵-۱۳۲۵ق) پسر دوم آقا ابراهیم امین‌السلطان (م. ۱۳۰۰ق) بود. پدرش آقا ابراهیم در آغاز رئیس آبدارخانه سلطنتی بود و به تدریج مشاغل مختلفی از جمله وزارت دربار و خزانه و گمرک را عهده‌دار شد. علی اصغرخان سواد چندانی نداشت ولی از همان جوانی زیر دست پدرش تربیت شد و با چم و خم سیاست و حکومت آشنایی گردید و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۰۰ق تمامی مشاغل و لقب او را به دست آورد. پس از آن با لقب اتابک اعظم به صدارت عظمی منصوب گردید و ولی انحطاط اخلاقی و اقدامات او در برای واگذاری امتیازات متعدد به بیگانگان، رواج دادن پیشکشی در گرفتن مناصب و تدارک سفرهای پرخرج شاه به فرنگ موجبات نارضایتی مردم را فراهم آورد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۴ق، ابتدا در سمت خود ابقاء شد ولی در همان سال معزول و به قم تبعید گردید. ولی در سال ۱۳۱۶ق مجلداً به صدارت تعیین شد و تا سال ۱۳۲۱ق در این سمت باقی بود. لیکن در این تاریخ شاه بر اثر فشار مخالفان امین‌السلطان از میان درباریان و علماء و مردم، او را عزل کرد. امین‌السلطان صلاح دانست که کشور را ترک کند و چند سالی به خاور دور، حجاز، اروپا و آمریکا سفر کرد ولی در سال ۱۳۲۵ق محمدعلی شاه قاجار (حک: ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق) او را به ایران احضار کرد تا ریاست‌الوزرایی را بر عهده گیرد و با تدبیر خود موجبات تعطیل مشروطیت را فراهم آورد. لیکن نامبرده در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ق در مقابل مجلس شورای ملی به دست عباس‌آقا تبریزی که از

مشروعه خواهان بود، به قتل رسید.

(چهل سال تاریخ ایران، ۴۶۳/۲-۴۶۴؛ معیرالممالک، رجال عصر ناصری، ۱۹۰-۲۱۷).

ص ۳۰

اویس میرزا احتشام‌الدوله: اویس میرزا احتشام‌الدوله (م. ۱۳۱۰ق) فرزند حاج فرهاد میرزا معتمد‌الدوله پسر پانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه و نوّه دختری محمد‌علی میرزای دولتشاه بود. او در سال ۱۲۵۵ق به دنیا آمد و در جوانی داماد عمومی خود سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (فاتح هرات) شد. در سال ۱۲۷۷ق آجودان حضور ناصر‌الدین شاه قاجار و در سال ۱۲۸۷ق به نیابت از پدرش حاکم همدان گردید. نامبرده در سفر فرنگ در سال ۱۲۹۰ق جزو ملتزمین رکاب شاه بود. پس از آن در سال ۱۳۰۵ق به حکومت فارس منصوب و در همین سال پس از مرگ پدرش ملقب به معتمد‌الدوله شد و لقب احتشام‌الدوله را به برادرش عبدالعلی میرزا دادند. حکومت اویس میرزا در فارس تا سال ۱۳۰۹ق طول کشید و یک سال پس از عزل در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ق در ۵۵ سالگی بر اثر ابتلا به یرقان درگذشت. پیکرش را پس از انتقال به کاظمین در مقبره اختصاصی پدرش به خاک سپرده‌ند.
(نک: چهل سال تاریخ ایران، ۵۸۲/۲).

ص ۳۱

علی‌قلی خان مخبر‌الدوله: علی‌قلی خان مخبر‌الدوله (م. ۱۳۱۵ق) فرزند رضاقلی‌خان هدایت (م. ۱۲۸۸ق) مریم عباس میرزا ملک‌آرا و مطفر‌الدین میرزای ولیعهد و صاحب تذكرة مجمع الفصحا بود. علی‌قلی‌خان در سال ۱۲۴۵ق در شیراز از بطن مریم خانم، دختر محمد‌مهدی‌خان شحنه به دنیا

آمد و پس از تحصیلات رایج زمان، در سن ۱۹ سالگی حاکم فیروزکوه شد. او پس از تأسیس دارالفنون در تهران به تحصیل در این مدرسه که ریاستش با پدر او رضاقلی خان بود، مشغول شد؛ ولی تحصیل را ناتمام گذاشت و به ریاست کتابخانه این مدرسه منصوب گردید. در سال ۱۲۷۵ق به حاطر خدماتی که در برای توسعه خط تلگراف انجام داد، ملقب به مخبرالدوله شد. او پس از چندی ریاست کل تلگرافخانه را بر عهده گرفت و در سال ۱۲۹۸ق وزارت علوم و در سال ۱۲۹۹ق وزارت معادن و سپس وزارت تجارت نیز جزو مشاغل او شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ ملتزم رکاب بود و از آنجا به مکه رفت. در سلطنت مظفرالدین شاه پس از عزل امینالسلطان و تعیین میرزا علی خان امینالدوله به صدارت در سال ۱۳۱۴ق، مخبرالدوله چندی ریاست ضرائبخانه و خزانه و وزارت داخله را هم بر عهده گرفت. لیکن در سال ۱۳۱۵ق در ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و در تکیه رضاقلی خان در جوار پدرش به خاک سپرده شد. فرزندانش حسین-قلی خان مخبرالملک مخبرالدوله (←)، مرتضی قلی خان صنیعالدوله (←)، مهدی قلی خان مخبرالسلطنه و محمد قلی خان مخبرالملک همگی از مشاهیر رجال ایران در عصر قاجار بودند.

(نك: عاقلی، خاندان‌های حکومتگر ایران، ۱/۳۰۲-۳۰۴).

ص ۳۲

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک: میرزا یوسف مستوفی‌الممالک معروف به «آقا» (م. ۱۳۰۳ق) فرزند میرزا حسن مستوفی‌الممالک (م. ۱۲۶۱ق) فرزند میرزا کاظم مستوفی‌الممالک فرزند آقا محسن آشتیانی بود که پدر در پدر اداره مالیه مملکت ایران را بر عهده داشتند. میرزا یوسف در سال ۱۲۲۷ق دیده به

جهان گشود و در سال ۱۲۶۱ق پس از درگذشت پدرش مستوفی‌الممالک شد و در سال ۱۲۶۸ق حکومت اراک را هم بر عهده گرفت. او در سلطنت ناصرالدین شاه مورد عنایت میرزا تقی خان امیرکبیر قرار داشت؛ ولی پس از عزل و قتل نامبرده در موطن اجدادی خود، آشتیان اراک انزوا اختیار کرد. لیکن پس از عزل میرزا آقا خان نوری در سال ۱۲۷۵ق بر سر شغل قبلی خود، ریاست دیوان استیفا بازگشت و تا سال ۱۲۸۳ق علاوه بر وزارت مالیه مشاغل متعدد دیگری را هم بر عهده گرفت و در سال ۱۲۸۴ق به ریاست وزرا منصوب شد. لیکن در سال ۱۲۸۸ق که میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار اعظم) به صدارت عظمی رسید، مستوفی‌الممالک که خود را شایسته این مقام می‌دانست، از کارها کناره‌گیری کرد و بار دیگر در آشتیان منزوى شد. لیکن پس از عزل سپهسالار در سال ۱۲۹۰ق، بخش اعظم اداره امور مملکت به وی محول شد و در سال ۱۲۹۴ق عملاً وزیر اعظم بود؛ ولی در سال ۱۳۰۱ق رسمآ فرمان صدارت عظمی را دریافت کرد. نامبرده عاقبت در اول رجب ۱۳۰۳ق بدرود حیات گفت و تمامی مشاغل و امتیازات او بجز سمت صدارت، به پسرش میرزا حسن خان مستوفی (رئیس‌الوزرای بعدی) مفوّض شد.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۴-۴۷۸/۴۹۰).

ص ۳۳

میرزا رضا کرمانی: میرزا رضا کرمانی از کسبه اهل کرمان بود که برای شکایت از ستم حاکم کرمان به تهران آمد، ولی در پایتخت مورد آزار و اذیت کامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم تهران قرار گرفت و نزدیک به دو سال در زندان قزوین محبوس بود و پس از آزادی در شمار مریدان

سیدجمالالدین اسدآبادی قرار گرفت. پس از تبعید سیدجمال، به دنبال او به کشور عثمانی رفت و به اشاره مراد به قصد کشتن ناصرالدین شاه به ایران بازگشت و در ۱۷ ذیقده ۱۳۱۳ق قصد خود را عملی کرد و شاه قاجار را در حرم حضرت عبدالعظیم در ری به قتل رساند و خود نیز اندکی بعد در ۲ ربیع الاول ۱۳۱۴ق به دار مجازات آویخته شد.

۳۴

تبرستان

مظفرالدین شاه قاجار: مظفرالدین شاه (حکم: ۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ق) فرزند ناصرالدین شاه قاجار (حکم: ۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ق) در سال ۱۲۷۹ق دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۷۷ق در هشت سالگی به ایالت آذربایجان فرستاده شد. در این هنگام مربی او رضاقلی خان هدایت، پیشکاری او با عزیز خان مکری و وزارت او با میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی بود. او یک سال بعد به ولیعهدی تعیین شد و در سال ۱۲۸۴ق در سن ۱۵ سالگی با دخترعمه خود تاج‌الملوک (ام‌الحاکان) ازدواج کرد که حاصل ازدواج شاهزاده عزّت‌الدوله و میرزاتقی خان امیرکبیر بود. لیکن بین ولیعهد و همسرش به جهت پدرکشتنگی عروس و دلایل دیگر، سازگاری وجود نداشت و با آنکه صاحب دو فرزند بودند، نهایتاً در سال ۱۲۹۳ق از یکدیگر جدا شدند. مظفرالدین شاه ۳۵ سال ولیعهد ماند تا اینکه پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۳۱۳ق در سن ۴۴ سالگی به پادشاهی رسید. مظفرالدین شاه مردی ضعیف، ترسو، خرافی و بیمار و در عین حال مهربان، نرم‌خوا، تأثیرپذیر و ساده‌دل بود. اوضاع نابسامان کشور و امتیازاتی که تحت تأثیر اتابک صدراعظم و درباریان به بیگانگان داد و سفرهای پرخرج او به اروپا، موجبات نارضایتی مردم را فراهم آورد و مشروطه‌خواهی که زمینه آن پیش

از این در سلطنت پدرش فراهم شده بود، در زمان او به اوج خود رسید و نهایتاً به صدور فرمان مشروطیت توسط وی منجر شد. ولی خود او ده روز بعد در ۲۴ ذیقده ۱۳۲۴ق بر اثر عوارش ناشی از بیماری‌های گوناگون، بهویژه بیماری کلیوی در سن ۵۵ سالگی بدرود حیات گفت.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۴ / ۱۲۰ - ۱۳۵).

جهانسوز میرزا امیرنوبیان: حسین قلی میرزا معروف به «جهانسوز میرزا امیرنوبیان» (۱۲۴۸ - ۱۳۱۸ق) فرزند فتحعلی شاه قاجار بود. او در سال ۱۲۶۹ق رئیس اصطبیل خاصه و امیر آخرور شاه شد و در سال ۱۳۰۲ق به حکومت ارومیه و در سال ۱۳۰۴ق به حکومت شاهroud و بسطام تعیین گردید. جهانسوز میرزا در سال ۱۳۰۹ق معزول و در سال ۱۳۱۰ق با درجه امیرنوبیانی حاکم و فرمانده قشون همدان شد. او در سال ۱۳۱۱ق جای خود را به برادرش احمدمیرزا عضدالدوله داد و دویاره حاکم شاهroud و بسطام گردید. در سال ۱۳۱۳ق جای خود را به برادرزاده‌اش امیرخان سردار داد و به تهران بازگشت و پس از آن در سال ۱۳۱۵ق که امیرخان وزیرجنگ و رئیس قشون شد، جهانسوز میرزا بار دیگر حاکم شاهroud و بسطام شد و در همین سمت در سال ۱۳۱۸ق درگذشت.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۵ / ۵۴ - ۵۵).

۳۶

میرزا ابراهیم ضیاءالاطباء: حاج میرزا ابراهیم گیلانی در سال ۱۲۵۰ق به دنیا آمد و پس از فراغت علم طب در رشت به طبابت مشغول شد و در سال ۱۲۹۶ق از جمله اطبای حاذق و حافظ الصحّه گیلان بود. او در سلطنت

ناصرالدین شاه ملقب به ضياءالحكما شد و در اواخر عصر ناصری در ذیحجه ۱۳۱۲ق به دریافت درجه سرتیپی و نشان و حمایل مفتخر گردید و در سلطنت مظفرالدین شاه لقب ضياءالاطبا را دریافت کرد. همسر ضياءالاطبا دختر شاهزاده يحيى ميرزا قاجار (پسر فتح على شاه قاجار) بود و از او صاحب يك پسر به نام آقا اسماعيل مؤذبالممالک و چهار دختر شد.

(نک: تاریخچه طب نظامی و رزمی، سایت دانشگاه علوم پزشکی ارتش؛ محلاتی، خاطرات حاج سیاح، ۲۱۰؛ نک: یوسفدهی، رجال گیلان در عصر ناصری)

يحيى ميرزا: شاهزاده يحيى ميرزا قاجار ملقب به «نوآب صلاح الملکی» (م. حدود ۱۲۸۶ق) پسر چهل و سوم فتح على شاه قاجار در سال ۱۲۳۳ق از بطن قمرنسا بیگم (بیگم خانم) دختر حسین قلی خان افشار ارومی دیده به جهان گشود و با فرمان پدرش در ۶ سالگی حکمران گیلان شد. محمد شاه قاجار نیز حکومت عمومی جوان و بیادعای خود را در گیلان تأیید کرد. اما در تمام اين سالها حکومت گیلان اسماً با او و رسميًّا با وزرای منصوب بود. يحيى ميرزا که شاهزادهای خوشگذران بود، در سال ۱۲۵۹ق از سمت خود معزول گردید، ولی گیلان را ترک نکرد و پس از آن به تفریح و تفرج و شکار روزگار میگذراند. يحيى ميرزا در سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق در حدود ۵۳ سالگی درگذشت.

(آصف، رستم التواریخ، ۴۷۹؛ عضدالدوله، تاریخ عضدی، ۶۵؛ هولمز، سفرنامه ساحل خزر، ۷۰-۷۱؛ یوسفدهی، حکمرانان گیلان، ۱۳۴-۱۳۳؛ نک: یوسفدهی، رجال گیلان در عصر ناصری).

حاجی آقا محمد معین التجار: آقا محمد رشتی ملقب به معین التجار فرزند حاجی محمدحسن تاجر معین التجار رشتی بود. پدرش که تا سال ۱۳۰۲ق حیات داشت، از تجار معتر گیلان در عصر ناصری بود و علاوه بر تجارت، در عمران و آبادی گیلان مشارکت داشت. آقا محمد که پس از درگذشت پدرش عنوان معین التجار را دریافت کرده بود، در اوخر عمر بینایی اش را از دست داد و متعاقب آن دچار پریشانی فکر شد. پس ازش حاجی محمدعلی معین السلطنه و حاج ابوالحسن معین التجار هردو از تجار و اعیان گیلان و دو تن از دخترانش هم همسران حاجی میرزا ابوالحسن شریعتمدار (م. ۱۳۲۸ش) و حاج سیدمرتضی مستشارالملک بودند. حاج محمد معین التجار موقوفاتی داشته که از جمله آنها سه دانگ از کاروانسرایی در مشهد است که در سال ۱۳۱۱ق وقف آستان قدس رضوی شد.

(آصفالدوله، استاد، ۶۴، ۱۷۴، نواز، گیلان در وقایع اتفاقیه، ۱۱۹؛ ۱۹۵؛ پندی، رشت در آیینه تاریخ، ۲۶۹؛ سایت کتابخانه دیجیتال آستان قدس رضوی؛ سایت مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع)).

۳۷

آقا باقرخان سعدالسلطنه: آقا باقر قمی ملقب به سعدالسلطنه (مقتول ۱۳۲۶ق) پسردایی اتابک اعظم علی اصغرخان امین السلطان بود. او تحت حمایت شوهرعممه خود آقا ابراهیم آبدار ترقی کرد و نایب آبدارخانه شاهی شد و در سال ۱۲۹۰ق در سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ جزو ملتزمین رکاب بود. در سال ۱۲۹۶ق امتیاز ساخت راه شوسمه قزوین- تهران را به دست آورد و در سال ۱۳۰۶ق ملقب به سعدالسلطنه شد. در سال ۱۳۰۷ق با امینه اقدس از همسران متبنّد شاه که برای معالجه چشم خود عازم اروپا بود،

همراه شد. در سال ۱۳۰۹ق نایب‌الحکومه و سال بعد حاکم قزوین شد و برای عمران و آبادی آنجا تلاش‌هایی کرد و از جمله سرای سعادت یا سعدیه را احداث کرد. سعدالسلطنه در سال ۱۳۱۳ق حاکم ساوجبلاغ مکری و در سال ۱۳۱۵ق حکمران گیلان گردید. او که مردی مستبد بود، در این ایام گوش یکی از علمای رشت را به جهت بی‌توجهی به احضار حکمران به دیوار میخ کرد که منجر به اعتراض مردم و علماء و عزل وی شد (۱۳۱۶ق). سعدالسلطنه در دوره مشروطه در سال ۱۲۲۵ق حاکم زنجان شد و در آنجا در سال ۱۳۲۶ق با ملأ قربان علی مجتهد سالم‌خورده شهر اختلاف پیدا کرد و هواداران مجتهد در دارالحکومه بر سرش ریختند و بر اثر اصابت ضربه چماق بیهوش شد. حاکم را با آن حال خراب با درشکه به تهران فرستادند که در بین راه در قروه درگذشت و جنازه‌اش را در قم در مقبره‌ای که در صحن امین‌السلطان برای خود تدارک دیده بود، به خاک سپردنده.

(نک: یوسف‌دهی، حکمرانان گیلان، ۱۸۹-۱۹۱)

حمدالله مستوفی: حمدالله مستوفی قزوینی (۷۵۰-۶۸۰ق) از مورخان و شاعران و جغرافیدانان نامی قرن هشتم بود. او در زادگاه تحصیل کرد و در جوانی وارد کار دیوانی شد و توسط خواجه رشید‌الدین فضل‌الله به سمت مستوفی زنجان، ابهر و طارم تعیین شد و پس از قتل او به خدمت پسرش خواجه غیاث‌الدین محمد درآمد. آثار وی عبارتند از: *تاریخ گزیله* (در تاریخ عالم از آغاز تا سال تأثیف ۷۳۰ق)، *نرهت القلوب* (در جغرافیا) و *منظومه ظفرنامه* (مشتمل بر ۷۵۰۰ بیت در بحر متقارب در موضوع تاریخ ایران). حمدالله مستوفی در سال ۷۵۰ق در قزوین وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد و آرامگاهی دارد.

وعاظ قزوینی: ملّا محمد دریعه قزوینی معروف به «رفیعا» متخلص به «وعاظ» (م. ۱۰۸۹ق) فرزند و به روایتی نوہ ملّا فتح‌الله واعظ قزوینی بود. او شاگرد ملّا خلیل قزوینی (م. ۱۰۸۹ق) و معاصر و معاشر صائب تبریزی و میرزا طاهر وحید بود و در مسجد جامع قزوین وعظ می‌گفت. از آثار اوست: دیوان اشعار، ابواب الجنان (نظم احادیث ائمه)، الموعظه، الحملة الحیدریه. واعظ قزوینی فقط موفق به نگارش جلد نخست ابواب الجنان شد و فرزند واعظ به نام میرزا محمد شفیع قزوینی آن را کامل کرد. دیوان واعظ قزوینی با تصحیح دکتر سیروس سادات ناصری در سال ۱۳۵۹ش. در تهران به چاپ رسیده است.

(سرخوش، کلمات الشّعر، ۱۲۱-۱۲۲، آزاد، سرو آزاد، ۱۰۵-۱۰۷؛ همو، ید پیضا، ۶۰۸-۶۰۹؛ خوشگو، سفینه ۷۰۸/۲-۷۰۹؛ نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ۱۷۱-۱۷۲؛ صفا، تاریخ ادب ایران، ۱۳۰۶-۱۳۰۱/۵؛ مدرس، ریحانة الادب، ۲۹۳/۶-۲۹۴).

ص ۳۸

شیخ احمد غزالی: مجده الدین ابوالفتح احمد غزالی (۴۵۲ - ۵۲۰ق) برادر کوچکتر ابوحامد محمد غزالی بود. او در حدود سال ۴۵۲ یا ۴۵۳ق در تابران توسر به دنیا آمد و به تحصیل فقه پرداخت و سپس به تصوف گرایش پیدا کرد و از فقهای بزرگ مذهب شافعی و از عرفای نامدار عصر خود شد و در نظامیه بغداد به تدریس می‌پرداخت. او در سال ۵۲۰ق در قزوین درگذشت و در مسجدی که امروزه احمدیه خوانده می‌شود به خاک سپرده شد. اثر مهم او سوانح العشاق است و دیگر آثار او عبارتند از: لباب-الاحیا، بحرالحقیقه، رساله عشقیه، الذخیره فی علم بصیره. (صفا، تاریخ ادب ایران، ۹۳۲/۲-۹۳۵).

ص ۳۹

عبدالله میرزای دارا؛ عبدالله میرزا قاجار متخلف به دارا (۱۲۱۱-۱۲۶۳ق) پسر یازدهم فتحعلی شاه قاجار بود. او در سال ۱۲۲۴ق در سن ۱۳ سالگی به حکومت زنجان منصوب شد و حدود بیست سال این سمت را بر عهده داشت. او در جنگ‌های ایران و عثمانی (۱۲۳۷ق) و ایران و روس (۱۲۴۱ق) شرکت داشت و در سلطنت برادرزاده‌اش محمد شاه در سفر و حضر با او همراه بود. وی عاقبت در سال ۱۲۶۳ق درگذشت. عبدالله میرزا دارا شاهزاده‌ای شاعر و نویسنده بود و از آثار اوست: دیوان اشعار (۵۰۰۰ بیت)، دیوان مراثی، قانون (بساط نشاط). برخی از اقدامات عمرانی او در زنجان عبارت بودند از: احداث دارالحکومه، مدرسه و مسجد جامع و نیز بازار و حمام قیصریه.

(نک: عضدالدوله، تاریخ عضدی، ۸۶-۸۷، ۱۱۲، ۱۶۵، ۲۲۶؛ اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ۲۶۴؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ۲/۲۹۳).

ص ۴۱

حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا؛ فرهاد میرزا ملقب به معتمدالدوله (۱۲۳۳-۱۳۰۵ق) پسر پانزدهم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه (۱۲۴۹ق) و برادر محمدشاه قاجار بود. او در سال ۱۲۵۰ق از جانب برادرش بهرام‌میرزا نایب‌الحکومه لرستان شد. برادرش محمدشاه قاجار یک بار در سفر هرات (۱۲۵۳ق) و یک بار در سفر اصفهان (۱۲۵۵ق) او را به نیابت از خود در پایتخت بجا گذاشت. فرهاد‌میرزا در سال ۱۲۵۷ق نایب‌الحکومه فارس شد ولی در سلطنت برادرزاده‌اش ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۱ق به دلایلی مغضوب و به طالقان تبعید گردید. اما اندکی بعد بدون اجازه به پایتخت بازگشت و به

سفرارت بریتانیا پناهنه شد. او پس از عفو شاه در سال ۱۲۷۸ق با لقب معتمدالدوله حاکم لرستان و خوزستان و پس از آن عضو دارالشورای کبرای دولتی (۱۲۸۰ق)، حکمران کردستان (۱۲۸۴ق) و پیشکار کامرانمیرزا نایب‌السلطنه (۱۳۹۰ق) گردید. لیکن به جهت ضدیت با میرزا حسین‌خان سپهسالار (وزیر اعظم) مدتی بیکار بود؛ تا این‌که پس از بازگشت از سفر حج در سال ۱۲۹۳ق حکمران فارس شد. او در سیّال ۱۲۹۸ق عزل و به تهران احضار شد و در سال ۱۳۰۵ق بدرود حبیت گفت و پیکرش پس از انتقال در عتبات عالیات به خاک سپرده شد. فرهادمیرزا معتمدالدوله شاهزاده‌ای دانشمند و اهل قلم بود و برخی آثار او عبارتند از: جام جم (در جغرافیا)، زنیل، کنز‌الحساب (ترجمة خلاصة الحساب شیخ بهایی)، منشآت و نصاب انگلیسی، قمقام زخار و صمصم تبار (درباره زندگی امام حسین (ع)), هدایه السیل و کفایه اللئل (سفرنامه حج) و فلک‌السعاده (در هیئت).
(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۸۶-۹۲).

۴۲ ص

امپراطور روس نیکلای دوم؛ نیکلای الکساندر روبرویچ معروف به نیکلای دوم (حاکم: ۱۸۹۴-۱۹۱۷م / ۱۲۷۳-۱۲۹۶ش / ۱۳۱۲-۱۳۳۵ق) فرزند امپراطور الکساندر سوم، از خاندان رومانوف و آخرین تزار روس بود و انقلاب کبیر روسیه (۱۹۱۷م) در زمان سلطنت او به وقوع پیوست. نیکلا ناچار به کناره-گیری شد و چندی دولت بلشویکی او و خانواده و همراهانش را در جاهای مختلف تحت نظر قرار داد و در نهایت همگی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸م. توسط گروهی از انقلابیون در دژ یکاترین بورگ به قتل رسیدند.

ص ۴۴

فتحعلیخان صبا: فتحعلیخان کاشانی ملقب به «احتسابالممالک» و مخلص به «صبا» (م. ۱۲۳۸ق) از شعرای بزرگ عصر قاجار و ملکالشعرای عهد فتحعلی شاه قاجار بود و از صلات گران این پادشاه برخوردار شد. او همچنین از منظومه‌سرایان بزرگ ایران به شمار می‌آید و از آثار اوست: دیوان قصاید، شاهنشاهنامه (در تاریخ قاجاریه)، خداوندانمه (در معجزات احمدی و غزوات حیدری)، عبرت‌نامه، گلشن صبا، لیلی و مجنون، هفت پیکر. نامبرده عاقبت در سال ۱۲۳۸ق درگذشت. فرزندان او محمدحسینخان عندليب و ابوالقاسم خان فروغ، نوه‌اش ملکالشّعرا محمودخان صبا هم شاعر بودند. از نکات جالب این‌که در سال ۱۲۱۸ق به فرمان فتحعلی شاه قاجار و به اهتمام و نظارت فتحعلی خان صبا در شهر رشت ضریحی برای مضجع شریف امام حسین (ع) ساخته شد که سازنده آن استاد حسین‌علی زرگر بود و توسط محمدحسینخان قره‌گوزلو (نیای بزرگ ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب‌السلطنه) به کربلا برده شد. به احتمال قوی اشعار و ماده‌تاریخ‌هایی از ملکالشعرای صبا که در برخی مساجد و بقاع رشت نصب شده، سروده ایام اقامت او در این شهر و در همین ایام است.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۷۳۳؛ مدرس، ریحانةالادب، ۴۱۱/۳؛ آرینپور، از صبا تا نیما، ۱/۲۰-۲۸؛ منجم، تذکر قآلخوانین، نامواره دکتر محمود افشار، ۵۴۵۴/۹).

ص ۴۵

میرزا فتح‌الله‌خان بیگلرییگی: فتح‌الله‌خان امشهای (۱۲۷۴- ۱۲۳۴ق / ش) فرزند حاجی میرزا محمدعلی معروف به حاجی‌خان امشهای و از اعضای

خاندان معروف اکبر بود. در جوانی به عنوان منشی وارد تشکیلات عمومی ثروتمند و متین خود اکبرخان بیگلریگی، حاکم انزلی و اجاره‌دار گمرکات شمال ایران شد و اندکی بعد نامزد ازدواج با یکی از دو دختر او شد. لیکن پس از درگذشت اکبرخان (م. ۱۳۰۷ق) ترجیح داد با بیوه عمومیش ازدواج کند. از قضا نامزد سابق فتح‌الله‌خان اندکی بعد بر اثر بیماری در جوانی درگذشت. در همان سال فتح‌الله‌خان علاوه بر املاک و دارایی‌های اکبرخان، وارث لقب بیگلریگی و مناصب او گردید و به دریافت درجه امیر‌تومنی نایل آمد. وی پس از آن به ترتیب ملقب به «سالار‌افخم» و «سالار‌اعظم» و «سردار منصور» شد. در ابتدای برخاستن نعمه مشروطه خواهی در سال ۱۳۲۳ق مدئت کوتاهی نایب‌الحكومة گیلان بود. او در همین سال به تهران رفت و اداره پست و تلگراف را از دولت اجراه کرد و در ایام اقامت در پایتخت با مشروطه خواهان همراه و هم‌پیمان شد. لیکن در سال ۱۳۲۶ق پس از ملاقات با محمد‌علی‌شاه و به هنگام ترک با غشایه دستگیر و به زنجیر کشیده شد و به کلات و سپس در استبداد صغیر به مشهد تبعید گردید. ولی پس انقلاب محرم ۱۳۲۷ق رشت و عزیمت سپاه مشروطه گیلان به پایتخت، با مجاهدین همراه شد. او پس از فتح تهران و اعاده مشروطیت (۱۳۲۷ق)، بارها وزیر و وکیل شد و در سال ۱۳۳۴ق ملقب به «سپهدار اعظم» شد. وی در سال ۱۳۳۹ق فرمان ریاست‌الوزرایی دریافت کرد؛ ولی بر اثر کثر مشکلات پس از سه ماه کناره‌گیری کرد. اما مجلاداً به ریاست‌الوزرایی منصوب شد و این بار با کودتای اسفند ۱۲۹۹ش به فرماندهی رضاخان میرپنج (رضا شاه بعدی) مواجه و از بیم جان به سفارت انگلیس پناهنده شد. سپهدار اعظم رشتی پس از انقراض قاجاریه در سال

۱۳۰۴ش، از قعالیت سیاسی دست کشید و عاقبت در فروردین ۱۳۱۷ش در سن ۸۳ سالگی در تهران درگذشت و در گورستان ابن بابویه در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

میرزا ابراهیم‌خان ابتهاج‌الملک: میرزا ابراهیم‌خان تفرشی یا آشتیانی ملقب به ابتهاج‌الملک (۱۲۷۶- ۱۲۹۸ق / ۱۳۳۷- ۱۳۰۷ش) در ایامی که گمرکات شمال ایران در اجراء فتح‌الله‌خان بیگلریگچی بود (پس از ۱۳۰۷ق)، در گمرک بندرانزلی مشغول به کار شد و در اندک مدتی کارها را قبضه کرده و مدیر گمرکات شد. او در گیلان املاکی خرید و ثروتی به هم زد و ملقب به ابتهاج‌الملک گردید. او در دوره مشروطه به استخدام وزارت خارجه درآمد و کارگزار وزارت خارجه در گیلان شد. و از مبلغان بهائیت در گیلان بود و به جهت اظهار عقایدش در سال ۱۲۹۸ش در قریه دوگور از توابع صومعه- سرا به ضرب داس یکی از اهالی به قتل رسید.

(نک: قاسمی، ابوالفضل، صد خانواده حکومتگر ایران (خاندان ابتهاج)، مجله وحید، ش ۲۰۰، ص ۷۱۹- ۷۲۱ تهران، دی ماه ۱۳۵۵ش.).

۴۸ ص

شیخ اسیری لاهیجی: شیخ شمس‌الدین محمد لاهیجی نوری‌خشی متخلص به «اسیری» (م. ۹۱۲ق) از کبار صوفیه نوری‌خشیه است. او در حدود سال ۸۴۰ق در لاهیجان به دنیا آمد و در نوجوانی در سال ۸۴۹ق در شفت به خدمت سید محمد نوری‌خش (م. ۸۶۹ق) درآمد و سال‌ها ملازم او بود. پس از مرگ او در سال ۸۶۹ق، به شیراز رفت و به ارشاد نوری‌خشیان فارس پرداخت و در آنجا خانقه نوریه را تأسیس کرد. سپس به حج رفت و پس از بازگشت،

در شیراز ساکن شد و در همانجا در سال ۹۱۲ ق در سن ۷۲ سالگی درگذشت و در خانقاہ خود به خاک سپرده شد. از آثار اوست: دیوان اشعار (مشتمل بر پنج هزار بیت)، اسرار الشهود، مفاتیح الاعجاز، معاش السالکین و نیز جابقاً و جابساً. فرزند او شیخ احمد فدایی لاهیجی معروف به شیخ زاده لاهیجی نیز از شعرا و رجال عهد شاه اسماعیل صفوی بود.
 (اوحدی، عرفات العاشقین، ۱/۴۶۰-۴۶۱؛ فخرایی، گیلان در قلمرو شعر و ادب، ۲۴-۳۰؛ کتاب گیلان، ۲/۶۲۸-۶۲۹؛ قبیزاده، مشاهیر گیلان، ۱/۱۸۰-۱۸۴؛ سرتیپ پور، ناماها و نامدارهای گیلان، ۵۰۳).

شیخ زاهد گیلانی اول: شیخ تاج الدین ابراهیم گیلانی معروف به «شیخ زاهد گیلانی» (۶۱۵ - ۷۰۰ ق) فرزند روشن امیر بن بابک (بابیل) بن شیخ بن دار کردی سنجانی و پدرزن شیخ صفی الدین اردبیلی جد اعلای صفویه (م. ۷۳۵ ق) بود. خاندان او اصالتاً اهل سنجان خراسان بودند؛ ولی پدرش روشن امیر در روستای بهرآله گیلان همسری اختیار کرد و در همانجا مقیم شد. شیخ زاهد در سال ۶۱۵ ق در منطقه سیاه رود گیلان به دنیا آمد. در جوانی به سید جمال الدین یونسی تبریزی (م. ۶۵۱) که در ده ملاوان از توابع یونس آباد قزوین سکونت داشت، دست ارادت داد و منازل و مقامات سلوک را نزد او طی کرد و به شیخ زاهد ملقب شد. شیخ زاهد پس از درگذشت مرشدش در سال ۶۵۱ ق جانشینی وی شد. شیخ صفی الدین اردبیلی مدت ۲۵ سال در خدمت شیخ زاهد گیلانی بسر برد و افتخار دامادی او را پیدا کرد و در نهایت به خلافت و جانشینی وی در طریقت برگزیده شد. شیخ زاهد گیلانی در سال ۷۰۰ ق درگذشت و ابتدا در همان سیاه رود به خاک سپرده شد؛ ولی بعداً به جهت پیش روی آب، بقایای

جسدهش را بنا به معروف به لاهیجان منتقل کردند و در محله‌ای که امروزه «شیخانهور» نام دارد، به خاک سپردند. بر مزار او آرامگاهی ساخته شد که امروزه زیارتگاه است. خاندان صفوی نبایر دختری او و خاندان زاهدی از نبایر پسری او محسوب می‌شوند. از تبار او دانشمندانی برخاسته‌اند که از آن جمله می‌توان از حزین لاهیجی، پدر و عموهایش نام برد.

(نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، ۲/۱۵۳ و ۲۹۶؛ براون، تاریخ ادبیات ایران، ۴/۵۴؛ نک: داشتنامه زبان و ادب فارسی، ۳/۴۹۱-۴۸۹؛ صفوه‌الصنفا نوشت ابن بزاز اردبیلی و «شیخ زاهد گیلانی» نوشته استاد سعید نفیسی).

شیخ زاهد گیلانی ثانی: شیخ زاهد گیلانی معروف به شیخ زاهد ثانی (م. ۱۲۲۱ق.) از نبایر شیخ زاهد گیلانی (م. ۷۰۰ق.) در آغاز از شاگردان ملا علی نوری (م. ۱۲۴۶) بود و پس از اتمام تحصیلات خود در حکمت، به تکمیل مراتب اشراف پرداخت و به خدمت قطب‌العارفین شیخ حسین علی شاه اصفهانی (م. ۱۲۳۳ق.) درآمد و در طریقت به درجات عالی رسید و از خلفای او شد. شیخ زاهد ثانی در سال ۱۲۲۱ق هنگامی که عازم سفر حج بود، در کاظمین درگذشت.

(احسان‌بخش، دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، ۳۲۴، ۵۱۸؛ سرتیپ‌پور، نام‌ها و نامدارهای گیلان، ۲۳۹).

شیخ محمد علی حزین لاهیجی: شیخ محمد علی لاهیجی اصفهانی متخلص حزین (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ق.) فرزند شیخ ابوطالب لاهیجی (م. ۱۱۲۷ق.) و از نبایر شیخ زاهد گیلانی (م. ۷۰۰ق.) بود. حزین در اصفهان به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی خود را در همین شهر سپری کرد و در اصفهان و فارس تحصیل کرد. او پس از درگذشت پدر و مادرش خانه پدری و

برادرانش را ترک گفت و چندی در شیراز ساکن شد؛ ولی در سال ۱۱۳۲ق مجدهاً به اصفهان مراجعت کرد. در این ایام براثر استیلای روس‌ها بر گیلان، عایدات خانوادگی اش از املاک اجدادی گیلان قطع شد و اندکی بعد در سال ۱۱۳۴ق در واقعهٔ محاصره اصفهان توسط افغان‌هه اعضاٰی خانواده‌اش را بر اثر شیوع قحطی و بیماری از دست داد و خودش هم به شدت بیمار شد. او ساعاتی پیش از ورود افغان‌ها مخفیانه و ناشناس اصفهان را ترک کرد و آواره شهرهای اطراف شد و مصایبی بر روی گذشت.^{تاریخ گیلان} که در سال ۱۱۳۸ق به عتبات عالیات رفت و پس از سه سال با طی مسیری طولانی و نامن از راه گیلان به مشهد رفت و به شاه تهماسب ثانی صفوی (حک: ۱۱۳۵-۱۱۴۵ق) ملحق شد. لیکن در دامغان از او جدا شد و چندی در مازندران و تهران بسر برد تا این که در سال ۱۱۴۱ق به اصفهان مراجعت کرد. او در سال ۱۱۴۳ق به سفر حج رفت و پس از بازگشت، در لار ساکن شد. هنوز از اقامتش در لار چیزی نگذشته بود که مردم این شهر بر حاکم منصوب نایب‌السلطنه تهماسب‌قلی خان (نادرشاه بعدی) شوریدند و حزین خواسته و ناخواسته درگیر این قضیه شد و به همین خاطر مورد دشمنی دولتمردان قرار گرفت و ناگزیر پس از چندی سرگردانی در سال ۱۱۴۶ق رهسپار هند گردید. او در هند هم دچار مصایب بسیاری از جمله فقر و بیماری شد، تا این که در سال ۱۱۴۹ق خود را به دهلی رساند. پس از یک سال قصد بازگشت به ایران را داشت که باخبر شد نادرشاه افسار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ق) از قندهار عازم فتح هندوستان است. او در ایامی که نادرشاه در دهلی بود، مختفی بود. پس از آن محمدشاه روشن‌اخته (م. ۱۱۶۱ق) مبلغی را به او عطا کرد که وجه معاش خود ساخت. او در سال ۱۱۶۱ق به قصد حج و زیارت عتبات راهی بنگاله

شد ولی به دلایلی برای همیشه در بنارس ساکن گردید و در سال ۱۱۸۰ق در همین شهر درگذشت و در آرامگاهی که از قبل برای خود تدارک دیده بود، به خاک سپرده شد. حزین چندین هزار بیت شعر سرود و بیش از ۲۰۰ عنوان کتاب و رساله نوشت که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: *دیوان اشعار*، *تذکرة المعاصرین*، *تاریخ حزین* (شرح احوال حزین یا تذکره حزین)، *سننه* حزین، *فتح السبل*، *ودیعة البدیعه* و

تبرستان

(نک: حزین، *تذکرة المعاصرین*، مقدمه مصحح، ۴۲-۴۳، ۱۸۳)

ص ۴۹

ملّا فیاض لاهیجی: ملّا عبدالرزاق لاهیجی قمی متخلص به «فیاض» (م. ۱۰۷۲ق) فرزند علی بن حسین لاهیجی، شاگرد و داماد ملّا صدرای شیرازی (۱۰۵۰ق) و از اجلّة متكلّمين عهد خود بود. او در لاهیجان دیده به جهان گشود و در جوانی برای ادامه تحصیل رهسپار قم شد و نزد حکیم صدرالمتألهین ملّا صدرای شیرازی تحصیل کرد و از شاگردان مبرز او بود. وی همچنین تخلص «فیاض» را از استاد خود گرفت و همچون همدرس خود ملّا محسن فیض کاشانی (م. ۱۰۹۰ق) به افتخار دامادی استاد نایل آمد. فیاض لاهیجی عاقبت در سال ۱۰۷۲ق در شهر قم دار فانی را وداع گفت و در جوار حضرت معصومه (س) مدفون شد. از اوست: *دیوان اشعار* (مشتمل بر ۱۲۰۰ بیت)، *گوهر مراد* (در کلام بر اساس مذهب اثنی عشری)، *سرمایه ایمان* (در اثبات اصول عقاید)، *اثبات الرجعه و روایع الكلم* (در حکمت)، *شرح هیاكل النور*، *شوارق الالهام فی شرح تجرييد الكلام خواجه نصیر طوسی* و مختصر آن *مشارق الالهام*، رساله در حدوث عالم، *حاشیه بر حاشیة الھیات* خفری که این نیز شرح تجرید الاعتقاد قوشچی است، *حاشیه*

بر شرح اشارات ابن سینا، کلمات الطئیه، شرح فصوص الحکم ابن عربی.
برخی کتاب‌های او به چاپ رسیده است.

(نصرآبادی، تذکره، ۱۵۶؛ فخرایی، گیلان در قلمرو شعر و ادب، ۳۹۲-۳۸۲؛ آزاد بلگرامی، سرو آزاد، ۱۱۵-۱۱۴؛ واله، ریاض الشعرا، ۱/۴۹۹؛ مدرس، ریحانةالادب، ۴/۳۶۱-۳۶۳؛ کتاب گیلان، ۲/۶۶۴؛ سرتیپ پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۳۸۰؛ نک: قربانی، پیشنهاد تاریخی و فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ۵۱۳-۵۶۲).

شیخ نورالدین محمد بن خالد جیلی: شیخ نورالدین محمد بن خالد جیلی از عرفای صاحب کشف و کرامات بود. او در ده اشتروین در نزدیکی قزوین ساکن شد و در همانجا ازدواج کرد. او در آنجا برکه‌ای برآورد و موجبات آبادی آنجا را فراهم ساخت و مردمان از اطراف برای دیدار شیخ و سکونت به آنجا روی می‌آوردند و شیخ از مهمانان پذیرایی می‌کرد. از کرامات او آنکه در هجوم ملخ‌ها به کشت شیخ زیانی نمی‌رسید تا این‌که به دلیلی از همسایگان آزده شد و در سال ۶۱۴ق به قزوین رفت و با رفتن او برکت و آبادی هم از اشتروین رفت و به ویرانی گرایید.

(نک: سرتیپ پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۵۹۳ به نقل از آثارالبلاد، ۱۴۷).

لیبد بن ریبعه: ابوعقیل لیبد بن ریبعه عامری (م. ۱۴ق) اهل نجد و از شعرای نامدار عصر جاهلی و صاحب یکی از معلقات سبعة بود. پدرش ریبعه‌المعترین از بخشندگان عرب بود. او در سال چهارم هجری به خدمت پیامبر (ص) رسید و اسلام آورد و قرآن را از بر کرد و از سروden شعر تویه نمود. وی در عهد خلیفة دوم عمر بن خطاب به همراه پسرانش به کوفه رفت و تا زمان مرگ در آن شهر می‌زیست. وی در سال ۱۴ق در همان

شی که بین معاویة بن ابوسفیان و امام حسن (ع) صلح واقع شد، درگذشت. دیوانی دارد؛ ولی مشهورترین شعر او همان معلّقۀ اوست. (معلّقات سبع، ۶۳؛ میر تبار، سید مرتضی، «لید عامری»، www.pajoohe.com).

حاجی سمیع: حاج میرزا سمیع فرزند میرزا محمدحسین اسکواری جدۀ اعلای خاندان مشهور سمیعی گیلان بود. پدرش میرزا محمدحسین از تجار نامدار آذربایجان و اصلاً از اسکوار تبریز بود. حاج میرزا سمیع در جوانی از جانب پدر برای کسب و کار و تجارت عازم گیلان شد و برای همیشه در رشت متوطّن شد و ثروت و مکتّبی به هم زد. اما به دلیل توفیقاتی که در امر تجارت به دست آورد، محسود دیگران واقع شد؛ تا جایی که از او نزد عادل شاه افشار (حک: ۱۱۶۰-۱۱۶۱ق) سعایت کردند. عادل شاه بر نامبرده غصب کرد و پس از احضار و پیش از شنیدن اظهاراتش، دستور داد دیدگانش را کور کنند. لیکن اندکی بعد پشمیمان شد و پس از عذرخواهی، وی را با احترام مرخص کرد تا به گیلان بازگردد. میرزا سمیع در حین بازگشت در قزوین با دختری از خاندان ضرابی ازدواج کرد و با او عازم رشت شد و از این بانو صاحب دوازده فرزند پسر و دختر گردید که خاندانی بزرگ، ثروتمند و متنفذ را در گیلان تشکیل دادند.

(نک: نامه نوشته حسین ادیب السلطنه سمیعی و تحفه الحسینیه نوشته کلهر کرمانشاهی).

ص ۵۰

ملّا صالح برغانی: محمد صالح برغانی قزوینی (۱۱۷۴ - ۱۲۷۱ق) فرزند ملّا محمد ملاّتکه، برادر محمد تقی برغانی معروف به شهید ثالث و پدر طاهره فرقله‌العین بود. او در سال ۱۱۷۴ق در برغان قزوین به دنیا آمد و در قزوین و

اصفهان و عراق تحصیل کرد و از علمای بزرگ عصر خود شد. وی در سال ۱۲۲۰ق به تهران رفت و پس از گفتگوی تندی که با محمد شاه قاجار داشت، به حال تبعید به عراق بازگشت و چندی هم در مکه و مدینه بسر برد. سرانجام با وساطت شیخ جعفر کاشف‌العطا به ایران بازگشت و در زادگاهش قزوین ساکن شد و مسجد و مدرسه صالحیه را بنا کرد. شیخ صالح برغانی در اوخر عمر به کربلا مراجعت کرد و در همانجا در سال ۱۲۷۱ق در سن ۹۷ سالگی بدرود حیات گفت.

ملّا آقا حکمی: ملّا آقا حکمی (۱۱۸۴ - ۱۲۸۵ق) از حکماء متألهه و مدرس فلسفه بود. او در سال ۱۱۸۴ق در قزوین به دنیا آمد و در جوانی به اصفهان رفت و نزد آخوند ملّا علی نوری تحصیل کرد و پس از بازگشت به قزوین به مدت پنجاه سال در مدرسه صالحیه این شهر به تدریس حکمت و فلسفه مشغول بود. آقا علی مدرس زنوزی، طاهره قرّاء‌العين، میرزا شیرازی، سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص‌العلماء، حاج میرزا نصیر گیلانی و ... از شاگردان او بودند. از آثار اوست: رساله حلوث عالم، شرح عرشیّه ملّا صدر. ملّا آقا حکمی در سال ۱۲۸۵ق درگذشت.

.(www.aftabir.com)

آقا علی مدرس زنوزی: آقا علی مدرس زنوزی معروف به آقا علی حکیم و حکیم مؤسس (۱۲۳۴ - ۱۳۰۷ق) فرزند ملّا عبدالله مدرس زنوزی از مدرسین فلسفه در اصفهان بود. آقا علی در سال ۱۲۳۴ق در اصفهان به دنیا آمد و در اصفهان و عتبات و قزوین تحصیل کرد و در اصفهان شاگرد

پدرش و ملّا میرزا حسن نوری و در قزوین از شاگردان مبربز ملّا آقا قزوینی بود. او در نهایت به خواست مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه قاجار در تهران ساکن شد و در مدرسهٔ قاسم‌خان واقع در ارگ دارالخلافه به تدریس مشغول گردید. پس از هفت سال مجلس درس خود را به مدرسهٔ سپهسالار منتقل کرد. او شاگردان بسیاری را تربیت کرد و در زهد و تقوی و تهذیب و اخلاق زیانزد بود. آثار متعددی دارد که برخی از آنها عبارتند از: سیلیل الرشاد فی اثبات معاد، النّفس کل القوی، تعلیقهٔ حاشیه سیر القادر ابوعلی سینا، تعلیقهٔ حواشی آقا جمال خوانساری، تعلیقهٔ شرح باب حادی هشیر و چندین رسالهٔ دیگر. او شعر نیز می‌سرود و عاقبت در ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۰۷ درگذشت و در جوار حرم حضرت عبدالعظیم در ری به خاک سپرده شد.

(www.tahoordanesh.com)

ملّا علی نوری: ملّا علی نوری اصفهانی (م. ۱۲۴۶ق) فرزند ملّا جمشید از علمای ربانی و حکماء اسلامی عهد فتح‌علی شاه قاجار بود در جوانی در مازندران و قزوین و اصفهان تحصیل کرد و به مجاهدت و تزکیة نفس پرداخت و در اصفهان به تدریس اشتغال داشت. او در سال ۱۲۴۶ق بدرود حیات گفت و حجۃ‌الاسلام شفتی بر جنازه او نماز خواند و پس از انتقال به نجف در آستانه باب طوسی از حرم علوی به خاک سپرده شد. فرزندش میرزا حسن نوری اصفهانی پس از پدر در مقام تدریس جانشین وی شد.

(نک: مدرس، ریحانة‌الادب، ۲۶۱/۶-۲۶۲).

حاج ملّا هادی سبزواری: حاج ملّا هادی سبزواری متخالص به «اسرار» (م. ۱۲۸۹ق) فرزند حاج مهدی سبزواری (م. ۱۲۲۲ق) و از مشاهیر حکماء، فلاسفه، متکلمین و شعرای قرن ۱۳ بود. او در سال ۱۲۱۲ق در سبزوار به

دنیا آمد و از هفت سالگی شروع به تحصیل کرد و در ده سالگی پدرش را که از تجارت بود، از دست داد و برای ادامه تحصیل به مشهد رفت و ده سال نزد عمه‌زاده‌اش حاج ملا حسین سبزواری به تحصیل فقه و اصول و ادبیات عرب و علوم نقلی و تهذیب اخلاق پرداخت. سپس به اصفهان رفت و نزد علمای آن دیار به تکمیل تحصیلات خود در حکمت اشراق پرداخت. پس از آن پنج سال در خراسان به تدریس فقه و اصول و حکمت پرداخت و سفری به حج رفت و در بازگشت برای همیشه در سبزوار اقامه‌گزید و در نهایت زهد و تقوا زندگی می‌کرد. آثار متعددی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: *دیوان اشعار، اسرارالحکم، اسرارالعباده* (در فقه)، *حاشیه بر چند اثر ملا صدرًا از جمله اسفار، حاشیه زیادةالاصول شیخ بهایی، الالکی المتظمه، غررالفرائد معروف منظومه سبزواری، شرح مثنوی معنوی، هدایةالمسترشدین و ...*.

(نک: مدرس، *ریحانةالادب*، ۲/۴۲۷-۴۲۲).

۵۲

آقا میر قاسم پیربازاری: حاجی میر قاسم پیربازاری فرزند حاجی میراسماعیل پیربازاری معروف به «حاجی حاکم» فرزند حاجی میرتقی فرزند حاجی میرنقی بود که همگی مالکان آبادی پرمحصول پیربازار از توابع رشت بودند و در عین حال به تجارت ابریشم اشتغال داشتند. پدرش حاجی میراسماعیل که حاکم رشت بود در آشوب محرم ۱۲۷۸ق رشت مقصّر قلمداد شد و به همراه پسرش آقا میرقاسم با غل و زنجیر به تهران فرستاده شد. حاجی میرقاسم پیربازاری پس از درگذشت پدرش، با لقب «معینالسادات» که برای دلجویی به وی داده شده بود، به رشت بازگشت. او از اعیان رشت بود.

(نک: یوسف‌دھی، *رجال گیلان در عصر ناصری، ذیل پیربازاری*).

آقا میرزا سید علی خان تفرشی: ملقب به معزّالسلطان و یمین‌الملک (حکم: ۱۳۰۷-۱۳۱۰ق) فرزند میرزا محمد حسین خزانه (مستوفی خزانه و نایب‌الحكومة سابق گیلان) بود. او به تبع شغل پدر وارد خدمات دیوانی شد و چندی در گیلان رئیس دیوان خانه رشت بود. در سال ۱۳۰۷ق نایب‌الحكومة و در سال ۱۳۰۸ق وزیر گیلان شد. او به هنگام شیوع وبا گیلان در سال ۱۳۰۹ق با جدیت و پشتکار اداره امور را به دست گرفت و در برای رفع آثار بیماری و دلجویی از مصیبین دیدگان تلاش کرد. نامبرده در سال ۱۳۱۰ق پس از برکناری مؤید‌الدوله، حکمران وقت گیلان، بر سر کار قبلی خود ریاست دیوانخانه رشت بازگشت. میرزا علی خان پس از این منشی‌باشی وزیر مالیه (۱۳۱۴ق) و مترجم و معاون کل گمرک (۱۳۱۷ق) شد و در سمت اخیر ثروت بسیار اندوخت. او در سال ۱۳۲۲ق پس از اخراج رئیشش موسیو نوز بلژیکی به سیاحت در عراق عرب، لبنان، حجاز و اروپا پرداخت و از ۱۳۲۷ق مأمور سفارت ایران در اسپانیا شد. در ۱۳۳۴ق وزیر مالیه کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سپس محمدولی خان تنکابنی شد، ولی پس از آن از خدمت منفصل گردید.

(نک: یوسف‌دهی، حکمرانان گیلان، ۱۸۱-۱۸۲؛ یادداشت‌های قزوینی، ۳-۶۱-۹۲).

ص ۵۳

حاجی ملا محمدحسن عبد‌العلی کاشانی: حاجی محمد حسن نظری کاشانی ملقب به لقب طریقی «عبدالعلی» فرزند ملا احمد نظری و نوه دختری ملا احمد نراقی بود. او به همراه برادرش محمد حسن در مدرسه شاه کاشان تحصیل را نزد پدرش و شاگردان میرزا جدش آغاز کرد. هردو برادر به درجه اجتهاد رسیدند ولی ملا محمد حسن به راه طریقت گام نهاد و پای

پیاده عازم کرمان شد و به خدمت سید محمد منیرعلی شاه رسید و از آنجا به شیراز رفت و تحت تربیت رحمت‌علی شاه شیرازی قرار گرفت و از او لقب عبدالعلی را دریافت کرد و در کاشان و تهران به ارشاد خلائق مشغول شد و عاقبت در سال ۱۳۰۲ق دار فانی را وداع گفت و در کاشان به خاک سپرده شد. دیوان شعری هم دارد.

(نک: نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، ۳-۴۰۳-۴۰۴).

تبرستان

شیخ صفی‌الدین اردبیلی: شیخ صفی‌الدین ابوالفتح (اصحیح اردبیلی ۶۵۰-۷۳۵ق) فرزند شیخ امین‌الدین جبرائیل و جد اعلای صفویه است. شیخ صفی‌الدین در سال ۱۶۵۰ق در اردبیل به دنیا آمد و در جوانی به گیلان رفت و سرسپرده شیخ زاهد گیلانی عارف معروف (م. ۷۰۰ق) شد و ۲۵ سال در خدمت او به سر برد و در همان ایام با دختر او بی‌بی فاطمه ازدواج کرد. او پس از درگذشت شیخ زاهد در سال ۷۰۰ق به زادگاهش اردبیل بازگشت و در کلخوران قریه‌ای در یک فرسنگی اردبیل برای خود خانقاہی ترتیب داد و بقیه‌ی عمر را با شاگردانش در آنجا گذراند. شیخ صفی‌الدین در عهد سلطان اولجایتو و پسرش ابوسعید بهادر خان ایلخانی معزّز و محترم بود. او در اواخر عمر به سفر حج رفت و در بازگشت از این سفر بیمار شد و عاقبت در ۱۲ محرم سال ۷۳۵ق در سن ۸۵ سالگی بدرود حیات گفت. او را در خانقاہش به خاک سپردهند و بر مزار او آرامگاهی بنا گردید که تا امروز برپاست.

(هاشمی، مخزن‌الغرایب، ۲۱-۲۲؛ بیل، مفتاح‌التواریخ، ۱۵۵؛ مدرس، ریحانة‌الادب، ۳-۴۵۸؛ براؤن، تاریخ ادبیات ایران، ۴/۴۵-۵۶؛ نک: ابن بیاز، صفوۃ‌الصفا).

منورعلی شاه شیرازی: حاج محمد شیرازی نعمت‌اللهی ملقب به لقب طریقی منورعلی شاه (۱۲۲۴-۱۳۰۱) پسر سوم حاجی محمدحسن مجتهد شیرازی و عمومی رحمت‌علی شاه نایب‌الصدر بود. منورعلی شاه درجه اجتهاد داشت و طبق سنت خانوادگی پای در سلوک نهاد و پس از میرزا کوچک نایب‌الصدر جانشین وی شد و به ارشاد و دستگیری خلائق مشغول گردید. نامبرده در سال ۱۳۰۱ق بدرود حیات گفت.
(نایب‌الصدر، طرایق الحقایق، ۷/۴۳۳-۴۳۷).

آقا میرزا محمدعلی خان رحمت‌آبادی: میرزا محمدعلی خان رحمت‌آبادی فرزند حاج میرزا فتحعلی و داماد پسرعموی خود حاجی میرزا نصیر طایفه بود که همگی از خانواده معروف سمعیعی و پدر در پدر از مالکان و متنفذین گیلان بودند. میرزا محمدعلی خان در عصر ناصری و مظفری حاکم رحمت‌آباد گیلان بود و به همین خاطر به رحمت‌آبادی اشتهرایافت. او در دوره مشروطیت دهه هشتاد عمر خود را سپری می‌کرد و از محترمین و اعیان رشت به شمار می‌آمد. به همین خاطر در نخستین انجمن ملی رشت که در سال ۱۳۲۴ق تشکیل شد، از طرف سپهدار اعظم تنکابنی (حکمران وقت گیلان) به عنوان نماینده حکومت در این انجمن عضویت یافت (محرم ۱۳۲۵ق/اسفند ۱۲۸۵ش). او در اواخر همان سال به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب شد، لیکن دوران نمایندگی اش چندان طولانی نشد و چهار پنج ماه بعد، مجلس به فرمان محمدعلی شاه قاجار به توب بسته و بساط مشروطیت درهم پیچیده شد و میرزا محمدعلی خان رحمت‌آبادی اندکی بعد به گیلان بر سر خانه و کاشانه و املاك خويش بازگشت.
(نك: یوسفدهی، رجال مشروطه گیلان، ۹۰).

ص ۵۴

حاجی سید محمدباقر حجۃ‌الاسلام شفتی: سید محمدباقر حجۃ‌الاسلام شفتی (م. ۱۲۶۰ق) فرزند سید محمد تقی شفتی و از سادات موسوی گیلان بود. او در سال ۱۱۸۰ق در شفت به دنیا آمد و پس از تحصیل مقدمات در سن ۲۰ سالگی به عتبات عالیات رفت و هشت سال از محضر آقا سید مهدی بحرالعلوم بروجردی، سید علی صاحب شرح کیر و سید محسن کاظمینی و دیکر استادان استفاده کرد. او پس از آخذ اجازه اجتہاد به ایران مراجعت کرد و در قم نزد میرزا ابوالقاسم شفتی قمی صاحب قوانین تلمذ کرد و پس از شش ماه اجازه اجتہاد مفصلی از او گرفت. او در سال ۱۲۱۷ق از قم عازم اصفهان شد و تا پایان عمر در همین شهر ماند و بساط درس گسترد و مرجع امور شرعیه شد. رفته رفته شهرتی بهم زد و یکی از ثروتمندترین و بزرگترین مراجع عالم تشیع در عصر خود شد. او حکم خود را حکم امام زمان (ع) می‌دانست و شخصاً به اقامه حدود می‌پرداخت. آورده‌اند تعداد کسانی که به دست خود تازیانه زده از حساب بیرون است و یکصد و بیست نفر را برای اقامه حدود به دست خود کشت و سه تن از علمای مشهور زمان خود را تکفیر کرد. حجۃ‌الاسلام شفتی عاقبت در سال ۱۲۶۰ق در سن ۸۰ سالگی درگذشت و در مسجدی که به هزینه خود ساخته بود، به خاک سپرده شد.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳۰۴-۳۰۷).

حاجی محمدحسن اصفهانی: حاجی محمدحسن اصفهانی ملقب به «امین دارالضرب» و معروف به «کمپانی» و «حاجی امین ضرب» (۱۲۵۳-ق) فرزند آقا محمدحسین صراف اصفهانی و از تجار و متمولین طراز اول ایران در عصر ناصری بود. در آغاز صراف دوره‌گرد بود و سپس نماینده فروش

کمپانی انگلیسی تولید چلوار موسوم به کوزی گردید و ثروتی به هم زد و به حاجی قوزی (تصحیف کوزی) و حاجی کمپانی معروف شد. او از همین طریق با رجال و درباریان به ویژه آقا ابراهیم امین‌السلطان (پدر میرزا علی‌اصغرخان اتابک‌اعظم) ارتباط پیدا کرد و کم‌کم به واردات پارچه‌های زربفت فرانسوی پرداخت. معادن فیروزه نیشابور را از دولت اجاره کرد و از سال ۱۲۹۶ق با عنوان امین دارالضرب اداره امور ضرایخانه دولتی را به عهده گرفت که تا سال ۱۳۱۵ق – جز در زمان‌هایی کوتاه – این سمت را بر عهده داشت. تا این‌که در سال سلطنت مظفرالدین شاه، بدون تقصیری او و پسرش حسین آقا را به اتهام افساد در امر مسکوکات گرفتند و مبالغی از آن دو تلکه کرده و سپس آزادشان کردند. حاجی امین‌الضرب عاقبت در شعبان ۱۳۱۶ق درگذشت و پیکرش پس از انتقال به نجف اشرف در جنب گلستانه ایوان آستان علوی به خاک سپرده شد.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳-۳۴۸؛ ۳۶۲-۳۶۳؛ افضل‌الملک، افضل‌السواریخ، ۵۲-۲۸۸، ۳۶۹-۳۷۰).

ص ۵۵

قاسم‌خان والی: امیر محمد قاسم‌خان والی (م. ۱۲۸۹ق) فرزند دوست‌علی خان معیرالممالک اول و در آغاز غلام پیشخدمت خاصه بود. در سال ۱۲۶۸ق ژنرال کنسول ایران در تفلیس و در سال ۱۲۷۱ق مستشار و سپس کاردار ایران در سن پترزبورگ شد و در ۱۲۷۳ق به وزیر مختاری ارتقای مقام یافت و در سال ۱۲۷۸ق حکمران گیلان شد. قاسم‌خان والی هفت سال و اندی حکمران گیلان بود و در این سمت کارهای ارزشمندی انجام داد؛ از جمله تعمیر عمارت دیوانی سبزه‌میدان رشت، برقراری خط تلگراف از تهران به گیلان، حفر و اجرای نهر رشت، احداث عمارت

ناصریه، قراول خانه رشت، چاپارخانه کهدم و چند پل در مسیر جاده رشت-قزوین، تعمیر عمارت دیوانی ازلی و بقعة خواهر امام رشت. وی شرایط رفت و آمد در گیلان و سفر دریایی به روسیه را به گونه‌ای تسهیل کرد که مسیر سفر به اروپا از آذربایجان به گیلان تغییر کرد. قاسم خان والی در اوایل سال ۱۲۸۵ق از حکومت گیلان برکنار شد و در سال ۱۲۸۸ق وزیر و پیشکار حکمران فارس شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان گردید و در همان سال مستقلًا والی فارس شد؛ ولی در ابتدای سال ۱۲۸۹ق درگذشت و در حافظیه شیراز به خاک سپرده شد.
(نک: یوسف‌دی، حکمرانان گیلان، ۱۵۴-۱۵۵).

۵۶

میرزا اسحاق خان مشکوٰة‌السلطنه: حاج میرزا اسحاق خان لنگرودی ملقب به «مشکوٰة‌السلطنه» فرزند میرزا عبدالله منجم‌باشی لنگرودی فرزند میرزا مهدی منجم‌باشی معروف به حاجی آقا بزرگ و نوه دختری امیرقاسم خان قاجار بود و در نتیجه خواهرزاده مهدعلیا و پسرخاله ناصرالدین شاه قاجار محسوب می‌شد. او به دلیل انتساب به خاندان سلطنت از جوانی با عنوان و منصب «پیشخدمت‌باشی» در دربار ناصری خدمت می‌کرد و غالباً در تهران ساکن بود و با رجال و درباریان آمد و شد داشت. او با دختر عمومیش طوبی خانم دختر میرزا عبدالباقی منجم‌باشی (حاکم سوروی لنگرود و رانکوه) ازدواج کرد و تقریباً در تمام عمر خود مدعی حکومت لنگرود و رانکوه بود که در دست پسرعمو و برادرزنش میرزا مهدی منجم‌باشی و سپس پسر او میرزا عیسی منجم‌باشی قرار داشت؛ ولی این خاسته او هیچگاه مورد قبول شاه و حکام گیلان قرار نگرفت. وی در سال ۱۳۰۹ق ملقب به

مشکوٰةالسلطنه شد. ناميرده بالاخره پس از صدور فرمان مشروطیت، با جلب نظر دولت و مجلس، در سال ۱۳۲۵ق فرمان حکومت لنگرود و رانکوه را به دست آورد ولی هنوز ملت زیادی از اقامتش در لنگرود نگذشته بود که جمعیتی از اهالی به تحریک شیخ محمد واعظ و میرزا عیسی خان منجم‌باشی (حاکم سابق لنگرود و رانکوه)، در مقابل خانه‌اش گرد آمدند و خواستار اخراج او شدند. در همین هنگام حاکم به خشم آمده و برای متفرق کردن مردم تیر هویی شلیک کرد که باعث تهییج مردم شد. جمعیت به داخل خانه ریختند و با ساکنان درگیر شدند و زلف زنان را بربندند و صاحبخانه بیچاره را سوار یابو کرده در شهر گردانند و چوب مفصلی به او زندند و از لنگرود رانند.

(آصف‌الدوله، استاد، ۱۳۵؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ۵/۲۳؛ اعتماد‌السلطنه، روزنامه خاطرات، ۹۱۸ ۸۷۴؛ راینسو، مشروطه گیلان، ۱۶-۱۷، ۹۳۵ مسیح، تاریخچه خاندان منجم‌باشی گیلانی، ۲۰۱-۲۰۲).

ص ۵۸

صائـنـ الـذـيـنـ اـصـفـهـانـيـ: صائـنـ الـذـيـنـ اـبـوـ مـحـمـدـ عـلـىـ بـنـ مـحـمـدـ خـجـنـدـيـ اـصـفـهـانـيـ معروف به ابن‌ترکه، حکیم و عارف قرن ۸ و ۹ هجری است. او در حدود سال ۷۷۰ در اصفهان به دنیا آمد و سال‌ها نزد برادر بزرگش و استادان دیگر علوم دینی و کلام و عرفان و معقول و منقول و بعضی علوم غریبه را فراگرفت. او در سال ۷۸۹ پس از تصرف اصفهان توسط امیر تیمور گورکان همراه برادرانش به سمرقند فرستاده شد؛ ولی با تمہید برادرش به حج سفر کرد و از آنجا به مصر و شام رفت و صحبت مشایخ صوفیه و علماء بهره‌ها برد. سپس به ایران برگشت و پس از درگذشت امیر تیمور (م.

۸۰۷ق) به اصفهان رفت و گوشنهشینی اختیار کرد؛ ولی اندکی بعد به خدمت جانشینان امیر تیمور درآمد. او چندی مغضوب شاهرخ میرزا گورکانی بود، ولی بخشیده شد و منصب قضا به وی محول گردید. لیکن حاسدان او را به صوفیگری و ارتداد متهم کردند و برای بازجویی به هرات فرستاده شد و مدت‌ها تحت آزار و شکنجه بود تا این‌که در سال ۸۳۰ق در پی سوءقصد به شاهرخ میرزا در مسجد هرات، او نیز متهم و به حبس و تبعید و مصادره اموال محکوم شد؛ لیکن با نیزوفی فکر و قلم و با دفاع جانانه‌ای که از خود کرد، موجبات تبرئه خود را فراهم آورد. او عاقبت بین سال‌های ۸۳۰ تا ۸۳۶ق درگذشت. از آثار عربی و فارسی اوست: تمہید فی شرح قواعد التوحید معروف به تمہید القواعد، نفته المصلح، اسرار الصلوة، ضوء المرأة، تحفة علاقتیه، اطوار ثلاثه، المنهاج فی المنطق، شرح فصوص الحكم و چند کتاب و رساله دیگر.

(مدرّس، ریحانة الادب، ۳۴۴/۳).

صدرالذین ترکه خجندی: ابو حامد صدرالدین محمد خجندی اصفهانی حکیم و عارف قرن ۷ و ۸ق اصالتاً ترکمنزاد و خجندی بود ولی در اصفهان به دنیا آمد و در همانجا زندگی کرد. معروف‌ترین اثر او رساله قواعد التوحید است که در اثبات وجود خداوند و توحید به روش حکماء مشائی نوشته شده و نوه‌اش صائب الدین علی اصفهانی شرحی به نام تمہید القواعد بر آن نوشته است. آثار دیگر او عبارتند از: الحکمة الرشیدیه (بیان قواعد حکمت مشائیان)، الاعتماد، الحکمة المنیعه و نیز کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح.

(نک: بایمتاف، لقمان، خجند در آیینه تاریخ، کیهان فرهنگی، ش ۱۷۱، ص ۵۲-۵۵، ۱۳۷۹ش.).

ص ۶۰

حکیم سید باقر صبوری: سید باقر خان رشتی ملقب به «مدیرالاطباء» و متخلص به «صبوری» و معروف به «حکیم صبوری» (م. ۱۳۱۲ق) فرزند آقا سید محمد رشتی، در سال ۱۲۶۵ق در رشت متولد شد و در همین شهر نشو و نما یافت. پس از طی مقدمات عربی و ادبی در رشت، به تهران رفت و به تحصیل حکمت و کلام و طب قدیم و جدید مشغول شد. در حکمت شاگرد میرزا ابوالحسن جلوه (م. ۱۳۱۴ق) و در طب شاگرد دکتر محمدخان کفری کرمانشاهی بود. او در حدود سال ۱۲۸۸ق برای تکمیل تحصیلات به بیروت و مصر رفت و ۱۴ سال در آن حدود بود. پس از آن در سال ۱۳۰۲ق به زادگاهش رشت بازگشت و به طبابت مشغول شد. او همچنین با موسیقی و زبان‌های عربی و فرانسه آشنا بود. لقب مدیرالاطباء را ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه حکمران سابق گیلان برای او از ناصرالدین شاه قاجار (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) گرفت. حکیم صبوری در سال ۱۳۱۳ق بر اثر رمی‌دان اسب‌ها از درشکه به بیرون پرست شد و در سن ۴۸ سالگی درگذشت. پیکرش را پس از انتقال به نجف اشرف، در گورستان وادی‌السلام به خاک سپردند. معروف است که حکیم صبوری اوّلین داروخانه جدید را که مجھز به دستگاه حبسازی و تهیه کپسول بود، در رشت دایر کرد. دیوان اشعارش به اهتمام دکتر هادی جلوه به چاپ رسید. (حقیقت، تذكرة الشعرا، ۸-۱۶؛ صبوری، دیوان حکیم صبوری، مقدمه‌های چهارگانه، ۵-۵۴؛ احسانبخش، دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، ۳۶۴-۳۶۳؛ کاب گیلان، ۶۵۴/۲؛ سرتیپ‌پور، نام‌ها و نامدارهای گیلان، ۲-۳۰۲-۳۰۳).

ص ۶۱

فیروز میرزا نصرت‌الدوله: فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما (۱۲۳۳-۱۳۰۳ق) فرزند شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه بود. در سال ۱۲۵۰ق که

محمد شاه قاجار بر تخت سلطنت جلوس کرد، برادرش فیروز میرزا را مأمور مقابله با عموهای مدّعی سلطنت حسین علی میرزا فرمانفرما و حسن علی میرزا شیخاعالسلطنه کرد که در فارس سر به شورش برداشته بودند. فیروز میرزا پس از انجام این مأموریت به وزارت و پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله حکومت فارس را عهدهدار شد. وی در سال ۱۲۵۲ق با عنوان حاکم کرمان مأمور دفع آقاخان محلاتی گردید. برادرزاده‌اش ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۶ق بار دیگر او را به حکومت فارس منصوب کرد. فیروز میرزا نصرتالدوله در سال ۱۲۷۰ق به نیابت از ولی‌عهد وقت معین‌الدین میرزا که شیرخوار بود، والی آذربایجان شد. در ۱۲۷۴ق حاکم عراق (اراک)، در ۱۲۷۵ق با حفظ سمت حاکم تهران و در ۱۲۷۶ق عضو شورای دولتی گردید. وی در سال ۱۲۸۴ق پیشکار آذربایجان و اندکی بعد حاکم قزوین و سپس رئیس قورخانه شد. در سال ۱۲۸۶ق معاونت وزیر ۱۴ ساله جنگ شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه را به او سپردند و در سال ۱۲۸۸ق عضو دارالشورای کبرای دولتی گردید، او در سال ۱۲۹۰ق با شاه به اروپا رفت و در بازگشت، وزارت جنگ و ریاست قورخانه به او محول شد. لیکن در سال ۱۲۹۱ق معزول و مجذدًا حاکم اراک و بروجرد شد. در سال ۱۲۹۳ق ملقب به فرمانفرما گردید و همدان، ملایر، تویسرکان، گلپایگان، خوانسار و نهاوند هم جزو قلمرو او شد که مجموعاً ایالت مرکزی خوانده می‌شد. وی در سال ۱۲۹۶ق حاکم کرمان و بلوچستان شد و در سال ۱۲۹۸ق جای خود را به پسرش عبدالحمید میرزا ناصرالدوله داد و به تهران بازگشت و عاقبت در سال ۱۳۰۳ق در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳-۱۱۰-۱۱۴).

ص ۶۲

اکبر میرزا بشارت‌السلطنه: شاهزاده اکبر میرزا قاجار ملقب به «بشارت‌السلطنه» و «سردار مفخم» فرزند حاجی محمد‌مهدی میرزا فرزند طهماسب میرزا مؤید‌الدوله (م. ۱۲۹۷ق) پسر دوم محمد‌علی میرزا دولتشاه (م. ۱۲۳۷ق) فرزند فتح‌علی شاه قاجار بود. پدریزگش طهماسب میرزا متخلص به «سرور» پس از فوت پدر خود محمد‌علی میرزا دولتشاه در سال ۱۲۳۷ق، در سن ۱۷ سالگی تحت سرپرستی عمویس عباس میرزا ثابط‌السلطنه قرار گرفت و به افتخار دامادی او نایل شد و در سلطنت پسرعمو و برادرزنش محمد‌شاه قاجار به ترتیب حاکم کاشان و همدان شد و در سلطنت ناصرالدین شاه در ایالات و ولایات کرمان، همدان، فارس، کرمانشاه، کردستان، ملایر و نهاوند و تویسرکان حکومت کرد و چندی هم پیشکار آذربایجان بود. پدرش حاجی محمد‌مهدی میرزا در سال ۱۳۰۶ق رئیس تلگرافخانه قزوین و پس از آن گیلان بود. اکبر میرزا در سال ۱۲۸۱ق (۱۲۴۳ش) به دنیا آمد و در جوانی وارد تشکیلات اداره تلگراف شد و ملقب به بشارت‌السلطنه گردید و پس از پدرش رئیس تلگرافخانه گیلان شد. او در سلطنت محمد‌علی شاه تلگرافچی مخصوص دربار شد و در سلطنت احمد شاه قاجار ملقب به سردار مفخم گردید و با آنکه مردی معمر بود، از قزوین به نمایندگی ادوار چهارم و پنجم مجلس شورای ملی برگزیده شد (۱۳۰۰ - ۱۳۰۴ش). در دوره پهلوی سمتی نداشت و با حقوق تقاعد پست و ملکداری و کشاورزی روزگار می‌گذراند. از یادگارهای او در قزوین، عمارتی زیباست که امروزه خانه فرهنگ امیرکبیر نام گرفته است.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۹۵/۲ - ۲۰۰، ذیل طهماسب میرزا؛ چهل سال تاریخ ایران، ۱/۳۴۱، ۴۰۷؛ ظهیرالدوله، خاطرات و استناد، ۲۰۳؛ نظری، رجال پارلمانی ایران، ۴۳۴).

ص ۶۳

حاج ملا رفیع شریعتمدار گیلانی: حاج ملا رفیع شریعتمدار گیلانی (۱۲۱۱-۱۲۹۴ق) فرزند ملا علی فرزند خلیل‌الرحمن روباری و از نایر عمار یاسر، صحابی معروف بود. او در سال ۱۲۱۱ق در فیله روبار به دنیا آمد و در جوانی به عتبات رفت و نزد استادان وقت از جمله ملا محمد شریف‌العلمای مازندرانی (متوفی ۱۲۴۵ق) تلمذ کرد. سپس در اصفهان در زمرة شاگردان حاج سید محمد باقر حجۃ‌الاسلام شفتی (متوفی ۱۲۶۰ق) و حاج محمد ابراهیم کرباسی (متوفی ۱۲۶۲ق) قرار گرفت. وی پس از اتمام تحصیل از روحانیون طراز اول ایران شد و از حیث شهرت، ثروت و نفوذ دینی و سیاسی یگانه روزگار بود و تا کنون کمتر کسی در گیلان به پایه و مایه او رسیده است. او هم اهل دین بود و هم اهل دنیا؛ هم شریعتمدار بود و هم سیاستمدار؛ هم در فقه و اصول و رجال تصنیفاتی داشت و هم در اداره امور دیوانی با حکمرانان گیلان همکاری می‌کرد؛ هم در ساخت مسجد و تکیه مشارکت داشت و هم در احداث و مرمت پل و کاروانسرا و جاده اهتمام می‌ورزید. حاج ملا رفیع شریعتمدار عمری طولانی را با صحت و استواری سپری کرد و عاقبت در سال ۱۲۹۲ق در سن ۸۱ سالگی در منزل مسکونی اش واقع در محله زاهدان رشت دار فانی را وداع گفت.

آقا شیخ حسن سیرجانی: آقا شیخ محمد حسن سیرجانی معروف به «موسیو» فرزند آقا نجف‌علی سیرجانی (م. ۱۳۰۴ق)، فرزند درویش یوسف‌علی سیرجانی معروف به حاجی درویش (م. ۱۲۸۱ق) بود. شیخ حسن سیرجانی در جوانی علاوه بر علوم رایج به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و در تهران به تدریس این زبان مشغول شد. سپس عازم گیلان شد و در رشت نخستین

کلاس درس به سبک جدید را بنیاد نهاد و شیوه تدریس او به گونه‌ای بود که شاگردانش پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کردند. اندکی بعد روس‌ها هم که گیلان را قلمرو خود می‌دانستند، از او خواستند که تدریس زبان روسی را هم در برنامه خود بگنجاند. او میرزا حبیب‌الله گاسپادین را برای این کار استخدام کرد. در این کلاس پس از تلاوت قرآن، کتب ابتدایی فرانسه و روسی، صرف و نحو عربی و کلیات سعدی و خوشنویسی تدریس می‌شد. آقا شیخ محمدحسن سیرجانی پس از چندی به فرانسه رفت و از دولت فرانسه نشان علمی هم گرفت.

(نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، ۴۱۲۸۳؛ کتاب گیلان، ۲/۴۷۹).

محمد تقی میرزا رکن‌الدوله: محمّد تقی میرزا رکن‌الدوله (۱۲۶۲-۱۳۱۸ق)
 چهارمین پسر محمدشاه قاجار و برادر کوچک و صلبی ناصرالدین‌شاه قاجار از بطن زنی ارومیه‌ای بود. او در سلطنت برادرش در سال ۱۲۷۳ق به حکومت تهران منصوب شد؛ ولی عملاً امور حکومتی در دست وزیرش میرزا موسی تفرشی بود. پس از آن حاکم قزوین و سپس حاکم زنجان شد و در همین سمت در سال ۱۲۸۳ق ملقب به رکن‌الدوله شد. او مدتهای خود را به ناصرقلی خان عمید‌الملک داد و لی مجدها در سال ۱۲۸۹ق حاکم زنجان شد. وی در سال ۱۲۹۳ق والی خراسان شد و تا سال ۱۳۰۱ق در این سمت برقرار بود و فقط مدت کوتاهی در سال ۱۲۹۸ق جای خود را به میرزا حسین خان سپهسالار داد که نامبرده پس از دو ماه و اندی درگذشت و در سال ۱۳۰۰ق هم سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی خراسان شد که پیش از رسیدن به آنجا درگذشت. رکن‌الدوله در سال ۱۳۰۳ق برای مدت

کوتاهی ریاست دارالشورای کبرای دولتی را بر عهده داشت. او در سال ۱۳۰۴ق مجدداً والی خراسان شد و در سال ۱۳۰۶ق تولیت آستان رضوی را هم به او سپردند. وی در سال ۱۳۰۹ق با تقدیم پیشکشی فرمان حکومت فارس را از برادرش دریافت کرد، ولی سال بعد معزول شد و عاقبت در سال ۱۳۱۸ق دیده از جهان فرویست.

(بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳۱۲۸۳-۳۱۹).

تبرستان

میرزا عبدالله خان نواب: میرزا عبدالله خان نواب لنکرانی فرزند جهانگیرخان و از اعیان رشت در عصر ناصری و مظفری بود. او در حدود سال ۱۲۶۶ق در لنکران دیده به جهان گشود و در همانجا نشو و نما و تحصیل کرد و به زبان روسی کاملاً مسلط بود. وی در جوانی به خدمت کنسولگری روس در رشت درآمد و به تدریج ترقی کرد و حداقل تا سال ۱۳۱۲ق مترجم و در سال ۱۳۱۴ق منشی اول این کنسولگری بود. او پس از آن در سال ۱۳۱۶ق کارگزار روسیه در رشت و مستأجر شیلات شد. میرزا عبدالله خان نواب موقوفاتی داشته که اسناد آن در موزه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. او خواهری به نام لیلی خانم نواب‌السلطنه معروف به نوابه لنکرانی داشت که پس از وی متولی موقوفات او شد. عکسی از او در آلبوم مخانه کاخ گلستان نگهداری می‌شود که مربوط به روز شرفیابی به حضور ناصرالدین شاه (ربيع‌الثانی ۱۳۱۲ق) به همراه مسیو سرکیف رئیس نجای حاجی طرخان و پسر مسیو لیانازوف مستأجر شیلات گیلان است. این عکس در پایان همین کتاب آورده شده است.

(وهمن، سفرنامه‌های خطی فارسی، ۴/۱۷۳؛ کتابخانه دیجیتال آستان قدس رضوی).

ص ۶۴

میرحسین هروی: میرحسین هروی معروف به حسینی سادات (قرن ۷ و ۸) فرزند میر عالم غوری هروی از سادات و امیرزادگان خراسان و از شعرای بزرگ ایران بود. امارت و حکومت را ترک کرد و به کسب علوم ظاهري و باطنی و ریاضت روی آورد و به مقاماتی رسید. نامبرده عاقبت در سال ۷۱۹ یا ۷۲۳ و به روایتی در هرات درگذشت و در جوار قبر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به خاک سپرده شد.^{آثار اوست: دیوان اشعار، روح الارواح، نزهه‌الارواح، زاد المسافرين، سی نامه، صراط المستقیم، طرب المجالس، کنز الرموز و} شیخ محمود شبستری در گلشن راز پاسخ سؤالات هفده‌گانه او را داده است.

(مدرّس، ریحانة‌الادب، ۲/۴۶).

میرزا محمدعلی خان ثقة‌الملك: میرزا محمدعلی خان رشتی ملقب به ثقة‌الملك از خاندان مشهور سمعی بود. او در رشت پا به عرصه وجود نهاد و در خانواده‌ای رشد یافت که همگی اهل فضل بودند. میرزا محمدعلی خان هم به تبع پدراش در جوانی وارد خدمات دولتی شد و در سال ۱۲۸۵ق در حکومت امیراصلان خان مجdal‌الدوله (حک: ۱۲۸۵-۱۲۸۶ق)، رئیس دیوان رسائل خاصه حکومتی و در واقع رئیس دفتر حکمران گیلان گردید و در سال ۱۲۸۶ق در نیابت حکومت میرزا عبدالوهاب خان شیرازی (۱۲۸۶-۱۲۸۷ق) منشی باشی نایب‌الحکومه و به تعییر دیگر رئیس دارالانشای حکومتی شد. میرزا عبدالوهاب خان شیرازی در سال ۱۲۹۰ق به وزارت تجارت منصوب گردید و نامبرده را به تهران فراخواند و او را به معاونت خود برگزیرید. میرزا محمدعلی خان سپس در سال ۱۲۹۳ق پیشکار حکومتی

مؤیدالدّوله نایب‌الحکومه کردستان و کرمانشاه شد؛ لیکن چندی بعد به وزارت خارجه متقل گردید و مدارج ترقی را طی کرد و سمت‌های ذیل را در این وزارتخانه عهده‌دار شد: منشی اوّل (۱۳۰۰ق)، معاون اوّل (۱۳۰۱ق)، ریاست اداره اسلامی (۱۳۰۴ق) که در همین ایام ملقب به ثقة‌الملک گردید. نامبرده در سال ۱۳۰۵ق به عنوان کارگزار وزارت خارجه در آذربایجان به تبریز رفت و دو سال در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۰۸ق رئیس اداره محاکمات تجاری وزارت خارجه و در سال ۱۳۱۰ق مجدداً رئیس اداره عثمانی این وزارتخانه شد. ثقة‌الملک در رجب ۱۳۱۴ق با عنوان رئیس گمرکات آذربایجان عازم تبریز بود که در میانه بدرود حیات گفت و پیکر او را پس از انتقال، در قم به خاک سپردند.

(بامداد، شرح حال رجال ایران، ۲/۷۲-۲۴۰، ۷/۲۴۲-۲۴۴؛ نایب‌الصدر، طرائق الحقائق، ۳/۱۱۱؛ عاقلى، شرح حال رجال سیاسى و نظامى معاصر ایران، ۱/۵۳۳، ۲/۸۳۰-۸۳۱).

۶۵

حاجی ملا محمد خمامی: حاج ملا محمد خمامی (م. ۱۳۲۶ق) فرزند حاج اسد خمامی از متمولین آبادی خمام از توابع شهر رشت در حدود سال ۱۲۳۶ق دیده به جهان گشود و پس از تحصیل مقدمات در جوانی عازم نجف اشرف شد و سال‌ها در آن دیار نزد فقهاء و علماء بزرگ از جمله میرزای شیرازی (م. ۱۳۱۲ق) به تلمذ پرداخت و موفق به کسب درجه اجتهاد شد. او پس از بازگشت به گیلان، ابتدا در بندرانزلی ساکن شد و در این شهر بساط درس و بحث گسترد و در حدود سال ۱۲۹۲ق پس از درگذشت دو مجتهد طراز اوّل و متنفذ رشت حاج ملا طاهر رشتی و حاج ملا رفیع شریعتمدار به رشت نقل مکان کرد. او مردی بی‌باک و جویای نام

بود و گاه با صدور احکام جنجالی و یا اجرای احکام توسط مریدان خود، مشکلاتی را برای دولت پدید می‌آورد. حاجی خمامی از همان ابتدای برخاستن نغمه‌های مشروطه‌خواهی بنای مخالفت با آن را گذاشت. او پس از صدور فرمان مشروطیت به اتفاق چند روحانی دیگر در اعتراض به اقدامات مشروطه‌خواهان عازم تهران شد (۱۳۲۵ق). لیکن با پا در میانی و دلجویی نمایندگان مجلس شورای ملی پس از سه ماه و نیم به گیلان بازگشت. پس از به توب بسته شدن مجلس قطعیت مشروطیت در سال ۱۳۲۶ق حاجی خمامی با همکاری آقابالاخان سردار افخم از هیچ کوششی برای حبس و تأديب مشروطه‌خواهان فروگذار نکرد. او در همين ایام از سوءقصد مشروطه‌خواهان جان بدر برد و در ذیقعده همين سال ضمن تلگرافی به محمدعلی شاه خواستار انصراف وی از مشروطه شد. در ماه ذیحجه نيز که آخرین ماه زندگی حاجی خمامی بود، جمعی از آزادی‌خواهان رشت در اعتراض به مظالم آقابالاخان سردار افخم حکمران گیلان و سایر مستبدین در شهبندری عثمانی متحصّن شدند و بلاfacile به حکم حاجی خمامی شهبندری محاصره شد و از رفت و آمد افراد به آنجا جلوگیری به عمل آمد و در نتیجه متحصّنین دو شبانه روز بدون آب و غذا ماندند. حاجی ملا محمد خمامی اندکی بعد در روز ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۶ق بر اثر کهولت و بیماری و پس از بازگشت از حمام در سن ۹۰ سالگی دار فانی را وداع گفت و پیکر او به نجف اشرف منتقل و در گورستان دارالسلام به خاک سپرده شد.

(نک: یوسفدهی، رجال مشروطه گیلان، ذیل خمامی).

حاجی ملا مهدی شریعتمدار: حاج میرزا محمدمهدی مجتهد ملقب به بحرالعلوم (۱۲۷۲-۱۳۳۵ق) که پس از مرگ پدر نفوذ سیاسی و بخش عمدۀ دارایی‌های وی و عنوان «شریعتمدار» را به ارث برداشت. او از مخالفان مشروطه و حامیان روسیه تزاری در گیلان بود و بعد از تبعیت روس را پذیرفت. معروف است که مدته بر سردر خانه‌اش کاشی دارالشّریعه و بر بام آن پرچم روس برافراشته بود و به همین خاطر متورد اعتراض و انتقاد دیگر علماء قرار گرفت. همچنین آورده‌اند که مرتبه‌ای با حضور در کلیسا برای سلامتی امپراتور روس دعا کرده بود. اعقاب او بنا نام فامیل رفیع نامبردارند و یکی از فرزندان او به نام حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام‌الملک)، نماینده مجلس شورای ملی و از بازیگران عرصه سیاست در عصر پهلوی، مشهور خاص و عام است.

آقا میرزا ابوالفضل رشتی: آقا میرزا ابوالفضل مجتهد سمیعی رشتی (م. ۱۳۱۶ق) فرزند حاج میرزا تقی فرزند حاج میرزا بابای گیلانی (وزیر و نایب‌الحكومة عهد هدایت‌خانی و قاجار) فرزند حاج سمیع گیلانی بود. او علوم معقول را نزد آقا علی مدرس زنوی و فقه و اصول را نزد حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (م. ۱۳۱۲ق) فراگرفت و پس از اخذ اجازه اجتهداد به رشت مراجعت کرد و به تدریس و ارشاد اشتغال یافت و مرجع امور دینی و امام جماعت شد. او در بحث و فحص و وعظ و خطابه چیره‌دست بود. سید‌محمد واعظ و شیخ محمد واعظ دو تن از شاگردان مجتهد سمیعی و هردو خطبایی کم‌نظیر بودند. آقا میرزا ابوالفضل مجتهد سمیعی در سال ۱۳۱۶ق بدرود حیات گفت.
 (راینو، ولایات دارالمرز گیلان، ۹۳؛ احسان‌بخش، دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، ۲۷۵).

ص ۶۷

فتح على خان احتشام دیوان: میرزا فتح على خان معروف به « حاجی رحیم خان » و ملقب به « احتشام دیوان » فرزند میرزا سمیع خان فرزند میرزا فریح خان فرزند حاج سمیع (از تجار و متمولین طراز اول گیلان در عهد افشاریه و زنده) از اعیان و معتمدین رشت در عصر مظفری و مشروطیت بود که به خدمات حکومتی اشتغال داشت. او در سال ۱۳۲۵ق برای مدت کوتاهی به حکومت لنگرود منصوب شد و در همین سال به هنگام برگزاری انتخابات انجمن ولایتی گیلان خانه‌اش محل تجمع مالکان جهت انتخابه هیأت نظار بود. حاجی احتشام دیوان تنها یک فرزند دختر به نام خانم نصرت اعظم سمیعی داشت که به عقد دکتر عطاء الله خان سمیعی (پژشک و نماینده مجلس شورای ملی) درآمد. (یوسف‌دھی، رجال مشروطه گیلان، ۱۶).

محقق نراقی: حاج ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵ق) فرزند حاج ملا مهدی نراقی (م. ۱۲۰۹ق) که گاه پسر و گاه پدر محقق نراقی خوانده می‌شوند و به نراقین معروفند. ولی محقق نراقی صاحب کتاب نحرائی، همین ملا احمد نراقی است. ملا احمد نراقی در سال ۱۱۸۵ یا ۱۱۸۶ق در نراق کاشان به دنیا آمد و نزد پدر فاضل خود و آقا سیدمهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء تحصیل کرد و از پدر خود اجازه روایت داشت. او در زادگاهش به تدریس و تحقیق اشتغال داشت و در سال ۱۲۴۵ق بر اثر ابتلا به وبا بدروز حیات گفت و پیکرش پس از انتقال به نجف اشرف، در صحن حرم علوی سمت پشت سر آن حضرت در کنار پدرش به خاک سپرده شد. از آثار اوست: اجتماع الامر و النهى، اساس الأحكام فی تقيیح

عمد مسائل الاصول بالاحکام (در فقه)، اسرار الحجج، خزانه (کشکولی از لطایف و ظرایف است)، حجّة المظنة، دیوان شعر، سیف الامّة، شرح تجربی الاصول، مشتوی طاقدیس، عوائد الایام، عین الاصول، مستند الشیعه فی احکام الشّریعه، معراج السّعاده، مفتاح الكلام (در فقه)، مناهج الاحکام.
(نک: مدرس، ریحانةالادب، ۱۶۰/۶ - ۱۶۳).

۷۰ ص

شیخ طوسی: شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ طوسی» (۳۸۵-۴۶۰ق) در سال ۳۸۵ق در طوس خراسان به دنیا آمد و از کودکی به تحصیل علم پرداخت و در ۲۳ سالگی به بغداد رفت و در محضر شیخ مفید (م. ۱۳۴ق) و سیدمرتضی علم‌الهـی (م. ۴۳۶ق) تلمذ کرد و در جوانی اجازه اجتهاد دریافت نمود. او پس از درگذشت استادش سیدمرتضی مرجع طراز اول جهان تشیع شد. او در سال ۴۴۸ق پس از انقراض آل بویه و غلبه سلطان طغرل سلجوقی بر بغداد، ناگزیر از بغداد به نجف مهاجرت کرد و حوزه علمیّة نجف را بنیان نهاد. شیخ طوسی عاقبت در سال ۶۴۰ق درگذشت و طبق وصیت در خانه خود در شمال حرم علوی که بعداً تبدیل به مسجد شد، مدفون گردید. برخی از معروف‌ترین آثار او عبارتند از: تهذیب الاحکام، الاستبصار، امالی، رجال شیخ طوسی، الفهرست، اختیار معرفة الرجال، التّبیان فی تفسیر قرآن، المبسوطه فی الفقه، مناسک حج فی مجرد العمل، العلّة فی اصول، تلخیص الشّافعی، تمہید الاصول، النّهایه و
(نک: امین، اعیان الشّیعه، ۹/۱۵۹).

شیخ نجم‌الدین کبری؛ ابوالجناوب شیخ نجم‌الدین احمد صوفی خیوقی خوارزمی معروف به «نجم کبری» و «شیخ ولی تراش» (م. ۶۱۸ق)، از مشاهیر عرفا و مشایخ متصوفه است و سلسله کبرویه به وی منسوب‌اند. اصول طریقت را نزد بابا فرج تبریزی، شیخ اسماعیل قصری و پدرزن خود شیخ شطاح فراگرفت و خود مریدان نامداری را پرورش داد که از آن جمله‌اند: شیخ نجم‌الدین رازی (نجم دایه)، مجده‌الدین بغدادی، سعد‌الدین حموی، سیف‌الدین باخرزی، بهاء‌الدین بلخی (پدر مولانا). از آثار اوست: *الخائف للهائم عن لومة اللائم*، *فواتح الجمال*، *منازل السائلين* و *منهاج السالكين* و شیخ نجم کبری در حمله مغول در سال ۶۱۸ق در سن ۷۸ سالگی در خوارزم به قتل رسید.

(نک: مدرس، ریحانة‌الادب، ۱۴۳/۷ - ۱۴۴/۶).

ص ۷۴

غلامرضاخان: غلام‌رضاخان رحمت سمیعی معروف به طالش‌خان فرزند میرزا محمد‌علی‌خان رحمت‌آبادی (↔) و دخترزاده حاج میرزا نصیر طایفة گیلانی (↔) بود. در سال ۱۳۰۵ق (۱۲۶۷ش) در رشت به دنیا آمد و از مالکان گیلان بود و به تجارت و فلاحت اشتغال داشت و بعدها در دوره پهلوی از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۲ش نماینده رشت در هفت دوره مجلس شورای ملی شد (ادوار ۷-۱۳). (کتاب گیلان، ۶۷۳/۱).

ص ۷۶

مولانا محمد جامی: ملا حاجی محمد یا محمد‌علی گیلانی متخلص به «حاجی» که مؤلف آتشکده آذر و به تبع او دیگران تخلص او را اشتباهًا جامی و نسبتش را کوچصفهانی نوشته‌اند. این اشتباه از آنجا ناشی شده که

نصرآبادی او را «از کدخدایان کرج من اعمال گیلان» دانسته و برخی کرج را تصحیف کوچ و آن را هم مخفّف کوچصفهان پنداشته‌اند که نادرست است؛ زیرا منطقاً کرج همان گرج است که در نسخ خطی بدون سرکش می‌نوشتند و گرج یا گورج از توابع املش است. حاجی گیلانی در عهد شاه سلیمان صفوی (صفی میرزا) (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۶ق) برای تحصیل به اصفهان رفت و نزد مولانا محمدباقر خراسانی (م^{تبرستان} ۱۰۹۱ق) تلمذ کرد و چندی هم در سال ۱۰۸۳ق در مدرسه جامع کیبر عاسی شفا و اشارات را نزد ملا حسن گیلانی خواند. میرزا صائب تبریزی (م^{تبرستان} ۱۰۹۸ق) درباره او می‌گفت: اگرچه شعر کم دارد، اما آنچه دارد منتخب است. در هفتاد سالگی درگذشت و چون دوست و معاشر شیخ ابوطالب لاهیجی (م. ۱۱۲۷) پدر حزین لاهیجی (م. ۱۱۰۳-۱۱۸۰ق) بوده و حزین او را در کودکی دیده، پس قاعده‌تاً در اواسط قرن ۱۱ به دنیا آمده و در ربع اول قرن ۱۲ درگذشته است.

(غنى، تذكرة الشعرا، ۱۲۱، ۳۹؛ سرخوش، مقالات الشعرا، ۳۲-۳۳؛ افتخار، تذكرة بيظير، ۱۱۲؛ خليل، صحف ابراهيم، ۵۴-۵۵؛ بهگوان داس، سفيهه هندي، ۵۵-۵۶؛ آزاد، يد يضا، ۱۳۱؛ والله، رياض الشعرا، ۲۳۰؛ هاشمي، مخزن الغرائب، ۱/ ۷۹۷-۸۰۰ نصرآبادی، تذكرة، .۳۴۶، ۱۵۷)

۷۸ ص

محمدعلی خان امین‌دیوان: محمدعلی خان صفاری لاهیجی ملقب به «امین‌دیوان» (م. ۱۳۱۰ق) فرزند میرزا کاظم (م. ۱۲۵۸ق) حاکم موروثی لاهیجان و از نبایر صفاریان سیستان بود. او در جوانی با نوه دختری فتح‌علی‌شاه ازدواج کرد و در سال ۱۲۵۸ق پس از درگذشت پدرش میرزا کاظم‌خان جانشین وی شد و نزدیک به چهل سال حکومت لاهیجان

را برعهده داشت. محمدعلی خان در ذیحجۀ ۱۲۷۶ق با فرمان ناصرالدین شاه قاجار ملقب به «امین‌دیوان» شد و به دریافت یک قبضه قمة مرصع مفتخر گردید. در سال ۱۲۹۵ق شاهزاده کامران‌میرزا نایب‌السلطنه در غیاب پدرش که به سفر فرنگ رفته بود، امین‌دیوان لاهیجان را از کار برکنار کرد. لیکن شاه قاجار به جهت اغتشاشات پیش آمده ناگزیر در سال ۱۳۰۱ق حکومت لاهیجان را به پسر دوم امین‌دیوان سپرد. امین‌دیوان در سال ۱۳۰۹ق به سفر حج رفت و در سال ۱۳۱۰ق در تهران در گلشتی و پیکرشن پس از انتقال در کربلا به خاک سپرده شد.

اللهقلی خان ایلخانی: اللهقلی خان ایلخانی (م. ۱۳۰۹ق) فرزند موسی خان قاجار قوانلو بود. او پس از مرگ پدرش و ازدواج مادرش عزّت‌نسا بیگم (دختر فتح‌علی‌شاه) با حاج میرزا آقاسی، همه‌کاره حاجی و حاکم گلپایگان و محلات شد. در سال ۱۲۶۱ق که بیماری محمدشاه قاجار شدت یافت، زمزمه سلطنت او پیچید، ولی شاه بهبود یافت و او را به حکومت بروجرد فرستاد. در سال ۱۲۶۲ق باز به هوای سلطنت افتاد و با عده‌ای مسلح عازم تهران شد. لیکن سپاه شاهی جلو او را گرفت و به عراق تبعید شد. وی ۲۶ سال در عراق و استانبول و نقاط دیگر بسر برد؛ تا این‌که در سال ۱۲۸۸ق با وساطت صدراعظم وقت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، ناصرالدین‌شاه قاجار او را به تهران احضار کرد و پس از آن حاکم قزوین (۱۲۸۹ق)، حاکم همدان (۱۲۹۳ق)، عضو مجلس شورای دولتی (۱۲۹۶ق)، حاکم زنجان (۱۲۹۸ق)، حاکم قزوین (۱۳۰۵ق) و در اواخر عمر مخاطب سلام شاه شد.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۴۸/۱ - ۱۵۰).

۷۹ ص

محمدحسین خان منظم‌السلطنه: محمدحسین خان صفاری لاهیجی ملقب به «منظم‌السلطنه»، فرزند ارشد محمدعلی خان امین‌دیوان (م. ۱۳۱۰ق) بود و نسبت به برادرانش آب و ملک بیشتری داشت. در جوانی در عهد ناصری از دولت نشان و حمایل سرتیپی دریافت کرد و پس از درگذشت برادرش میرزا محمدحسن خان سرتیپ، در سال ۱۳۰۵ق و در زمان حیات پدرش فرمان حکومت لاهیجان را دریافت کرد و حیداقل تا سال ۱۳۱۶ق که میرزا علی خان امین‌الدوله با او مکاتبه داشته، در قید حیات بود. فرزندان منظم‌السلطنه عبارت بودند از: میرزا احمدخان سالار مؤید، میرزا محمودخان انتظام‌السلطان، میرزا کاظم خان صفاری، سرتیپ محمدعلی خان صفاری.

محمدحسن خان: میرزا محمدحسن خان صفاری لاهیجی (م. ۱۳۰۵ق) پسر دوم امین‌دیوان لاهیجی (م. ۱۳۱۰ق) بود و درجه سرتیپی و نشان و حمایل آجودانی داشت. او از سال ۱۳۰۲ق و در زمان حیات پدرش حکومت لاهیجان را عهده‌دار شد. لیکن در سال ۱۳۰۵ق بدروز حیات گفت. از نامبرده دو پسر باقی ماند که عبارت بودند از: مهدی‌قلی خان اشرف‌السلطنه و حاجی‌قاسم خان مجده‌السلطنه یا امیر‌الملک.

هادی خان مفترخ‌الملک: میرزا هادی خان صفاری لاهیجی ملقب به مفترخ‌الملک سومین پسر امین‌دیوان لاهیجی (م. ۱۳۱۰ق) و ساکن رشت بود. او درجه نظامی و شغل دیوانی نداشت و به ملک‌داری مشغول بود. او با آفاق‌السلطنه دختر حاجی میرقاسم پیربازاری ازدواج کرد که مادر این خانم دختر فتح‌علی خان سمیعی و خواهر محمدعلی خان رحمت‌آبادی بود.

جعفرخان مستوفی: میرزا جعفرخان صفاری لاهیجی (م. ۱۳۰۳ش). چهارمین پسر محمدعلی امین‌دیوان لاهیجی (م. ۱۳۱۰ق) از مستوفیان دوره قاجار و مردی با ممتاز و امانت و دیانت و درست گفتار و درست رفتار بود. او در جوانی به تهران مهاجرت کرد و با توجه به جایگاه خانوادگی اش در زمرة مستوفیان دربار ناصری قرار گرفت و عاقبت در سال ۱۳۰۳ق و پیش از پدرش بدرود حیات گفت.

تبرستان

زین‌العابدین خان امین‌دیوان: آقا زین‌العابدین خان معروف به «امیرخان سرهنگ» و ملقب به امین‌دیوان، پنجمین پسر محمدعلی خان امین‌دیوان لاهیجی (م. ۱۳۱۰ق) بود او در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۰۲ق حمایل نایب آجودانی و درجه سرهنگی را دریافت کرد و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۱۰ق لقب امین‌دیوان را به ارث برد. پس از درگذشت، پیکرش به نجف اشرف منتقل و در وادی السلام در مقبره مستقلی به خاک سپرده شد.

سید رضا کیا: سید رضا یا سید رضی کیا (حک: ۷۹۸-۸۲۹ق) فرزند سیدعلی کیا (حک: ۷۶۹-۷۹۱ق) و ششمین امیر از سادات کیایی ملاطی بود که از سال ۷۶۰ تا ۱۰۰۰ق به مدت ۲۴۰ سال در گیلان حکومت کردند. سید رضا کیا پس از یک دوره جنگ قدرت خانوادگی، در ۷۹۸ق بر لاهیجان مسلط شد و سی سال حکومت کرد و عاقبت در ۸۲۹ق درگذشت. این‌که نایب‌الصدر نوشته سید رضا کیا در بقعة معروف شیخانور در جوار شیخ زاهد گیلانی (م. ۷۰۰ق) به خاک سپرده شده، نادرست است؛ زیرا سید رضی (رضا) کیا در مقبره خانوادگی کیائیان در لاهیجان معروف به

چهارپادشاه به خاک سپرده شد و قبر مجاور قبر شیخ زاهد، منسوب به دختر امیر تیمور گورکان است و برخی آن را متعلق به سید رضی بن سید مهدی باشکیجانی (م. ۸۳۵ق) دانسته‌اند.

ص ۸۰

میرزا عیسی خان منجم باشی: میرزا عیسی خان منجم باشی لنگرودی فرزند میرزا مهدی منجم باشی فرزند میرزا عبدالباقي منجم باشی و نوه دختری محمدعلی خان امین‌دیوان لاھیجی بود که همگی خدمتگزاران و برکشیدگان قاجاریه بودند. میرزا عیسی خان پس از در گذشت پدرش حاکم موروثی لنگرود و رانکوه شد و به تناوب این سمت را از عصر ناصری تا پایان دوره قاجار بر عهده داشت. وی در ابتدای انقلاب مشروطیت از حکومت لنگرود برکار شد و در رشت سکونت داشت. لیکن در ایام حکومت محمدولی خان تنکابنی سپه‌دار اعظم (حکمران وقت گیلان) در سال ۱۳۲۵ق مجلداً به حکومت لنگرود منصوب شد؛ لیکن با اعتراض جمعی از معتبرین شهر مواجه گردید. دو سه ماه بعد، شوهر عمه‌اش میرزا اسحاق خان مشکوٰة‌السلطنه با فرمان دولت و مجلس به حکومت لاھیجان و لنگرود منصوب شد؛ ولی منجم باشی که این سمت را حق خود می‌دانست، با کمک شیخ محمد واعظ لنگرودی عده‌ای را تحریک به شورش بر علیه حکمران کرد. متعاقب این ماجرا طرفین دعوا و حاجی رحیم خان احتشام دیوان که موقتاً حکومت لنگرود را بر عهده گرفته بود، به تهران احضار شدند. در پایتخت دولت و مجلس مصلحت دیدند که شخص دیگری به حکومت لنگرود فرستاده شود و در نهایت میرزا حسن خان عمید‌السلطنه این سمت را عهده دار شد.

(نک: یوسف‌دھی، رجال مشروطه گیلان، ۲۳۸-۲۳۹).

حاجی آخوند محلاتی: حاجی زین‌العابدین محلاتی معروف به «حاجی آخوند» (۱۲۶۰ق) از عرفای نامدار و صاحب مرید عهد فتح‌علی شاه و محمد شاه قاجار بود و جمعی از اعیان پایتخت از جمله داماد فتح‌علی شاه، میرزا عبدالباقی منجم‌باشی لنگرودی، به او ارادت ویژه داشتند. حاجی آخوند در سال ۱۲۶۰ق دار فانی را وداع گفت و در باع ابن‌بابویه در شهر ری به خاک سپرده شد.

(نک: نایب‌الصدر، طرائق‌الحقائق، ۳۱۹/۳).

ص ۸۱

ملا حسن بی‌دندان: حاجی ملا حسن یا ملا علی گیلانی معروف به «بی‌دندان» از اهالی روسر و در جوانی با حجۃ‌الاسلام شفتی همتا و همراه بود؛ ولی حجۃ‌الاسلام به راه شریعت رفت و ملا علی به راه طریقت. نامبرده درویشی مجرد و قلندری موحد بود و بی‌زاد و راحله به سیر ایران و افغانستان و هند و عثمانی پرداخت و در نهایت در نائین در برج قلعه عارف مشهور حاجی محمد‌حسن نائینی کوزه‌کنانی (۱۲۵۰ق) معتکف شد و در همانجا درگذشت و به خاک سپرده شد. در خصوص اشتهر او به بی‌دندان آورده‌اند که به طریق اویسیان دندان خود را کنده بود؛ چنان که اویس قرن پس از آگاهی از شکستن دندان پیامبر (ص) چنین کرد.

(نایب‌الصدر، طرائق‌الحقائق، ۲۴۵/۳).

فرخ خان هدایتی: فرخ خان هدایتی فرزند محمد‌مهدی خان فرزند حاجی یوسف خان فرزند ابراهیم خان نواب فرزند حسین علی خان فرزند امیر هدایت‌الله خان شفتی فومنی (←) بود. نیای او حسین علی خان پس از کشته

شدن پدرش امیر هدایت‌الله‌خان در سال ۱۲۰۱ق ابتدا به تهران فرستاده شد، ولی چندی بعد حکمران گیلان شد ولی او نیز به قتل رسید. جدّ او ابراهیم‌خان نوایاب در سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار (حک: ۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) در رأس سپاهی مأمور برقراری نظم در گیلان شد و از همان زمان در آنجا مقیم شد. پدر بزرگش حاجی یوسف‌خان فومنی هم در عهد محمد‌شاه و ناصرالدین‌شاه کلااتر کل گیلان و چندی حاکم رشت شد. خود فرخ‌خان هم چنان که نایب‌الصدر نوشه در تشکیلات تلگرافخانه گیلان اشتغال داشته و در سال ۱۳۱۴ق رئیس تلگرافخانه رو در سر بود.
 (سرتیپ‌پور، نام‌ها و نامدارهای گیلان، ۹).

هدایت‌الله‌خان شفتی رشتی: امیر هدایت‌الله‌خان فومنی معروف به «تورخان رشتی» (مقتول ۱۲۰۱ق) فرزند حاجی جمال فومنی (حکمران گیلان در عهد افشاریه و زنده) بود. او در کودکی در سال ۱۱۶۹ق پس از کشته شدن پدرش به حکومت گیلان تعیین شد و وزارت او به حاجی نقی نایب کسما محول گردید. امیر هدایت‌الله‌خان ۲۸ سال مستقلًا بر گیلان حکم راند و جز سه چهار سالی که بر کنار یا محبوس بود، مقتدرانه حکومت کرد. تا این‌که در سال ۱۲۰۱ق در آخرین درگیری‌اش با سپاه آقا محمد‌خان قاجار، در حین سوار شدن به کشته برای فرار به روسیه، در سن ۴۰ یا ۴۵ سالگی به ضرب گلوله به قتل رسید. پیکرش را در کنار ساحل به خاک سپردند و سر بریده‌اش را برای سرسلسله قاجاریه بردند. قلمرو او از یک سو تا آمل و از سوی دیگر تا رود کور بود و به دلیل تملک اراضی اطراف رود ولگا که این‌نام داشت، بین عوام به اتورخان اشتهر یافت. گویا آنقدر سر بریده او را با عجله به نزد شاه قاجار بردند که در بین مردم مثل رایج شد که «مگر سر

اتورخان را آورده‌ای؟». امير هدایت‌الله‌خان فومنی مردی خوشگذران و بخشندۀ و اهل تساهل و تسامح بود و شعرای بسیاری او را مدح گفته‌اند. او در دوران حکومت خود به توسعه و آبادانی شهر رشت پرداخت که پایتحث حکومت او محسوب می‌شد.
 (نک: یوسف‌دھی، حکمرانان گیلان، ۹۶-۱۰۰).

ملا محمدعلی امام جمعه: حاج ملا محمدعلی امام جمعه (من) (۱۳۰۹ق) فرزند حاج ملا جعفر رشتی و از خاندانی روحانی بود که پدر در پدر از مشاهیر علماء و مجتهدین گیلان به شمار می‌آمدند و شغل امامت جمعه رشت در این خانواده موروثی محسوب می‌شد. حاج ملا محمدعلی در سال ۱۲۳۴ق در روستای خشکبیجار از توابع رشت دیده به جهان گشود و در همانجا نشو و نما یافت. او تحصیل علوم دینی را در مدارس رشت آغاز کرد و سپس برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات در عراق رفت و در نجف نزد شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۲۸۱ق) و شیخ راضی نجفی تلمذ کرد. پس از آن برای تکمیل تحصیل به اصفهان رفت و از محضر حجّة‌الاسلام سید محمدباقر شفتی (م. ۱۲۶۰ق) استفاده کرد و در سال ۱۲۵۸ق موفق به کسب اجازه اجتهاد از این مرجع طراز اول شیعه شد و سپس به گیلان بازگشت و سال‌ها امامت جمعه را در مسجد جامع رشت عهده‌دار بود و در ضمن به تدریس در مدرسه مجاور مسجد و تأليف در زمینه علوم دینی می‌پرداخت. معروف‌ترین اثر او کتاب مرقاۃ الصعود لاهل معرفة و الشهود تأليف ۱۳۰۳ق است که مجموعه نظم و نثر است. این اثر ابتدا پیش از سال ۱۳۰۱ق به چاپ سنگی رسید و پس از آن بار دیگر در سال ۱۳۱۹ش به اهتمام شیخ محمد صالح اشرف‌العلماء (از فرزندان مؤلف) منتشر شد. دیگر

آثار وی عبارتند از: جبر و تقویض، سیاست مدن، محافل العارفین، رساله ابطال تناسخ، مبدأ و معاد، حاشیه بر رسائل، حاشیه بر اسفار، رساله‌ای در تاریخ، رساله‌ای در اجتهاد و تقلید، قضا و طهارت، شرح ایات مثنوی و ... حاجی میرزا محمدعلی امام جمعه عاقبت در سال ۱۳۰۹ق دار فانی را وداع گفت و در آرامگاهی که برای خود در مدرسه واقع در جوار مسجد جامع رشت ترتیب داده بود، به خاک سپرده شد و در سیال ۱۳۱۹ش (۱۳۵۹ق) پس از آنکه مسجد و مدرسه در آتش سوخته و زمینش توسط بانک ملی خریداری شد، فرزندش اشرف‌العلماء پیکر نامبرده را به نجف اشرف منتقل نمود و در وادی السلام به خاک سپرد. دو تن از فرزندان او عبارت بودند از: حاج شیخ محمدجعفر امام جمعه و حاج شیخ محمدصالح اشرف‌العلماء. (پندی، رشت در آیینه تاریخ، ۱۷۳؛ چهل سال تاریخ ایران، ۱/۲۳۶، ۷۸۳/۲؛ احسانبخش، دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، ۲۹۵-۲۹۴؛ آصف‌الدوله، استاد، ۹۹-۱۸۴، ۲۲۰-۱۸۵؛ نوزاد، گیلان در وقایع اتفاقیه، ۱۹۳؛ سرتیپ‌پور، نامها و نامدارهای گیلان، ۲۲۱؛ نوزاد، گیلان در وقایع اتفاقیه، ۱۸۰). (۵۱۷-۵۱۶).

۸۴ ص

حبيب‌الله‌خان ساعد‌الدوله: حبيب‌الله‌خان تنکابنی ملقب به ساعد‌الدوله (م. ۱۳۲۵ق) فرزند ولی‌خان سرتیپ تنکابنی (مقتول ۱۲۵۴ق) و از خاندان معروف خلعتبری بود که نسل اnder نسل حاکمان موروشی منطقه تنکابن بودند. حبيب‌الله‌خان در سال ۱۲۴۳ق دیده به جهان گشود و پس از اینکه پدرش ولی‌خان سرتیپ حاکم تنکابن در سال ۱۲۵۴ق در جنگ هرات کشته شد، در سن ۱۱ سالگی مصب سرتیپی و فرماندهی نیروهای تنکابنی و فرمان حکومت محل ثلاث (تنکابن و کجور و کلار) را دریافت کرد. او در سال

۱۲۸۶ق ملقب به ساعدالدّوله و در سال ۱۲۹۸ق حاکم گرگان و استرباد شد و تا سال ۱۳۰۳ق در این سمت باقی بود. در این سال اوضاع خراسان و استرباد بر اثر شورش طوایف مغشوشه شد و در نتیجه ساعدالدّوله برکنار گردید. در سال ۱۳۰۹ق از طرف دولت مأمور سرکوب شورش میرزا محمد ارومیه‌ای معروف به سید عالمگیر در کلاردشت مازندران شد و توفیق یافت. او در سال ۱۳۱۰ق حاکم اراک شد و عاقبت ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵ق در سن ۸۲ سالگی درگذشت و پیکرش پس از انتقال به مشهد مقدس در حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد. دو تن از فرزندانش عبارت بودند از: محمددولی خان تنکابنی سپهسالار اعظم و جمشیدخان سردارکبیر. (مهدوی، رجال دوهزارساله گیلان، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۹-۳۵۳؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱/۳۰۳-۳۰۵؛ ۲۴؛ عاقلی، خاندان‌های حکومتگر ایران، ۳۶۷/۲-۳۷۰؛ روزنامه یومیه صبح صادق، نمره ۲۲ مورخ ۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۵ق).

ولی خان نصرالسلطنه سرداراکرم؛ محمددولی خان تنکابنی پسر ارشد ساعدالدّوله در سال ۱۲۶۴ق در خرم آباد تنکابن به دنیا آمد و در ۱۲ سالگی به منصب سرهنگی فوج تنکابن منصوب شد و به همراه پدرش ساعدالدّوله به استرباد رفت. در زمان حکومت صاحب اختیار در استرباد، در مأموریتی جنگی به تنهایی هنگ تنکابن را به آنجا برد و در مأموریت سوم خود در آنجا، با درجه سرتیپی ملقب به «سرداراکرم» شد و اندکی بعد سرتیپ دوم شد. در سال ۱۳۰۳ق مأمور پذیرایی نصرت پاشا، سفیر فوق العاده سلطان عبدالحمید عثمانی گردید و به برای حسن خدمت به درجه میرپنجمی (سرتیپ اولی) ارتقاء یافت. در ۱۳۰۴ق ملقب به نصرالسلطنه و در سال ۱۳۰۸ق با درجه امیرتومانی (سرلشکری) یک سال حاکم استرباد شد.

نصرالسلطنه در ۱۳۱۰ق امتیاز ضرب مسکوکات دولتی را دریافت کرد؛ ولی یک سال بعد به دلیل اشکالاتی که در عیار سکه‌های ضرب شده مشاهده شد، از او سلب امتیاز شد. در سال ۱۳۱۴ق ابتدا اداره گمرکات و سپس وزارت خزانه به وی سپرده شد. در سال ۱۳۱۶ق مظفرالدین شاه قاجار او را به حکمرانی گیلان منصوب کرد. چهار سال بعد، ملقب به «سردارمعظم» شد لیکن از حکومت گیلان برکنار گردید (۱۳۲۰ق). در سال ۱۳۲۱ق محمدعلی میرزای وليعهد (حکمران آذربایجان) او را به حکومت اردبیل منصوب کرد. در سال ۱۳۲۳ق به ریاست توپخانه و فرماندهی افواج گیلان و مازندران منصوب و ملقب به «سپهداراعظم» شد و در همین سال اداره تلگراف خانه نیز به وی محول شد. عمله شهرت سپهداراعظم مربوط به دوره مشروطیّت است که از ابتدای آن تا پایان مشروطه اول در خدمت حکومت استبدادی بود و سپس جزو مشروطه خواهان شد. اقدامات و مناصب او در دوره مشروطه به شرح ذیل است: سرکوب متحصّتين مسجد جامع تهران و حکومت استرآباد (۱۳۲۳ق)، سرکوب غایله تراکمه یموت (۱۳۲۴ق)، حکومت گیلان (۱۳۲۵ق)، فرماندهی کل قشون آذربایجان و سپس کناره‌گیری و برافراشتن علم مشروطه خواهی در تنکابن (۱۳۲۶ق)، رهبری مشروطه خواهان گیلان پس از انقلاب رشت، شرکت در فتح تهران، ریاست وزرا و وزارت جنگ (۱۳۲۷ق)، نمایندگی مجلس شورای ملی (۱۳۲۸ق)، ریاست وزرا (۱۳۲۹ق)، والیگری آذربایجان (۱۳۳۱ق)، ریاست وزرا و دریافت لقب سپهسالار اعظم (۱۳۳۴ق). پس از کناره‌گیری او در سال ۱۳۳۵ق دیگر کاری به او ارجاع نشد؛ تا اینکه به دلیل ناتوانی در ادائی قروض خود به بانک استقراری روس در ۸ مهر ۱۳۴۵ق (۲۸ تیر

۱۳۰۵ش) در سن ۸۱ سالگی با تپانچه به زندگی خود خاتمه داد و در امامزاده صالح تجربیش به خاک سپرده شد.
 نک: مکنی، تاريخ یست ساله ایران، ۱۳۷/۴-۱۴۲؛ یوسفدهی، رجال مشروطه گیلان، ذیل سپهدار اعظم و همو، حکمرانان گیلان، ذیل محمدولی خان تنکابنی.

ص ۸۵

علی قلی خان متصرالسلطنه: علی قلی خان متصرالسلطنه امیراسعد (م. ۱۳۳۰ش) در سال ۱۲۹۵ق در تنکابن به دنیا آمد و از نوجوانی به تحصیل فنون نظامی پرداخت و در سال ۱۳۱۴ق در سن ۱۹ سالگی با لقب متصرالسلطنه، نایب‌الحکومه تنکابن شد و بعدتر لقب امیراسعد گرفت و تا دوره پهلوی، جز موقعي که با مخالفت و غلبه برادرش سردار اقتدار، حاکم کجور مواجه شد، این سمت را بر عهده داشت. در سلطنت پهلوی اول (حک: ۱۳۰۴- ۱۳۲۰ش) از حکومت تنکابن برکنار و تبعید شد و عاقبت در سال ۱۳۳۰ش درگذشت. فرزندان او عبارت بودند از: ناصرقلی خان سالار مفخم خلعتبری (سرهنگ ارتش، خوشنویس)، ارسلان خلعتبری (۱۲۸۳- ۱۳۵۵ش) (حقوقدان، نماینده مجلس و استاندار)، رحمان قلی خلعتبری (نماینده بابل در مجلس). امیراسعد ۹ دختر داشت و یکی از دامادهای او محمدعلی وارسته (استاندار، وزیر، سناتور) بود.

حکیم مؤمن تنکابنی: میر محمد مؤمن حسینی تنکابنی معروف به «حکیم مؤمن» (قرن ۱۱) فرزند حکیم میر محمد زمان تنکابنی و پژوهشگر مخصوص شاه سلیمان صفوی (حک: ۱۰۷۷- ۱۱۰۶ق) بود. معروف‌ترین اثر او تحفه المؤمنین یا تحفه سلیمانی کتابی است فارسی درباره مفردات پزشکی که از زمان نگارش آن در سال ۱۰۸۰ق تا سه قرن از کتاب‌های مهم پزشکی

در ایران بود و نسخه‌های خطی بسیار، چاپ‌های متعدد و ترجمه‌هایی از آن به عربی و ترکی وجود دارد. این کتاب هنوز هم نزد پیروان پژوهشی سنتی اعتبار دارد. تاریخ تولد و درگذشت حکیم مؤمن تنکابنی به دست نیامد. (نک: مدرس، ریحانة‌الادب، ۶۰/۲؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل تحفة‌المؤمنین).

میرزا محمد تنکابنی: میرزا محمد تنکابنی (م. ۱۳۰۲ق) فرزند میرزا سلیمان تنکابنی (م. ۱۲۵۰ق) بود. پدرش از علمای عصر و مذریین و مؤلف و طیب بود و پس از اتمام تحصیل در اصفهان، به تنکابن بازگشت و قریه‌ای را آباد کرد که سلیمان‌آباد نام گرفت. میرزا محمد در سال ۱۲۳۴ق در تنکابن به دنیا آمد و تحصیلات خود را نزد پدر و دایی‌هایش آغاز کرد، ولی در پانزده سالگی پدرش را از دست داد. در این هنگام برای ادامه تحصیل به قزوین و سپس اصفهان و تهران و کربلا رفت و نزد ملّا صفرعلی لاهیجی، ملّا محمد صالح برغانی، ملّا عبدالکریم ایروانی و دیگران تحصیل کرد؛ ولی مهم‌ترین استاد او سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط‌الاصول (م. ۱۲۶۳ق) بود. او پس ازأخذ اجازه اجتهاد به تنکابن بازگشت. نامبرده فقیه، اصولی، ادیب بود و تمام عمر به تدریس و تأليف مشغول بود و آثار متعددی (بیش از ۲۱ عنوان) را به رشته تحریر درآورد که معروف‌ترین آن‌ها کتاب *قصص‌العلماء* است که بارها در ایران چاپ شده و در آن به معرفی حدود دویست تن از علمای دینی پرداخته است. میرزا محمد تنکابنی در ۲۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۲ق در سلیمان‌آباد تنکابن درگذشت. دو تن از فرزندانش میرزا علی نقی مجتهد تنکابنی و میرزا محمد باقر شریعتمدار تنکابنی بودند. (مدرس، ریحانة‌الادب، ۳/۸۱؛ نوزاد، گیلان در وقایع اتفاقیه، ۱۹۳؛ نایب‌الصدر، طرایق‌الحقایق، ۳/۱۹؛ برای آگاهی بیشتر نک: قربانی، پیشنه تاریخی فرهنگی لامیجان و ...، ۷۰۹-۷۳۲).

ص ۸۸

ملا محمد اشرفی مازندرانی: ملا محمد اشرفی مازندرانی (۱۲۱۹-۱۳۱۵ق) فرزند ملا محمد مهدی اشرفی در سال ۱۲۱۹ق در شهر اشرف (بهشهر) مازندران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش نزد پدر و دیگر استادان وقت آغاز کرد و سپس به بابل رفت و نزد سعیدالعلمای مازندرانی (م. ۱۲۷۰ق) تلمذ کرد. چندی بعد برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات رفت و در مجالس درس میرزای شیرازی و شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و در ۲۱ سالگی به مقام اجتهداد رسید. نامبرده پس از اتمام تحصیل به مازندران بازگشت و در بابل به تدریس و تألیف و امامت مسجد جامع مشغول شد و مرجعیت یافت. او اهل زهد و تقوا بود. از آثار اوست: اسرار الشهاده، شعائر الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، المزار، تفسیر سوره قدر، الاجویه عن الاستئله. ملا محمد اشرفی در سال ۱۳۱۵ق در سن ۹۵ سالگی درگذشت و در کنار مسجد جامع بابل به خاک سپرده شد.

(مدرّس، ریحانةالادب، ۱۲۸/۱-۱۲۹).

آقا سید محمد شیخ الاسلام تنکابنی: آقا سید محمد مجتهد تنکابنی معروف و ملقب به شیخ الاسلام تنکابنی از روحانیون نامدار گیلان و مورد احترام حکام و مردم بود و در منطقه تنکابن حکومت شرعی و ریاست عرفی داشت. او در سال ۱۲۸۶ق در سفر ناصرالدین شاه قاجار به گیلان به دریافت عبای سلسه از شاه قاجار نایل شد. همسر نخست او دختر حاجی ملا جعفر استربادی، همسر دوم او دختر حاج سید صادق امام جمعه همدان و همسر سوم او دختر میر عبدالباقي تنکابنی بود.

(نوزاد، گیلان در وقایع اتفاقیه، ۱۹۳؛ آصفالدوله، اسناد، ۱۶۶-۱۶۷؛ نایب الصدر، طرایق الحقایق، ۷۳-۶۱۹).

۹۰ ص

ابوالعتاهیه: ابواسحاق اسماعیل بن قاسم (۱۵۸-۲۱۳ق) از شعرای ایرانی تبار عرب و معاصر خلفای عباسی مهدی (خلافت: ۱۵۸-۱۶۹ق)، هارونالرشید (خلافت: ۱۷۰-۱۹۳ق)، امین (خلافت: ۱۹۳-۱۹۸ق) و مأمون (خلیفه: ۱۹۸-۲۱۸ق) بود. شغل اصلی او کوزه‌گری و در پارسایی و دانایی زبانزد بود. او از پیروان نهضت شعویه بود و شعرهایی در انتقاد از عباسیان سرود و به همین دلیل هارونالرشید او را زندانی کرد؛ ولی اشعار مفاخره‌آمیزی که در حبس سرود، خلیفه را متاثر ساخت و رهایی یافت.

ابوالعتاهیه در سال ۲۱۳ق در بغداد بدرود حیات گفت.

(نک: لغت‌نامه دهخدا و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل ابوالعتاهیه).

ابوالفرج اصفهانی: علی بن حسین اموی قرشی مشهور به ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶ق) از اعقاب آخرین خلیفه اموی، مروان حمار بود؛ ولی خاندانش از عالمان شیعه و در اصفهان ساکن بودند. نامبرده در سال ۲۸۴ در اصفهان به دنیا آمد و در کودکی به بغداد رفت و در آنجا به تحصیل پرداخت و از مشاهیر محدثان، مورخان، ادبی، شعری و موسیقی‌شناسان جهان اسلام در قرن چهارم شد. معروف‌ترین آثار بازمانده او کتاب *الاغانی*، *مقاتل الطالبین* و نیز *ادب الغرباء* است. او تا پایان عمر در بغداد زیست و در همانجا در سال ۳۵۶ق بدرود حیات گفت.

(نک: دانشنامه ایرانیکا).

۹۵ ص

آقا حسین کوهکمری: آقا سید حسین حسینی تبریزی کوهکمری (م. ۱۲۹۹ق) از مشاهیر علمای امامیه در قرن ۱۳ بود. او در تبریز به دنیا آمد و در همانجا

نzd میرزا احمد مجتهد تبریزی و پسرش حاج میرزا لطف‌علی امام جمعه تحصیل کرد. سپس به عتبات عالیات نzd صاحب فضول، صاحب ریاض، شیخ مرتضی انصاری ادامه تحصیل داد و پس از درگذشت شیخ مرتضی از مراجع و مدرسین بزرگ شیعه شد. نامبرده عاقبت در سال ۱۲۹۹ق بدرود حیات گفت و در نجف اشرف در مقبره اختصاصی مقابل مقبره صاحب جواهر به خاک سپرده شد. آثار او به جهت بدخشانی و بی نظمی مؤلف از بین رفته است.

(نک: مدرس، ریحانة‌الادب، ۱۰۵/۵-۱۰۶).

۹۶

میرزا همت شیرازی: میرزا علاء‌الدین حسین شیرازی متخلص به همت (م. ۱۳۳۶ق) فرزند میرزا احمد شیرازی متخلص به وقار (م. ۱۲۸۹ق) فرزند ارشد میرزا میرزا محمدشفیع شیرازی متخلص به وصال (م. ۱۲۶۲ق) از خاندان‌های معتبر شیراز بود که پدر در پدر خوشنویس و شاعر بودند. میرزای همت به هنگام تولد به علت ابتلا به بیماری از یک چشم نایین بود. او نزد پدرش میرزا احمد وقار و عمویش میرزا ابوالقاسم فرهنگ تحصیل کرد و در ادبیات فارسی و عربی و ریاضیات متبحر شد. او در سال ۱۳۳۶ق بدرود حیات گفت و در آستانه سیدمیرمحمد در در جوار عموهایش میرزای فرهنگ و میرزای یزدانی به خاک سپرده شد. دیوان اشعار و تکمله تاریخ چهارده معصوم از آثار اوست و قطعات خوشنویسی نیز از وی به یادگار مانده است. چنان که میرزا معصوم نایب‌الصدر نوشته، خواهش، یعنی دختر رحمت‌علی شاه نایب‌الصدر شیرازی را در حبّالله نکاح داشته و فرزندی از ایشان در سال ۱۳۱۴ق درگذشته است.

ص ۱۰۳

قصة دقوقی: ظاهراً قصه دقوقی برساخته مولانا با استفاده از نام عبدالمنعم بن محمد دقوقی (م. ۱۴۰۴ق)، محدث معروف است. بر طبق مثنوی دقوقی در سال‌های سلوک به سفر می‌رود و روزی آرزوی تجلی حق بر دلش می‌گذرد و شب به ساحل دریا می‌رسد. هفت شمع پونور را می‌بیند که یکی می‌شوند و به ترتیب به هفت مرد، هفت درخت و دویاره هفت مرد بدل می‌شوند. آن هفت مرد رازهایی را بر دقوقی می‌گشایند و پیشتر سر او نماز می‌خوانند. در میانه نماز یک کشتی در دریا دچار توفان می‌شود. به دعای دقوقی نجات می‌یابد؛ ولی پس از نماز این بحث بین نمازگزاران درمی‌گیرد که چه کسی در میان ما برای نجات کشتی دعا کرده و در برابر مشیت حق ایستاده است.

(نک: فروزانفر، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۱۰۷-۱۱۰؛ استعلامی، شرح مثنوی، ۳۰۳-۳۰۴).

ص ۱۰۴

صنیع‌الدوله: مرتضی قلی خان هدایت ملقب به صنیع‌الدوله (مقتول ۱۳۲۹ق) پسر دوم علی‌قلی خان مخبر‌الدوله (رئیس تلگرافخانه) و نوه رضاقلی خان هدایت (مریم مظفر‌الدین میرزا ویعهد) بود. او در سال ۱۲۷۳ق دیده به جهان گشود و در ایران و آلمان تحصیل کرد و پس از هفت سال در ۱۲۹۷ق به ایران بازگشت و وارد خدمات دولتی شد و با توجه به موقعیت خانوادگی به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و به ترتیب تحولی‌دار تلگرافخانه، عضو وزارت معادن و مأمور دولت ایران برای خرید کشتی از آلمان شد. او پس از بازگشت به ایران کارخانه ریسمان‌بافی احداث کرد و به همین مناسبت در نوروز سال ۱۳۰۴ق ملقب به صنیع‌الدوله شد. او در

سال ۱۳۰۸ق در تهران کارخانه ذوب سرب دایر کرد و در سال ۱۳۰۵ با احترام السلطنه دختر مظفر الدین میرزا وليعهد ازدواج کرد و پس از بر تخت نشستن پدرزنش مظفر الدین شاه قاجار ابتدا مدت کوتاهی در سال ۱۳۱۴ق نایب ضرابخانه و خزانه و سپس در سال ۱۳۱۶ق وزیر قورخانه و چندی بعد وزیر پست شد. نامبرده در سال ۱۳۲۱ق نخستین کارخانه نخریسی ایران را دایر کرد که خیلی زود به علت نابسامانی اوضاع اقتصادی تعطیل شد. صنیع الدوّله در ابتدای برخاستن نعمه مشروطه‌خواهی در شمار مشروطه‌خواهان قرار گرفت و در ادوار اول و دوم مجلس شورای ملی از تهران به نمایندگی انتخاب و در دوره اول نخستین رئیس مجلس شد (۱۳۲۴- ۱۳۲۵ق). او پس از استعفا از ریاست مجلس، به تناوب و به دفعات در دولتهای مشروطه وزیر دارایی، وزیر فوائد عامه، وزیر علوم و اوقاف و وزیر مالیه شد و در کابینه میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک وزیر مالیه بود که در ۵ صفر ۱۳۲۹ق به گلوله یک گرجی و همدستانش در سن ۵۷ سالگی به قتل رسید.

(نک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ۶۳- ۶۹/۴).

اسماعیل صادق‌ال وعد: اسماعیل بن حزقیل نبی (ع) معروف به صادق‌ال وعد که آیه ۵۴ سوره مریم که در متن کتاب آمده، در شأن او نازل شده است. از امام صادق (ع) روایت شده که شخصی به اسماعیل نبی (ع) وعده داد که در جایی در حوالی مکه او را ملاقات می‌کند. آن حضرت بنا بر قولی که به آن شخص داده بود، از قوم خود جدا شد و یک سال در میعادگاه به انتظار وی ماند. آن مرد که قول و قرارش را از یاد برده بود، به تذکر مردم نزد آن حضرت آمد و عذرخواهی کرد و آن حضرت پاسخ داد: والله اگر

نمی‌آمدی، در همین موضع می‌ماندم تا بعیرم و از این جا برانگیخته شوم.
نک: مجلسی، بحار الانوار، ۱۳/۴۹۰.

۱۰۶ ص

شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن سعید المصری: ابوعبدالله شرف‌الدین محمد بن سعید بن حماد بوصیری دلاصی (م. ۶۹۴ ق) منسوب به قبیله بزرگ صهناجہ، در سال ۶۰۸ ق در دلاص یا بهشیم از پدری اهل بوصیر مصر و مادری اهل دلاص به دنیا آمد. برخی با درهم آمیختن این دو نسبت او را دلاصیری نیز خوانده‌اند. از آغاز جوانی به تصوف روی اورد. سپس حدود ۱۰ سال در قدس و مدینه و پس از آن ۱۳ سال در مکه اقامت گزید و به تعلیم قرآن مشغول شد. بوصیری در حدود سال ۶۵۹ ق به مصر بازگشت و چون مردی شاعر، فقیه، کاتب و حسابدار بود، در دستگاه دیوانی در بلبیس شرقی به عنوان کاتب به کار پرداخت؛ اما پس از چهار سال خود مکتب خانه‌ای برای تعلیم قرآن در بلبیس و سپس قاهره تأسیس کرد. معروف‌ترین قصيدة بوصیری قصیده‌ای است با نام *الکواكب الدریة فی مدح خیر البریة* است که بیشتر به نام بردہ (جامه) و براء (شفا) شهرت یافته و در آن با قصيدة «بردہ» یا «أنت سعاد» کعب بن زهیر به معارضه برخاسته است. ولی اشتهر این قصيدة به «بردہ» علت دیگری دارد. بوصیری در ایام اقامت در مصر به پیشنهاد زین‌الدین یعقوب از وزرای آن دیار چندین قصيدة در مدح پیامبر (ص) سرود و در همان احوال بیمار شد و نیمی از اندامش فلنج گردید. در همان حال قصيدة موردن بحث را سرود و به برکت آن از خداوند طلب شفا کرد و پیوسته آن را می‌خواند و می‌گریست. تا شبی پیامبر(ص) به خوابش آمد، دست مبارک را بر اندام بیمارش کشید و برده‌ای بر او

افکند. بوصیری به تبع این خواب شفا یافت و با مدداد همان شب از خانه بیرون آمد و در راه درویشی که او نیز همه آن ماجرا را در خواب دیده بود، قصیده مدحیه را - که هنوز کسی از وجودش خبر نداشت - از او طلب کرد. از آن هنگام قصیده برده در بین مردم به داشتن خاصیت شفابخشی استهار یافت و در بیماری‌ها به امید شفا آن را می‌خواندند.

(نک: مدرس، ریحانةالادب، ۱ / ۲۸۵-۲۸۷؛ دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳ / ذیل بوصیری و ۱۱ / ذیل برده).

۱۱۰ ص

آیات سیع سلام: عبارت است از هفت آیه که طبق روایتی از امیرالمؤمنین (ع) اگر آنها را نوشته و در گلاب و زعفران در داخل ظرف چینی اندازند و بنوشتند، موجب شفای مریض خواهد شد. و اما آیات مورد نظر: سَلَامُ فَوْلًا مِّنْ رَّبِّ رَّحِيمِ (سلام سخنی است از جانب پروردگار مهریان) [یس / ۵۸]، سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (سلام بر نوح در میان جهانیان) [صفات / ۷۹]، سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ [صفات / ۱۰۹]، سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ [صفات / ۱۲۰]، سَلَامٌ عَلَى إِلْيَاسِيْنَ [صفات / ۱۲۰]، وَسَيِّقَ الَّذِينَ أَتَقْوَا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمِرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهُمْ وَفُتِّحَتْ أَبْوَابُهُمْ وَقَالَ لَهُمْ خَرَّتْهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْشٌ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند؛ چون بدان رسند و درها گشوده گردد، نگهبانان به ایشان گویند: سلام بر شما، خوش آمدید در آن درآید جاودانه) [زمر / ۷۳]، سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (سلام است در آن شب تا دم صبح) [قدر / ۵].

شمافنگ: صورت طنزآمیز تفنگ است و یادآور حکایت ذیل: محمدعلی میرزا دولتشاه (۱۲۰۳ – ۱۲۳۷ ق) فرزند فتحعلی شاه قاجار حاکم ایالات غرب بود و از کسانی که با وی مراوده داشت، حاجی شهبازخان کرمانشاهی بود که مردی ساده بود. او اغلب دولتشاه را «تو» خطاب می‌کرد، تا این‌که روزی حاکم به او تذکر داد که نباید مر را «تو» خطاب کنی و باید بگویی «شما». مدتی گذشت تا روزی تفنگی برای دولتشاه هدیه آوردنده و شهبازخان هم در مجلس حاضر بود. دولتشاه از شهبازخان پرسید: این اسلحه چطور است؟ شهبازخان با همان لحن ساده و مخصوص خود گفت: حضرت والا شما فنگ خوبی است. حاکم با تعجب گفت: شما فنگ یعنی چه؟ شهبازخان فوراً جواب داد: قربان خودتان فرمودید «تو» نگویم و «شما» بگوییم.

(www.tebyan.net)

۱۱۶ ص

میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله: میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله اصفهانی (۱۲۵۹- ۱۳۲۶ق) فرزند ملا علی محمد مهندس اصفهانی (ریاضی‌دان و معروف به غیاث‌الدین جمشید ثانی) بود. نجم‌الدوله از منجمان و مهندسان نامدار عصر قاجار و استاد ریاضی مدرسه دارالفنون بود و برای نخستین بار ریاضیات جدید اروپایی را در ایران معرفی و آن را با ریاضیات قدیم اسلامی تلفیق نمود. او به تهیه نخستین نقشه تهران اهتمام گماشت و نخستین سرشماری نفوس پایتخت را انجام داد. او همچنین برای اولین بار سال ۱۲۶۴ق شمسی را در حاشیه تقویم سال ۱۳۰۲- ۱۳۰۳ق ذکر کرد و از آن تاریخ، گاهشماری شمسی را در ایران رایج کرد که البته بر اساس اسامی

عربی برج‌های دوازده‌گانه فلکی (حمل، ثور، جوزا... حوت) بود و به گاهشماری هجری شمسی بُرجی معروف شد. این گاهشمار در دوره دوم مجلس شورای ملی در ۲۱ صفر ۱۳۲۹ مطابق ۲ اسفند (حوت) ۱۲۸۹، به عنوان مقیاس رسمی زمان محاسبات مالی کشور پذیرفته شد. از آثار اوست: اصول هندسه، اصول مثلثات، بدایه‌الجیر، بدایه‌الحساب، واسط‌الحساب، کفایه‌الحساب، نهایه‌الحساب، تحویل تاریخ هجری و مسیحی از ابتدای هجرت تا هزار و چهارصد سال، اصول علمی جغرافیا، اطلس تازه جغرافیا، بدایه‌النجوم، کفایه‌الجغرافیا.

(نک: سایت انجمان آثار و مفاخر فرهنگی، anjoman.ir).

منابع و مأخذ

۱. آصف‌الدوله شیرازی، عبدالوهاب، اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله (حکومت گیلان - وزارت تجارت)، به کوشش عبدالحسین نوایی و نیلوفر کسری، چاپ نخست، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۷ ش.
۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷ ش.
۳. افضل‌الملک، غلامحسین، افضل التواریخ، به کوشش منصوبه اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ نخست، انتشارات تاریخ، تهران ۱۳۷۱ ش.
۴. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ۶ جلد، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۱ ش.
۵. جابری‌زاده، محمدعرفان، بررسی احوال و آثار حاجی نایب‌الصدر شیرازی، پایان‌نامه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۵ ش.
۶. حقیقت، داور، تذکرة الشعرا نویسندهان و دانشمندان معاصر گیلان، چاپ نخست، چاپ حقیقت، رشت، بی‌تاریخ.
۷. رایینو، ه. ل.، ولایات دارالمرز گیلان، ترجمه جعفر خمامی زاده، چاپ نخست، انتشارات طاعتی، رشت ۱۳۵۷ ش.
۸. ستوده، منوچهر، از آستانه استارآباد، جلد ۱-۳، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹-۱۳۵۰ ش.
۹. سرتیپ پور، جهانگیر، نام‌ها و نامدارهای گیلان، چاپ نخست، نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۱ ش.
۱۰. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین (فرهنگ سیاح)، ۲ جلد، چاپ شانزدهم، انتشارات اسلام، تهران ۱۳۷۳ ش.
۱۱. شیرازی، محمدمعصوم (معصومعلی شاه)، مسافرت هندوستان، به کوشش هومن یوسفدهی، مرکز مطالعات فارسی رایزنی جمهوری اسلامی ایران، دهلي نو، ۱۳۹۲ ش.
۱۲. ظهیرالدوله، علی خان، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۷ ش.
۱۳. عیاسی، هوشنگ، گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی، نشر ایلیا، رشت ۱۳۸۶ ش.

۱۴. عاقلی، باقر، خاندان‌های حکومتگر ایران، ۲ جلد، نشر علم، تهران ۱۳۸۱ و ۱۳۸۴ ش.
۱۵. عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ۳ جلد، چاپ نخست، نشر گفتار و نشر علم، تهران ۱۳۸۰ ش.
۱۶. فخرایی، ابراهیم، گیلان در قلمرو شعر و ادب، چاپ دوم، انتشارات طاعتی، رشت ۱۳۷۷ ش.
۱۷. قربانی، محمدعلی، پیشینه تاریخی لاهیجان و بزرگان آن، چاپ نخست، نشر سایه، تهران ۱۳۷۵ ش.
۱۸. مدرّس تبریزی، محمدعلی، ریحانة‌الادب، چاپ سوم، کتاب‌فروشی خیام، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۹. مدرّسی چهاردهی، نورالدین، معصوم‌علی شاه، مجلّة وحید، ش ۱۰۵، ص ۶۸۰-۸۳، شهریور ۱۳۵۱ ش.
۲۰. معیرالممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، چاپ نخست، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۱ ش.
۲۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ۶ جلد، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش.
۲۲. متحن‌الدوله شفاقی، رجال وزارت خارجه، به کوشش ایرج افشار با همکاری حسین قلی خان شفاقی، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۵ ش.
۲۳. نایب‌الصدر شیرازی، محمدمعصوم (معصوم‌علی شاه)، تحفة‌الحرمین (سفرنامه نایب‌الصدر شیرازی در زیارت مکه و سیاحت ایران و هند)، چاپ عکسی، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۲ ش.
۲۴. نایب‌الصدر شیرازی، محمدمعصوم (معصوم‌علی شاه)، طرائق الحقایق، ۳ جلد، چاپ دوم، انتشارات سنایی، تهران ۱۳۸۲ ش.
۲۵. نایب‌الصدر شیرازی، محمدمعصوم (معصوم‌علی شاه)، مسافرت هندوستان، به کوشش هومن یوسف‌دھی، مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی، دهلی نو ۱۳۹۱ ش.
۲۶. نظری، منوچهر، رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب، نشر فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۸ ش.

۱۹۶ / مسافرت گیلان

۲۷. نوزاد، رضا، گیلان در وقایع اتفاقیه، نشر ایلیا، رشت ۱۳۸۹ ش.
۲۸. نیکویه، محمود، رشت شهر باران، چاپ نخست، نشر فرهنگ ایلیا، رشت ۱۳۸۷ ش.
۲۹. وهومن، هارون، سفرنامه‌های خطی فارسی ج ۴، نشر اختران، تهران ۱۳۸۸ ش.
۳۰. یوسفدهی، هومن، انجمن‌های گیلان در عصر مشروطه، چاپ نخست، نشر فرهنگ ایلیا، رشت ۱۳۸۷ ش.
۳۱. یوسفدهی، هومن، حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه، چاپ نخست، نشر گیلکان، رشت ۱۳۸۲ ش.
۳۲. یوسفدهی، هومن، رجال مشروطه گیلان، نشر فرهنگ ایلیا، رشت ۱۳۹۲ ش.
۳۳. ----، چهل سال تاریخ ایران، ۳ جلد، به کوشش ایرج افشار، چاپ نخست، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳ ش.
۳۴. ----، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱ - ۱۰، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹ - ۱۳۸۰ ش.
۳۵. ----، معلقات سبع، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۱ ش.

سایت‌ها

۱. پارس قرآن (سایت قرآن کریم) www.parsquran.com
۲. آقا بزرگ (سایت جستجوی نسخ خطی) www.aghabozorg.ir
۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی www.cgie.org.ir
۴. لغت نامه دهخدا www.loghatnaameh.com
۵. گنجور (سایت شعر فارسی) www.ganjoor.net

ألبوم تصاویر

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

البوم تصاویر / ۱۹۹



ناصرالدین شاه قاجار



مظفرالدین شاه قاجار



محمدولی خان تکابنی
نصرالسلطنه (سپهسالار اعظم)



تزار نیکلا امپراتور روس



حاج ملا محمد خمامی



میرزا محمد معصوم نایب الصندر شیرازی



حاج ملا محمد مهدی شریعتمدار



میرزا رضا کرمانی



جهانسوز میرزا امیر نویان



آقا باقر سعدالسلطنه



حاجی میرزا اسحاق خان مشکونه



ابوالنصر میرزا حسام السلطنه



حکیم سیدباقرخان صبوری



میرزا عیسی خان منجم‌باشی



فتح‌الله‌خان بیگلرییگی (سپهدار اعظم)



حاجی محمدحسن امین دارالضرب



میرزا عبدالغفار نجم الدّوله



مرتضی قلی خان صنیع الدّوله



علی قلی خان مخبر الدّوله



atabek اعظم علی اصغر خان امین السّلطان



عمارت صدری واقع در بندر انزلی



از راست: مسیو سرکیف (رئیس نجای حاجی طرخان و پیشخدمت شرافتی امپراتور روس)، میرزا عبداللهخان نواب (مترجم قنسولگری روس در رشت) و مسیو لیانازوف (پسر لیانازوف مستأجر شیل در گیلان). (تهران، کاخ گلستان، پس از ملاقات با ناصرالدین شاه قاجار، ربیع الثانی ۱۳۱۲ق) (عکس از آلبوم خانه کاخ گلستان)

نمایه

- | | | |
|---|--------------|-------------------------|
| آقا ملا علی آقا | ۱۱۳، ۱۰۴، ۹۶ | آ |
| آقا میرزا زین العابدین خان | ۱۱۵ | آب گرم |
| آقا میرزا محمد علی خان | ۷۴ | آبادی الله |
| آقا میرزا مسیح | ۹۴ | آتش سوزی |
| آقا نظر علی | ۱۱۱ | آجودان نقی خان |
| آقابابا (روسی) | ۸۴ | آخوند ملا علی تارک محله |
| ابتهاج الملک، میرزا ابراهیم (تفرشی، میرزا | | آخوند محله |
| ابراهیم خان) | ۱۴۱، ۴۵ | آسیا |
| ابریشم | ۱۵۰، ۵۴، ۴۹ | آقا زین العابدین خان |
| ابوالعتاهیه | ۱۸۶ | آقا سید ابوالقاسم |
| اتورخان رشتی ← فومنی، هدایت الله خان | | آقا سید عبدالله |
| اجتهاد | ۱۶۸ | آقا سید علی نقی |
| احتساب الممالک ← صبا، فتح علی خان | | آقا سید مرتضی |
| احتشام الدوله، اویس میرزا | ۱۲۸، ۳۰ | آقا سید مهدی |
| احتشام دیوان، حاجی رحیم خان ← | | آقا سید ابراهیم |
| احتشام دیوان، فتح علی خان | | آقا سید حسن |
| احتشام دیوان، فتح علی خان (احتشام دیوان، | | آقا سید علی |
| حاجی رحیم خان) | ۱۷۶، ۱۶۹، ۶۷ | آقا سید مهدی |
| احمدخان | ۷۹ | آقا شیخ صدرا |
| ارامنه | ۵۴ | آقا شیخ محمد |
| استخر | ۸۰ | آقا ضیاء الدین |
| استرآباد | ۱۱۵ | آقا فضل الله |
| اسمعیل آباد (روسی) | ۴۱ | آقا محمد کاظم |
| اسیری لاهیجی | ۱۴۱ | آقا ملا بهرام واعظ |

- امش ۱۷۲
- امیر تیمور گورکان ۷۹
- امیراکرم ۱۱۴، ۱۱۲
- امیرالملک ← مجذالسلطنه، قاسم خان
- امیرتومان ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵
- امیرخان سرهنگ ← امین دیوان، زین العابدین خان
- امیرنوبالله جهانسوز میرزا ۳۶، ۳۷، ۱۲۲
- امین دارالضرب ← اصفهانی، محمدحسن
- امین الدوّله، میرزا علی خان ۱۷۴
- امینالسلطان ۲۶، ۲۷
- امین دیوان، زین العابدین خان (امیرخان سرهنگ) ۱۷۵
- امین دیوان، محمدعلی خان (صفاری لاهیجی، محمدعلی خان) ۱۷۲، ۷۹، ۷۸، ۱۷۶
- انتظامالسلطان، میرزا محمود ۱۷۴
- انجمن ملی رشت ۱۵۳
- انزلی ۲۵، ۲۸، ۱۲۴، ۹۳، ۱۶۶
- ایامالبیض ۵۶
- ایلخانی، اللهقلی خان ۱۷۳، ۷۸
- ایوب (ع) ۱۰۰
- ب**
- باران ۷۲، ۱۱۲، ۱۰۴، ۷۴
- بارکاس ۳۱، ۲۸
- بازار ۲۳، ۴۸، ۵۳، ۸۱، ۷۷، ۱۰۸، ۹۱
- اشrafالسلطنه، مهدی قلی خان ۱۷۴
- اشرفالعلماء، شیخ محمدصالح ۱۷۹، ۱۸۰
- اشرفی مازندرانی، ملا محمد ۸۸
- اصفهانی، ابوالفرج ۱۸۶
- اصفهانی، صائب الدین ۱۵۷
- اصفهانی، محمدحسن (امین دارالضرب - حاجی امین ضرب) ۱۵۴، ۵۴
- اصفهانی، محمدحسن (صفی علی شاه) ۱۳
- اطاق سفره خانه ۷۴، ۱۰۳
- اطفاییه ۴۸
- اعمال امداد و ۵۹
- افیون ۶۶
- امام حسین (ع) ۱۳۹
- امام رضا (ع) ۵۴
- امام مسجد ۸۹
- امام موسی کاظم (ع) ۳۸
- امام جمعه، شیخ محمد جعفر ۱۸۰
- امام جمعه، ملا محمدعلی ۱۷۹
- امام جمعه رشت ۸۱، ۱۷۹
- امامزاده ۵۳، ۳۶
- امامزاده حسن ۳۵
- امامزاده حسین (ع) ۳۸
- امامزاده هاشم ۴۶، ۲۲
- امپراطور روس ۴۲
- أمشه (روستا) ۱۲۵، ۱۲۳
- أمشه‌ای، علی اکبرخان ← بیگلریگی، اکبرخان

بیگلریگی، گیلانی، فتح‌الله‌خان (آمشه‌ای،
فتح‌الله‌خان - سalar افخم - سalar اعظم
- سردار منصور) ۱۴۰، ۱۳۹، ۴۵

بازار سنگر ۱۲۵

بازار گیسم ۷۷

باشبرد ۲۵

باغ ۱۰۸، ۹۰، ۹۱

باغ امیر ۱۱۴، ۹۱

باغ حاجی میرزان‌صیر ۱۱۹، ۶۱، ۵۱

باغ حکیم فانوس ارمی ۶۰

باغ دیوشل ۷۹

باغ رضویه ۶۳

باغ شاه ۵۶

باغ ناصری ۵۶، ۰۵

باغبان باشی، فرج‌الله ۱۱۴

باغبانی ۱۱۳

باقته ۱۰۳

باکو ۱۱۰، ۹۰، ۹۱، ۳۱

بیر ۱۱۸

برغانی، ملا صالح ۱۴۷

برف ۷۶، ۷۴، ۷۲

برنج ۸۴، ۸۰، ۵۶، ۴۹، ۴۸

بشارت‌السلطنه، اکبرمیرزا (سردار مفخم)

۱۶۱، ۶۲

بقعه ۹۸، ۷۹، ۵۳

بهائیت ۱۴۱

بهر آله (روستا) ۱۴۲

بیگریگی، اکبرخان (آمشه‌ای،

علی‌اکبرخان) ۱۲۳، ۲۶

بیگلریگی رشت ۲۲

پ

پاچنار (روستا) ۴۳

پراخت ۳۱، ۲۸

پرتفال ۴۸، ۸۹

پست خاله ۴۴، ۲۴

پل ۱۶۲، ۱۵۶

پل روڈیار ۲۱

پل منجیل ۱۲۱، ۴۴

پلنگ ۱۱۸

پلنگ کلا (روستا) ۹۸

پیاز ۴۴

پیربازار ۵۲، ۲۵

پیربازاری، حاجی میراسماعیل ۱۵۰

پیربازاری، میر قاسم (معین‌السادات) ۵۲

۱۷۴، ۱۵۰

پیشمناز ۱۱۲

ت

تارک محله (روستا) ۸۸

تارک محله‌ای، ملا علی ۱۰۲

بجهه ۹۸، ۷۹

بهائیت ۱۴۱

بهر آله (روستا) ۱۴۲

بیگریگی، اکبرخان (آمشه‌ای،

علی‌اکبرخان) ۱۲۳، ۲۶

تجریگی رشت ۲۲

تبریزی، شیخ اسماعیل ۱۶

تجار ۹۱، ۸۶، ۶۲

تجار باکو ۱۱۸

توب کروب	۴۲	تجار روس	۱۰۳
توبخانه	۲۸	تذکره	۲۵
توتون	۴۸	تذکرہ آذر (کتاب)	۷۶
تهرانی، آفابزرگ	۱۶	ترکه خجندی، صدرالدین	۱۵۸
ث		ترنج	۹۱
شقةالملک ← رشتی، میرزا محمدعلی خان		تفرشی، میرزا ابراهیم خان ←	
جاده رشت - قزوین	۱۵۶	ابتهاج الملک، میرزا ابراهیم خان	
جاده‌سازی	۲۲	تفرشی، میرزا سیدعلی خان	۵۲
جامی، مولانا محمد (ملا حاجی محمد -		تفسیر روح البیان (کتاب)	۷۰
گیلانی، محمدعلی - حاجی)	۷۶، ۱۷۱	تکیه	۱۶۲، ۵۱
جهنگردی یزدی، امیر سیدعلی	۱۲	تلخیص مستشهد (کتاب)	۹۰
جلوه، سیدابوالحسن	۱۲	تلگراف	۱۰۳، ۹۳، ۷۲
جنگلکی ها	۱۲۲	تلگراف خانه	۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۴
جوزا، میرزا حسن	۲۴	تلگراف خانه فرخ خان بن مهدی خان	۸۱
ج		تلگرافخانه روسر	۱۷۸
چاپار	۴۵	تلگرافخانه گیلان	۱۷۸، ۱۶۱، ۶۲
چاپارخانه	۴۰، ۴۳	تله	۱۱۸
چاپارخانه کهدم	۱۵۶	تمهید فی شرح قواعد التوحید (کتاب)	۵۸
چادرشیب ابریشمی	۹۷	تنکابنی	۶۴، ۷۶، ۷۵، ۸۱، ۷۸، ۸۴، ۸۳، ۸۱
چاربراران (محله)	۵۸	تنکابنی،	۹۶
چالکرود (روستا)	۱۱۸، ۸۴	حییب الله ← ساعدالدوله	
چای	۲۲، ۲۳، ۴۱، ۴۴، ۱۱۳	حییب الله خان	
چای روسی	۱۱۶	تنکابنی، محمدولی خان (نصرالسلطنه)	
چشمہ	۹۹	سردار اکرم، ولی خان)	۱۸۱، ۹۲
چله خانه (محله)	۵۵	تنکابنی، میرزا محمد	۱۸۴

حاجی میرزا نصیر طایفه ← گیلانی،	چوب شمشاد ۱۰۳
حاجی میرزا نصیر	چینه جان ۸۰
حاکم رشت ۱۷۸	
حججه السلام رشتی (شققی)، سید محمد باقر	ح
۱۷۹، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۴۹، ۶۲	حاجی سمیع گیلانی ۱۶۹
حزین لاهیجی، شیخ محمد علی ۱۴۳، ۴۹	حاجی ← جامی، مولانا محمد
حسام الدین ۵۸	حاجی آخوند محلاتی ۱۷۷
حسام السلطنه، ابوالنصر میرزا ۳۱، ۲۳	حاجی ابوالقاسم ۱۱۰
حسن کلایه (روستا) ۹۵	حاجی اسکندر خان ۳۲
حسین آباد (روستا) ۴۰	حاجی امیر خان ۷۹
حضرت مسیح (ع) ۵۹	حاجی امین ضرب ← اصفهانی،
حکیم صبوری ← صبوری، سید باقر	محمد حسن
حکیم فاتووس ۶۰	حاجی تاج خراسانی ۶۴
حکیم مؤمن بن میر محمد ۱۸۳، ۸۵ -	حاجی خمامی ۷۵، ۶۶، ۶۶
۱۸۴	حاجی رحیم خان ← احتشام دیوان،
حکیم باشی ۲۸	فتحعلی خان
حکیم باشی، آقا میرزا جعفر ۱۱۵	حاجی سمیع ۱۴۷، ۴۹
حمام ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۹۰، ۹۱، ۹۰	حاجی فرج الله ارباب ۱۱۱ - ۱۱۳
حمام حاج معین التجار ۵۲	حاجی مان علی ۶۶
حمام حاجی میرزا نصیر ۶۶	حاجی محمد محسن ۳۷
خ	حاجی محمد یوسف ۱۱۶، ۱۱۱
خاندان اکبر ۱۴۰	حاجی معتمددالدوله فرهاد میرزا (معتمددالدوله) ۱۳۷، ۴۱
خاندان سمیعی ۱۶۵	حاجی ملا حسن ← ملا حسن بی دندان
خانقه ۷۹، ۵۱	حاجی ملا محمد علی ۸۱
خانه ۴۸	حاجی میرزا خلیل ۲۹، ۲۵، ۲۳

۲۱۰ / مسافت گیلان

- | | |
|---|--|
| <p>دارالحکومه خرمآباد ۸۶
دارالمرز ۲۲، ۲۳، ۴۷، ۹۴
دارستان (روستا) ۴۵
داروخانه ۱۰۹
درخت آزاد ۵۶
درخت شمشاد ۱۰۳
درخت مو ۱۱۱
درویش ۶۶
درویش جلالی ۳
درویش روشن طالقانی ۱۱۱، ۱۹۹
دربای خزر ۱۱۴، ۹۷
درة ملاعلی ۴۳
دستگاه تلگراف ۸۱
دستلاف ۱۱۰
دلک ۵۲
دورین ۲۸
دوشنبه بازار ۲۲، ۷۶
دیوشنل ۸۰</p> <p>ذ</p> <p>ذکاءالملک فروغی، میرزا محمدحسین ۱۵</p> <p>ر</p> <p>رانکوه ۱۷۶، ۱۵۶
راه ۴۶، ۱۲۴، ۱۲۲، ۷۹، ۷۶
راه رشت - منجیل ۱۲۴
راه شوسه روسیه به گیلان ۴۳</p> <p>خ</p> <p>خانیاور ۲۸، ۳۰
خانیاور، محمود ۱۰۱
خانیاور، مرتضی ۳۰
خانیاور، میرزا شفیع خان ۹۶
خانیاور، میرزا محمدتقی ۲۷
خانیاور، هدایت الله ۹۲، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۴
خرزان (روستا) ۲۲، ۴۰، ۴۱، ۴۳
خرس ۹۸
خرمآباد (روستا) ۸۴، ۸۶، ۸۹ - ۱۰۳، ۹۵
۱۱۷، ۱۱۴، ۱۰۸
خزانه، میرزا محمدحسین ۲۷
خشکیبیجار ۱۷۹، ۸۱
خط تلگراف ۴۳
خط تلگراف تهران - گیلان ۱۵۵
حمام ۱۶۶، ۶۵
حمامی، اسد ۱۶۶
حمامی، حاجی ملامحمد → حاجی
حمامی ۵۷
خمیران (محله) ۵۸
خمیران زاهدان (محله) ۵۸
خواجه آساطور ۵۴
خواجه فضل الدین ابومحمد ۵۸
خوبان رزگاه ۱۱۳
خوش نویسی ۵۳</p> <p>د</p> <p>دار، عبدالله میرزا ۱۳۷، ۳۹</p> | <p>خانیاور ۳۰
خانیاور، محمود ۱۰۱
خانیاور، مرتضی ۳۰
خانیاور، میرزا شفیع خان ۹۶
خانیاور، میرزا محمدتقی ۲۷
خانیاور، هدایت الله ۹۲، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۴
خرزان (روستا) ۲۲، ۴۰، ۴۱، ۴۳
خرس ۹۸
خرمآباد (روستا) ۸۴، ۸۶، ۸۹ - ۱۰۳، ۹۵
۱۱۷، ۱۱۴، ۱۰۸
خزانه، میرزا محمدحسین ۲۷
خشکیبیجار ۱۷۹، ۸۱
خط تلگراف ۴۳
خط تلگراف تهران - گیلان ۱۵۵
حمام ۱۶۶، ۶۵
حمامی، اسد ۱۶۶
حمامی، حاجی ملامحمد → حاجی
حمامی ۵۷
خمیران (محله) ۵۸
خمیران زاهدان (محله) ۵۸
خواجه آساطور ۵۴
خواجه فضل الدین ابومحمد ۵۸
خوبان رزگاه ۱۱۳
خوش نویسی ۵۳</p> <p>د</p> <p>دار، عبدالله میرزا ۱۳۷، ۳۹</p> |
|---|--|

- | | |
|---|---|
| <p>رواق ۳۰</p> <p>رود ۹۷</p> <p>رود شاهزاد ۴۳</p> <p>رود قزل اوزن ۴۳</p> <p>رودباری، خلیل الرحمن ۱۶۲</p> <p>رودخانه پلورود ۸۲</p> <p>رودخانه رودسر ۸۱</p> <p>رودخانه شلمان ۸۰</p> <p>رودخانه کرج ۳۷</p> <p>رودسر ۸۰</p> <p>روس ۴۵، ۲۵، ۲۴</p> <p>روضه خوان سخت سری، شیخ اسماعیل ۱۱۴</p> <p>روضه خوان شفتی گیلانی، ملا علی اکبر ۵۴</p> | <p>راهدار خانه نقل بر ۴۵</p> <p>راهداری ۱۲۴، ۸۳</p> <p>رحمت سمیعی، غلام رضا خان (طالش خان) ۱۷۱</p> <p>رحمت آباد، میرزا محمد علی خان ۵۴</p> <p>رحمت آبادی، میرزا محمد علی خان ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۵۳</p> <p>رحمت علی شاه ← نایب الصدر شیرازی، زین العابدین ۶۳</p> <p>رحمت علی شاه ۴۵</p> <p>رشت ۴۵، ۴۷، ۴۵، ۳۱</p> <p>رشت، آقا محمد ← معین التجار، حاجی آقا محمد ۶۶</p> <p>رشتی، آقا میرزا ایوالفضل ۱۰۹</p> <p>رشتی، سیدمهدی ۱۶۷</p> <p>رشتی، ملا طاهر ۱۶۸</p> <p>رشتی، میرزا حبیب الله ۱۶۸</p> <p>رشتی، میرزا محمد علی خان (نقه‌الملک) ۱۶۵، ۶۴</p> <p>رشتی، میرزا محمد علی ۶۴</p> <p>رفع، رضا (قائم مقام الملک) ۱۶۸</p> <p>رکن‌الدوله، محمد تقی میرزا ۱۶۳، ۶۳</p> <p>رمک (روستا) ۱۱۸</p> |
|---|---|
- www.tabarestan.info

زیتون ۴۵، ۲۲

سعدالسلطنه، آقباقرخان (قمى، آقباقر)

۱۳۴

سفالى ۷۳

سفر دریایی ۱۵۶

سفیدرود ۴۳، ۴۷، ۷۷
۱۲۱

سماور ۴۱

سمیعی، عطاءاللهخان ۱۶۹

سمیعی، فتحعلیخان ۱۷۴

سمیعی، نصرتاعظم ۱۶۹

سنگ مرمر ۴۰

سنگپشت ۱۱۶

سنگر ۱۲۳، ۷۶

سیاورز (روستا) ۹۵

سیامرود (روستا) ۱۴۲

سید ابوجعفر ۵۳

سید محله (روستا) ۹۸

سید محمد شیخالاسلام ۸۵

سیدرضی بن سیدمهدى باشکیجانی ۱۷۶

سید محله ۱۱۸

سیرجانی، شیخ حسن (موسیو) ۱۶۲، ۶۳

سیزده ۱۱۴

ش

شارح تجرید ۴۹

شارح گلشن راز ۴۸

شاه اسماعیل صفوی ۷۸

شاه سلیمان صفوی ۸۵

س

سدادت کیا ۷۸

ساعددالدله، حبیباللهخان (تنکابنی،

حبیبالله) ۸۴، ۱۰۸، ۱۸۰

سالار اعظم ← بیگلریگی، فتحاللهخان

سالار افخم ← بیگلریگی، فتحاللهخان

سالار مؤبد، میرزا احمدخان ۱۷۴

سبزواری، حاجی ملاهادی ۱۴۹، ۵۰

سبزواری، ملااسماعیل ۱۲

سبزواری، میرزا محمدحسین ۱۲

سبزه میدان ۵۳، ۱۵۵

سپیدرود ۱۲۲

سختسر (روستا) ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۱۸

سد سفیدرود ۱۲۳

سرتیپ علیخان مهندس ← معمار
کاشانی، حاجی علی

سرتیپ، غلامرضاخان ۱۱۲

سرتیپ، میرزا محمدحسن خان ۱۷۴

سردار افخم، آقبالاخان ۱۶۷

سردار مفخم ← بشارتالسلطنه، اکبرمیرزا

سردار منصور ← بیگلریگی، فتحاللهخان

سررشته‌دار، میرزا خلیل ۱۱۶

سردو

سرهنگ مهدیخان ۱۴

- | | |
|--|--|
| <p>شیخ نورالدین محمدبن خالد جیلی،^{۴۹}
۱۴۶</p> <p>شیخ الاسلام تنکابنی، سید محمد^{۱۱۹}
۱۸۵</p> <p>شیخانور (روستا)^{۱۴۳}</p> <p>شیخزاده لاهیجی ← فدایی لاهیجی،
شیخ احمد
شیرازی^{۹۳}</p> <p>شیرازی، علاءالدین حسین ← شیرازی،
میرزا همت</p> <p>شیرازی، محمد (منورعلی شاه)^{۱۲}
۵۳،
۱۵۲</p> <p>شیرازی، محمدباقر^{۳۸}</p> <p>شیرازی، میرزا همت (شیرازی، علاءالدین
حسین)^{۱۸۷}</p> <p>شیروانی، میرزا زین العابدین
(مستعلی شاه)^{۱۱}</p> <p>شیروود (روستا)^{۱۱۸}</p> <p>شیلات^{۱۶۴}</p> <p style="text-align: center;">ص</p> <p>صائب الدین^{۵۸}</p> <p>صادق الوعد، اسماعیل^{۱۸۹}</p> <p>صبا، فتحعلی خان (کاشانی، فتحعلی خان
- احتسابالممالک)^{۱۳۹}</p> <p>صبوری، سیدباقر (مدیرالاطباء - حکیم
صبوری)^{۱۵۹، ۶۰}</p> | <p>شاه عباس اول صفوی^{۱۲۱}</p> <p>شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی^{۱۴}</p> <p>شاهشهید^{۵۶، ۵۵}</p> <p>شرح تصریف (کتاب)^{۶۲}</p> <p>شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید
المصری^{۱۹۰}</p> <p>شریعتمدار سیاورز، سیدعلی نقی^{۱۱۲}</p> <p>شریعتمدار گیلانی، ملا رفیع^{۱۲۲، ۶۳}
۱۶۷، ۱۶۲</p> <p>شریعتمدار، حاجی محمدمهدی^{۷۴}</p> <p>شریعتمدار، حاجی ملامهدی^{۱۶۸، ۶۵}</p> <p>شریعتمدار، حاجی میرزا ابوالحسن^{۱۳۴}</p> <p>شریعتمدار، سیدعلی نقی^{۹۵}</p> <p>شریفآباد (روستا)^{۳۷}</p> <p>شفت^{۱۵۴}</p> <p>شفقی، سیدمحمد تقی^{۱۵۴}</p> <p>شمافنگ^{۱۹۲، ۱۱۰}</p> <p>شمسالعماره (عمارت قصر ناصری)^{۲۷}</p> <p>شورش رشت^{۲۴}</p> <p>شیبانی^{۲۷}</p> <p>شیخ اسیری لاهیجی^{۴۸}</p> <p>شیخ زاهد ثانی^{۱۴۳، ۴۸}</p> <p>شیخ زاهد گیلانی^{۱۷۵، ۷۹، ۴۸، ۵۳}</p> <p>شیخ صفی الدین اردبیلی^{۱۵۲، ۵۳}</p> <p>شیخ طوسی^{۱۷۰، ۷۰}</p> <p>شیخ فضل الله^{۸۸}</p> |
|--|--|

صیام	۹۳	صحن	۳۶
صيد ماهی	۹۷	صدرالاسلام ← لاهیجی، محمدعلی	
صیقل الارواح (کتاب)	۱۱۵	صدرالدین ابوحامد محمد بن حبیب الله	
ض		ترکه اصفهانی	۵۸
ضیاءالاطباء، میرزا ابراهیم (گیاتسی، حاج		صدیق‌الملک، میرزا محمدخان (نوری	
میرزا ابراهیم – ضیاءالحكما	۳۶، ۷۲، ۱۳۲	اسفندیاری، میرزا احمدخان)	۱۲۶، ۲۴
ضیاءالحكما	۱۳۳	صفاری لاهیجی، محمدحسین خان ←	
ضیاءالاطباء		منظم‌السلطنه، محمدحسین خان	
ط		صفاری لاهیجی، محمدحسین خان ←	
طارم	۴۴	امین‌دیوان، محمدعلی خان	
طاعون	۲۳	صفاری لاهیجی، میرزا محمدحسن	
طاو	۳۰، ۳۶	(محمدحسن خان)	۱۷۴
طالش خان ← رحمت سمعی،		صفاری لاهیجی، میرزا جعفرخان ←	
غلام‌رضاخان		مستوفی، جعفرخان	
طالقان قزوین	۱۱۱	صفاری لاهیجی، میرزا هادی خان ←	
طالقانی، آقا ملا بهرام	۱۰۳	مفتخر‌الملک، هادی خان	
طالقانی، سید محمد	۹۸	صفاری، میرزا کاظم خان	۱۷۴
طالقانی، سیدمهדי	۹۶	صفاعلی‌شاه ← ظهیر‌الدوله، میرزا	
طایفه حاجی سمیع	۶۵، ۵۰	علی خان	
طب	۸۵، ۸۰، ۱۳۲	صفویه	۷۹
طبابت	۹۰، ۱۰۹	صفی‌علی‌شاه ← اصفهانی، محمدحسن	
طیخ	۵۵	صلوہ (کتاب)	۹۵
طیب	۳۶	صندوقد	۹۸
طریقة نعمت‌اللهی	۱۵	صنیع‌الدوله (هدایت، مرتضی قلی خان)	
طلاب	۸۵	۱۸۸، ۱۰۴	
طهران	۱۱۵	صومعه بجارت (محله)	۵۵
		صومعه شیخ زاہد	۵۵

ظ	
ظهیرالدوله، میرزا علی خان (صفاعلی شاه)	۱۳
غ	
غازیان، ۲۶، ۲۸، ۱۲۴	
غذا، ۵۵، ۶۶، ۱۱۳، ۱۰۳، ۸۷، ۸۴	
غرّة شعبان	۶۷
غزالی، احمد	۳۸
غلام رضا خان	۷۴
ف	
فضل اردکانی	۹۲
فادیی لاهیجی، شیخ احمد (شیخ زاده lahijji)	۱۴۲
فراش	۲۴
فرقة طاووسیه	۱۲
فسند	۳۶
فلاحت	۱۱۳
فوج گیلان	۱۸۲
فومنی، امیرهدایت‌الله‌خان ← فومنی، هدایت‌الله‌خان	
فومنی، حاجی جمال	۱۷۸
فومنی، هدایت‌الله‌خان (فومنی، امیرهدایت‌الله‌خان – اتورخان رشتی – شفقی فومنی، هدایت‌الله‌خان – شفقی رشتی، هدایت‌الله‌خان)	۱۷۸، ۱۷۷، ۸۱
فومنی، یوسف‌خان	۱۷۸
ع	
عباس‌آباد (روستا)	۹۷، ۱۰۱
عباس‌میرزا نایب‌السلطنه	۴۱
عبدالجواد‌میرزا	۲۳
عبدالرحیم‌خان	۵۶
عبدعلی کاشانی، ملا محمد‌حسن	۵۳
	۱۵۱
عبدزاده	۴۲
عثمانی	۲۵، ۶۶
عشق‌آباد	۹۵، ۱۱۵
علوم غریبه	۲۴
عمارت	۹۱، ۲۳
عمارت آقا سید محمد تقی	۸۲
عمارت حاجی میرزانصری	۵۱، ۱۱۹
عمارت دیوانی انزلی	۱۵۶
عمارت دیوشل	۷۹
عمارت رضویه	۶۳
عمارت صدری	۲۶
عمارت ملا عبدالله مجتبه سرپلی	۸۱
عمارت ناصریه	۱۵۶
عمده‌التجار، حاجی یوسف	۱۱۷
عمله روس	۴۶
عیال	۳۲

- | | |
|--|--|
| <p>کاروانسرای حاجی معین ۲۶
کاشان ۱۱۱، ۱۱۲
کاشانی، فتحعلی خان ← صبا،
فتحعلی خان
کاظم رود ۹۸
کبری، شیخ نجم الدین ۷۰، ۱۷۱
کتاب ۱۱۷، ۱۱۸
کتابخانه ۱۱۳، ۹۰
کجور (روستا) ۱۱۵، ۹۷، ۱۱۷
کرات کوتی (روستا) ۱۰۴، ۹۰، ۸۸
کرباسی، محمدابراهیم ۱۶۲
کربلایی جبار ۱۱۰
کربلایی شاهغلام ۱۱۴
کرجی ۲۵، ۲۸، ۷۷
کردمحله ۱۱۹، ۶۱، ۵۱
کرمان ۶۱
کرمانی، میرزا رضا ۱۳۰، ۳۳
کرمانی، میرزا نعمت الله ۶۱
کشتی ۲۹
کشتی آتشی الکساندر ۲۸
کشتی کوچک بخاری آگنت ۲۸
کشکول، هدایت الله خان ۱۰۳
کلارستاق (روستا) ۸۴، ۸۹، ۹۶، ۱۱۵
کلاتر گیلان ۱۷۸
کلک (روستا) ۳۶
کلیسا ۱۶۸</p> | <p>قائم مقام الملک ← رفیع، رضا ۱۱۲
قاسم خان ۱۱۲
قاسم خان والی ۱۰۵، ۱۲۴، ۵۵
قایق ۲۸
قرآن ۹۲، ۵۳
قراملخانه ۲۲، ۱۵۶
قرقاول ۴۸
قرزوین ۴۴، ۳۷
قرزوینی، ملا محمد رفیع ← واعظ قزوینی ۱۳۹
قره‌گوزلو، محمدحسین خان ۱۳۹
قصص العلماء (کتاب) ۸۵
قصة دفقی ۱۸۸
قلیان (غليان) ۳۰، ۴۳، ۹۹
قسمه‌ای اصفهانی، محمد رضا ۱۲
قمنی، آقا باقر ← سعدالسلطنه، آقا باقر خان ۹۷، ۴۴
قدن ۶۳
قونسولخانه روس ۲۳
قهوهخانه ۲۲</p> |
| <p>کاج ۷۹، ۴۵
کارخانه ابریشم کشی ۵۴
کاردگرمحله (روستا) ۸۹، ۹۳
کاروانسرا ۱۶۲، ۱۲۵، ۴۱، ۴۰، ۲۳
کاروانسراهای رشت ۵۳
کاروانسرا آقا باقر خان سعدالسلطنه ۳۷</p> | <p>ک</p> |

گنجعلی ← ناظر بینا، میرزا محمد	کمپانی آگنت ۳۱
گنجه (روستا) ۴۵	کندوهای عسل ۹۸
گیسم ۷	کنزالله (کتاب) ۸۹
گیلانی، حاج میرزا ابراهیم ← ضیاءالاطباء، میرزا ابراهیم	کنسولگری روس در رشت ۱۶۴
گیلانی، حاجی میرزانصیر (میرزانصیر طایفه) ۴۹، ۵۸، ۶۵، ۷۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۱	کوتم (روستا) ۴۵
گیلانی، محمدعلی ← جامی، مولانا محمد	کوچصفهان ۷۶
گیلانی، ملا حسن ۱۷۲	کوره‌باد ۴۵
ل	کوماندر ۲۹
لاهیجان ۴۷، ۷۹ – ۷۷، ۱۴۱، ۱۷۲، ۱۷۴	کوه‌کمری، سیدحسین ۹۵، ۱۸۶
لاده ۱۷۵	کهدم ۱۲۴
لاهیجانی، حاجی صالح خان ۸۳	کیا، سیدرضا ۱۷۵، ۷۹
لاهیجی، محمدعلی (صدرالاسلام) ۵۲	گ
لید بن ربیعه ۱۴۶	گاسپادین، میرزا حبیب‌الله ۱۶۳
لتکه ۲۶	گدوک ۴۰
لشت‌نشا ۱۲۴	گرگاب (روستا) ۴۴
لطفعلی‌خان ۷۷	گسکر ۱۲۴
لغت‌گیلی ۵۵	گلیجان (روستا) ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰۸، ۸۴
لکته ۲۵	گلیجانی، میرزا مسیح ۱۰۲
لنکران ۷۹	گمرک ۲۸
لنکران گیلان ۶۳	گمرکات ۴۵
لنگار (روستا) ۸۴، ۹۵، ۱۰۱	گمرکات آذربایجان ۶۴
لنگرود ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۰۶، ۱۶۹، ۱۷۶	گمرکات گیلان ۱۲۴
	گمرک خانه ۸۳
	گُمی ۷۷
	گنابادی، ملاسلطان‌علی ۱۲
	گنبد ۳۶

- | | |
|---|---|
| لنگرودی، حاج میرزا اسحاق خان ← | محمدشاه قاجار ۸۴ |
| مشکوهةالسلطنه | محمودخان ۱۰۱، ۷۹ |
| لیلهالراغیب ۴۶ | مخابرات ۷۲ |
| لیلهالمعراج ۶۵ | مخبرالدوله، علی قلی خان ۱۲۸، ۳۱ |
| لیلی خانم نوابالسلطنه (نوابه لنگرانی) ۱۶۴ | مخبرالسلطنه ۲۶ |
| لیمین جو (روستا) ۸۲ | مخبرالملک، حسین قلی خان ۲۱، ۲۰ |
| م ۱۱۶، ۴۵، ۲۲ | مخزنالادويه (کتاب) ۱۰۱ |
| مازندران ۷۹ | مدرسه زینوزی، میرزا علی ۱۲، ۵۰، ۱۴۸ |
| ماهی ۸۴ | مدرسه ۸۵ |
| مثنوی ۱۰۸، ۶۸، ۶۹ | مدرسة ملا صالح برغانی ۵۰ |
| مجتهد سمعیعی رشتی، میرزا ابوالفضل ۱۶۸ | مدیرالاطباء ← صبوری، سیدباقر |
| مجدالسلطنه، قاسم خان (امیرالملک) ۱۷۴ | مزار ۸۶ |
| محبوبالقلوب (کتاب) ۷۳ | مزار حضرت ایوب پیغمبر (ع) ۹۸ |
| محبوب شیرازی، میرزا محمدحسین ۱۵ | مزردشت (روستا) ۹۰، ۹۴ |
| محقق سبزواری ۶۹ | مزرعه (روستا) ۴۰، ۴۳ |
| محقق طوسی ۷۳ | مزرك (روستا) ۹۴، ۱۱۷ |
| محقق نراقی ← نراقی، ملا احمد ۹۸ | مستشارالملک، حاج سیدمرتضی ۱۳۴ |
| محلالی، سلطان محمدشاه ۱۲ | مستعلى شاه ← شیرولی، میرزا زین العابدین |
| محله ایوب (ع) ۹۸ | مستوفی، جعفرخان (صفاری لاھیجی، |
| محله شهسواران ۹۱ | میرزا جعفرخان) ۱۷۵، ۷۹ |
| محمد بن علی اشکوری گیلانی ۷۳ | مستوفی، میرزا ابراهیم (معتمدالسلطان) ۶۱ |
| محمدحسن خان ← صفاری لاھیجی، | مستوفی، میرزا خلیل ۹۴ |
| میرزا محمدحسن | مستوفیالمالک، میرزا یوسف ۳۲، ۱۲۹ |
| | مسجد ۸۵، ۵۳ ۱۶۲ |
| | مسجد حاجی سمیع ۶۵، ۱۷۹، ۱۸۰ |
| | مسجد خرم آباد ۹۶ |
| | مسیح الاطبا ۱۱۷ |

مشکوٰالسلطنه (لگرودی، حاج میرزا اسحاق خان) ١٧٦، ٥٦، ٥٣	مفردات طب میسنون (کتاب) ١٠٠
مشهد ١١٥، ٩٥	مقبره ٥٣
مشهدی علی اکبر ١١٦	مقصود علی ٩٦
مظفرالدین شاه قاجار ١٣١، ١٠٣، ٣٤	ملا آقای حکمی ١٤٨، ٥٠
معاد التنصیص فی شواهد التلخیص (کتاب) ٩٠	ملا اسماعیل شیخ الاسلام ٧٧
معتمدالدولہ ← حاجی معتمدالدولہ فرهاد میرزا	ملا حاجی محمد ← جامی، مولانا محمد ملا حسن بی دندان (حاجی ملا حسن - ملا علی گیلانی) ١٧٧، ١١١
معتمدالسلطان ← مستوفی، میرزا ابراهیم معدن ذغال سنگ ٣٧	ملا علی گیلانی ← ملا حسن بی دندان
معصوم علی شاه ← نایب الصدر شیرازی، محمد معصوم	ملا فیاض لاهیجی ١٤٥
معلم گیلانی ٣٦	ملا مؤمن طالقانی ٩٦
معمار کاشانی، حاجی علی (سرتیپ علی خان مهندس) ١٢٢، ١٢٠، ٢١	ملک الكتاب شیرازی، میرزا محمد ١٥
معین الاطباء، میرزا ابوالقاسم ٦٨، ٦٣	مناجات حضرت موسی ٤٢
معین التجار رشتی، حاجی محمد حسن ١٢٥	متصرالسلطنه امیر تومان ٧٥
معین التجار، حاج ابوالحسن ١٣٤	متصرالسلطنه، امیر اکرم ١١٨
معین التجار، حاجی آقا محمد (رشتی، آقا محمد) ١٣٤، ٣٦	متصرالسلطنه، علی قلی خان ٨٥، ٩٦
معین السادات ← پیر بازاری، آقا میر قاسم ١٣٤	منتظم دیوان ١١١ - ١١٨، ١١٣، ١١٧
معین السلطنه، حاجی محمد علی ١٣٤	منتظم دیوان، عباس آقا ١٠٨
مفتاح، حسین ١٦	منجم ٩٣
مفتخرالملک، هادی خان (صفاری لاهیجی، میرزا هادی خان) ١٧٤، ٧٩	منجم باشی، میرزا عبدالباقي ٨٠، ١٥٦، ١٧٧
منجم باشی، میرزا مهدی خان ٨٠، ١٥٦	منجم باشی، میرزا عیسیٰ ٨٠، ١٥٦، ١٥٧
مندان (روستا) ٤٢	منجل ٢١، ٢٢، ٤٣، ٤٤

- | | |
|---|---|
| <p>میرزا محمد علی خان ۵۴
میرزا نصرت الدوّله ۶۱
میرزا شیرازی ۱۲</p> <p style="text-align: center;">ن
نارنج ۸۰، ۴۸
نارنگی ۸۹</p> <p>ناصر بینا، میرزا محمد (گنج علی) ۹۶
ناصرالدین شاه قاجار ۵۰
نان ۲۲</p> <p>نایب‌الحاکمه بندرانزلی ۲۶</p> <p>نایب‌الصدر شیرازی، زین‌العابدین (رحمت‌علی‌شاه) ۱۱</p> <p>نایب‌الصدر شیرازی، محمد معصوم (معصوم‌شاه) ۱۱ - ۱۹</p> <p>نایب‌الصدر شیرازی، میرزا محمد حسین (منصور‌علی) ۱۴، ۱۱</p> <p>نجم‌الدوّله، میرزا عبدالغفار ۱۱۶</p> <p>نراقی، ملا احمد (محقق نراقی) ۶۷، ۱۶۹</p> <p>نسخ ۵۳</p> <p>نشتا (روستا) ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۱۰۱</p> <p>نشتاسر (روستا) ۹۷</p> <p>نصرالسلطنه سردار اکرم، ولی خان ← تنكابنی، محمد ولی خان</p> <p>نصرالله‌آباد ۷۷</p> <p>نصرت‌الدوّله فرمانفرما، فیروز میرزا ۱۵۹</p> <p>نظام‌آباد (روستا) ۴۰</p> | <p>منصور‌علی ← نایب‌الصدر شیرازی، میرزا محمد حسین
منظمه سلطنه، محمد حسین خان (صفاري لاھيچي)، محمد حسین خان) ۱۷۴، ۸۰، ۷۹</p> <p>منور‌علی‌شاه ← شیرازی، محمد موريانه ۶۳</p> <p>موسى بن جعفر (ع) ۳۰</p> <p>موسيقى ۱۵۹، ۶۸</p> <p>موسيو ← سيرجانی، شيخ حسن ۱۱۶</p> <p>موش ۱۶۴</p> <p>مهماں خانه حصارک ۳۶</p> <p>مهماں خانه شاه‌آباد ۳۵</p> <p>مهماں خانه قشلاق ۳۶</p> <p>مهماں خانه گونده ۳۷</p> <p>مهماں خانه ینگی امام ۳۶</p> <p>مهندسين روس ۴۶</p> <p>ميرزا بابا گيلاني ۱۶۸</p> <p>ميرزا حبيب الله ۸۶</p> <p>ميرزا زين العابدين ۲۶</p> <p>ميرزا عبدالباقي ۸۵</p> <p>ميرزا عبدالکريم ۳۸</p> <p>ميرزا عبدالله ۱۱۷</p> <p>ميرزا فتح‌الله‌خان ۹۴</p> <p>ميرزا محمد ۸۶</p> <p>ميرزا محمد تنكابنی ۸۵</p> <p>ميرزا محمد خان ۱۰۱</p> |
|---|---|

وهومن، هارون ۱۵

نظر کاشان ۱۱۱

نفت ۴۴

هـ

نواب صلاح الملکی ← یحیی میرزا

نواب لنگرانی، میرزا عبدالله خان ۶۳، ۱۶۴

نواب، ابراهیم خان ۱۷۸

نوابة لنگرانی ← لیلی خانم نواب السلطنه

نوری اسفندیاری، میرزا احمد خان ←

صدیق الملک، میرزا محمد خان

نوری، علی ۵۰

نوری، ملا علی ۱۴۹

نهر رشت ۱۵۵

نهضت شعوبیه ۱۸۶

نیزنجات ۲۴

و

واعظ تهرانی، حاجی شیخ عبدالحسین ۶۴

واعظ قزوینی (قزوینی، ملا محمدرفیع)

۱۳۶

واعظ لنگرودی، شیخ محمد ۱۶۸، ۱۵۷،

۱۷۶

واعظ، سید محمد ۱۶۸

والی رشت ۲۳

ویا ۱۵۱

وزرات خارجه ۲۴

وزغ ۱۱۶

وزیر علوم ۳۱، ۲۶

وزیر اعظم ۲۶

تبرستان
ی

یحیی میرزا (نواب صلاح الملکی) ۳۶

۱۳۳

یله گبید (روستا) ۴۰

یله گرماب (روستا) ۴۰

ینگی امام ۷۲

یوم الاستفتح ۵۹

یوم المبعث ۶۶

یونس

یوسف

برخی از کتاب‌های فرهنگ ایلیا

● تاریخ و فرهنگ گیلان

- سرزمین گیلان (چاپ دوم)
الکساندر خودزکو / سیروس سهامی
گیلان قدیم (مجموعه عکس‌هایی از گیلان عصر قاجار)
فرامرز طالبی
گیلان تماشا (مجموعه عکس‌هایی مردم‌شناسی)
محمد بشرا
بلشویک‌ها در گیلان
ولادیمیر گنیس / جعفر مهرداد
ترانه‌های سرزمین باران (تصنیف‌ها و ترانه‌های گیلکی) **تبرستان**
نمایش‌ها و بازی‌های سنتی گیلان
هاشم موسوی
رشت شهر باران (تاریخ شهر رشت)
مصطفی نیکویه
باستان‌شناسی املش
ولی جهانی
تاریخچه‌ی بلدیه‌ی رشت
 محمود نیکویه
تاریخ گیلان (از آغاز تا برابری جنبش مشروطه)
افشین پرتو
تاریخ خانی علی بن حاجی حسین لاهیجی / تصحیح: افشین پرتو
تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی / تصحیح: افشین پرتو
سفرنامه ساحل خزر ویلیام ریچارد هولمز / ترجمه: شبئم حجتی سعیدی
یادداشت‌های مسافرت گیلان عباس مسعودی / به کوشش: علی امیری
گیلان در وقایع اتفاقیه (اخبار گیلان در نخستین نشریات ایران) رضا نوزاد
خان گیلان (نخستین رمان از نویسنده‌ای گیلانی) محمدعلی صفاری
طباخی گیلان (نخستین کتاب آشپزی گیلان) طبخی گیلان
رفوغ نیا / فهیمه اکبر زندگی و آثار نمایشی میرزا حسن خان ناصر
به کوشش: بهزاد موسوی
نامه‌های گیلان؛ مجموعه‌ی الکساندر خودزکو به کوشش: فریدون نوزاد، علی امیری
گیلان در سفرنامه‌ها و پژوهش نامه‌های ژاپنی به کوشش: دکتر هاشم رجب‌زاده
دکتر هومن یوسفدهی رجال مشروطه‌ی گیلان
فراز و فرود گیلان در سه سال مشروطه
رضا صدیقی پاشاکی گیلان به روایت کارت‌پستال‌های تاریخی
مهرداد اسکویی دکتر هومن یوسفدهی استانداران گیلان (از آغاز تا سال ۱۳۵۷)
مسافرت گیلان میرزا محمد نایب‌الصدر شیرازی / به کوشش: دکتر هومن یوسفدهی
دکتر هومن یوسفدهی رجال گیلان در عصر ناصری
فرهنگ تحلیلی آثار داستان نویسان گیلان (۱۲۸۸ - ۱۳۸۸) بهزاد موسوی
ترانه‌های گیلکی گردآوری دکتر منوچهر ستوده / برگردان به فارسی: حامد پورشعیان

تبرستان
www.tabarestan.info

First edition in Iran 2014
Nashr-e Farhang-e Ilia
www.nashrililia.ir
Printed in Iran

حوزه‌ی هنری کیلان



کیلان به دلیل موقعیت جغرافیایی و جاذبه‌هاییش، مسافران و سیاحان بسیاری را به خود جلب کرده است و تا کنون سفرنامه‌های متعددی توسط ایرانگردان نوشته شده است. سفرنامه‌هایی که توسط بیگانگان نوشته شده، مخصوصاً آنان که با هدف خاصی به ایران آمدند، حاوی اطلاعات فرلوانی هستند و به زیانی ساده نوشته شده‌اند؛ ولی سفرنامه‌های ایرانیان کاملاً متفاوت است. ایرانیان چنان که ویژگی فرهنگی آنان است، اهل اطلاعات و آمار نیستند، بیشتر به حواشی می‌پردازند و در برخی موارد مبالغه می‌کنند، ترجیح می‌دهند مکنوتات قلبی خود را ابراز نکنند و در پرده سخن می‌گویند و معمولاً اطلاعات علمی و ادبی خود را هم در نوشته‌های خود می‌گنجانند و طنز و شوخ طبیعی را هم چاشنی آن می‌کنند. به همین دلیل سفرنامه‌های آنان نیاز به شرح و توضیح و گاه رمزگشایی دارد. میرزا محمد معصوم نایاب‌الصدر شیرازی از همین سفرنامه‌نویسان است.



نمکند انتشار

شماره ۱۹۰-۳۳۶-۹
9 789641 903499